

جلوه های

از

اسرار قرآن

تفسیر جزء ۲۹

حکمتیار

فهرست

صفحه	عنوان
الف	عرض ناشر
الف	اسلوب ما در اين تفسير
۱	الملك
۲۷	القلم
۵۱	الحاقة
۷۱	المعارج
۸۹	نوح
۱۰۶	الجن
۱۳۷	المزمل
۱۵۲	المدثر
۱۷۲	القيامة
۱۸۷	الدهر
۲۰۴	المرسلات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عرضه ناشر

اداره میثاق ایثار افتخار دارد که تفسیر جزء بیست و نهم قرآن، گرانها ترین اثر و نتیجه تحقیقات چندین ساله برادر حکمتیار را تحت عنوان "جلوه هایی از اسرار قرآن" به نشر می سپارد. برادر حکمتیار در شرایطی این تفسیر را نوشته اند که زمینه خیلی خوب تحقیقات برایش فراهم بود، تعداد زیاد تفاسیر و کتب حدیث در اختیارش و از طریق برنامه های کمپیوتری می توانست به سرعت و آسانی تفسیر و ترجمه هر آیه را از نظر مفسران متعددی مطالعه کرده، در کنار هم بگذارد، مقایسه نماید، بهترین آراء را از نظرات ضعیف و غیر مستند بازشناسد و دقیق ترین آراء را انتخاب کند، شاید چنین فرصتی تا حال برای کمتر کسی میسر شده، مخصوصاً در گذشته که این همه تسهیلات وجود نداشت، و دسترسی به آراء مفسران به این آسانی و سهولت میسر نبود.

در این تفسیر خصوصیات و امتیازات ذیل را به وضوح مشاهده خواهید کرد:

- ترجمه دقیق الفاظ قرآن در فارسی و ترجمه مسجع برخی از سوره ها.

- مفهوم هر آیه و ارتباط عمیق آن با بقیه آیات هر سوره.
- معرفی جامع و خلاصه مفاهیمی که هر سوره قرآن بر آن شامل است.
- معنای ژرف "قسم های" قرآن و حقیقت اختلافی که میان مفسران در این رابطه وجود دارد.
- بحث های خیلی جالب در باره اعجاز علمی قرآن و ارائه نمونه های زیادی از تحقیقات ساینسی که نتایج آن در خدمت قرآن و توضیح اسرارش برآمده است، و نفی این تصور خاطی که گویا ساینس معارض قرآن و مخالف اظهاراتش در باره انسان و طبیعت است.
- این تفسیر برای هر خواننده ثابت می کند که قرآن برای همه قابل فهم است، به آسانی میتوان با زبان قرآن آشنا شد و آنرا آسانتر و واضح تر از هر کتاب دیگری یافت، کلید فهم قرآن و مفتاح اسرار آن را در اختیار تان می گذارد.
- به شما دقیقاً توضیح می دهد که هر سوره قرآن در چه زمانی و در کدام ظروف و شرایطی و با چه پیامی به مؤمنان و چه هشدارى به مخاطبین خود نازل شده، مؤمنان چه برداشتی از آن داشتند و دشمنان چه انتباهی از آن گرفته اند؟
- با مطالعه این تفسیر درمی یابید که قرآن کتاب غامض، پیچیده، غیر قابل فهم، مخصوص عالم و آخوند و بالاتر از سطح درك "عوام" نبوده، به این باور می رسید که قرآن همانگونه که خودش می فرماید، آسان، روشن، واضح، بیین و برای همه قابل درك است.
- و اگر شما روشنفکرید، تحصیل کرده علوم ساینسی قرن بیست، و شناخت خاص ولی دقیق و علمی از زمین و فضای خود دارید، و می خواهید قرآن را بشناسید و بدانید که ارزیابی ها و بررسی های قرآن از این هستی تا چه پیمانانه ای دقیق و علمی است و چگونه با آخرین ارزیابی های علوم ساینسی وفق میدهد، این تفسیر عطش شما را مرفوع خواهد کرد.

اداره میثاق ایثار عنایت الهی را سپاسگذار است که شایستگی نشر این اثر گرامی را حاصل کرد و توانست آنرا در اختیار علاقمندان فرهنگ قرآن بگذارد. در حالیکه شما را به مطالعه توأم با تأنی و دقت این تفسیر "جلوه هایی از اسرار قرآن" دعوت می‌کنیم به عرض می‌رسانیم که این تفسیر نتیجه تحقیقات سی ساله کسیست که هم با علوم روز آشناست و هم سی سال را در فروغ قرآن، درس و تدریس قرآن، دعوت بسوی قرآن و مبارزه برای حاکمیت قرآن سپری کرده، به زندان‌ها رفته، تحت تعقیب رژیم‌های متعدد قرار گرفته، فیصله اعدامش صادر شده، تلاش‌های بی‌شماری برای ترورش صورت گرفته، نقش مؤثری در رهبری جهاد مسلحانه علیه اتحاد شوروی داشته است. کسانیکه با قرآن آشنائی دارند، می‌دانند که زبان قرآن را کسی می‌تواند به خوبی درک کند، پیامهایش را دریابد و به اسرارش پی ببرد که در کنار تقوا و طهارت، داعی و مجاهد باشد، از خم و پیچ‌ها و فراز و نشیب‌های مبارزه بگذرد و مراحل گوناگونی را که پیامبر(ع) در مکه و مدینه سپری کرده است، طی کند، کسانیکه با این مراحل مواجه نشده‌اند، از درک عمیق خیلی از مفاهیم قرآن عاجز می‌مانند.

به مجاهدان مؤمن راه خدا، به آنانکه در این مقطع حساس تاریخ، در قرن بیداری امت و در دوران نشأة ثانیة مسلمانان در مبارزه برای اعاده مجد و عظمت گذشته امت و جهاد برای حاکمیت قرآن مصروف پیکار اند، مطالعه این تفسیر را توصیه می‌کنیم.

والله المستعان

عرض ناشر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

اسلوب ما در این تفسیر

ما در تهیه تفسیر جلوه هایی از اسرار قرآن، اسلوب آتی را به دقت مرعات کرده ایم:

- مراجعه به تفاسیر و تراجم معتبر، برای ترجمه و تفسیر هر آیه و هر لفظ، مراجع مذکور در پایان کتاب توضیح شده.
- نقل آراء قابل اعتناء و مستدل و صرف نظر از آراء و اقوالی که بحث بر آنها غیر مفید یافته ایم.
- نقد محتاطانه و منصفانه آراء ضعیف.
- ترجیح قوی ترین و مستدل ترین رأی با ارائه دلایل آن.
- عدم ذکر نام مفسرین به دو دلیل:
- يك: برخی در طول عمر خود یکی دو تفسیر را مطالعه کرده اند، رأی آنها را مقدس و محترم می‌شمارند و آخرین رأی می‌گیرند، هر رأی را که

مخالف آن بیابند، بدون غور و دقت در محتوای آن رد می‌کنند، از وجود تفاسیر گوناگون و اختلاف رأی میان مفسران اطلاعی ندارند. خواستیم با عدم ذکر نام مفسران عزیز، این گروه نیز هر رأی را با توجه به محتوای آن ارزیابی کنند، نه با توجه به اینکه چه کسی آنرا گفته است و با رأی چه کسی موافق یا مخالف است.

- دو: برخی بنا بر تعصبات مذهبی شان عده ای از تفاسیر را مقدس می‌شمارند و در برابر عده دیگری حساسیت دارند، خواستیم با این اسلوب از تحریک حساسیت ها و تعصبات این گروه جلوگیری کنیم و آنانرا به غور و مذاقه در آراء گوناگون و ارزیابی آنها در فضای دور از تعصبات و حساسیت ها دعوت کنیم.

- در ترجیح يك رأی بر رأی دیگری نخست دیده ایم که کدام رأی با روح آیه سازگار است و سپس با آیات قبل و بعد آن مناسبت نزدیکتر دارد، و کدام رأی ارتباط عمیق تر آیه را با مجموع سوره خوب تر توضیح می‌دهد، و چه دلایلی از آیات دیگر قرآن برای آن ارائه شده، معتقدیم که قرآن را خود قرآن تفسیر و تشریح می‌کند، برخی برخی دیگرش را توضیح می‌دهد، اگر با این اسلوب و این روحیه به قرآن مراجعه کنیم در هیچ موردی با ابهام و اشکالی مواجه نخواهیم شد و هیچ مشکلی حل نشده باقی نخواهد ماند.

- سپس به رأی ترجیح داده ایم که مستند به حدیث و روایتی از سلف باشد، با در نظر داشت این دستور پیامبر (ع) که قول منسوب به او فقط زمانی معتبر است که با قرآن تصادم نکند. متأسفانه در برخی از تفاسیر اسلوب تفسیر را چنان یافته ایم که روایات را معیار گرفته اند و آیات را به نفع روایات توجیه و تأویل کرده اند. یکی از مشکلات عمده در تفاسیر معتبر نزد برخی از فرق مذهبی، همین است که روایات مشهور و مستند در فرقه خود را اساس و معیار قرار داده اند و تلاش کرده اند که آیات قرآن را در جهت دفاع و تائید از آن با تکالیف توجیه کنند.

- میان مفسران عزیز رأی کسی را ترجیح داده ایم که چون امی خالی الذهن در برابر قرآن زانو زده، تلاشش این بوده که قرآن را درك کند، با صفحه خالی دل و آئینه صاف و شفاف دماغ در برابر جلوه های قرآن قرار گرفته، نه از خود رأی داشته که بر قرآن تحمیل کند و نه نظری که آیات قرآن را برای توجیه آن بکار گیرد. باید با این روحیه به قرآن رجوع کرد و برای درك معارف قرآن این روش و اسلوب را بکار برد.
- مگر نمی بینید که خدای علیم و حکیم بجای انتخاب یکی از علمای مشهور، روحانیون نامور و مشایخ عظام از اهل کتاب و جامعه متمدن دیگری، شبان امی و درس نخوانده ای را برای حمل قرآن انتخاب می کند، مگر نمی نگرید که خداوند (ج) بجای "اهل کتاب" و آنانکه بهره ای از علم به آنان داده شد (والذین اوتوا نصیباً من العلم) قوم امی و درس نخوانده ای را انتخاب می کند؟! چرا پیام آور امی ای را از میان قوم امی برمی گزیند و جامعه ای را بستر این دعوت قرار می دهد که نه از لحاظ فرهنگی رشد کرده و نه از لحاظ علمی، چرا برای حمل این کتاب، حاملان امی را انتخاب می کند؟! در حالیکه کار میان اهل کتاب و دعوت آنان به دین نسبت به کار میان قوم امی و بی خبر از دین و نا آشنا به مفاهیم دینی خیلی آسانتر جلوه می کند، انسان چنان می پندارد که اگر یکی از علمای مشهور و دانشمندان نامور و دارای جاهت به پیامبری مبعوث می شد کار دعوت سریعتر پیش می رفت و زودتر میان مردم نفوذ می کرد و پیروان بیشتر بدست می آورد، ولی خدای حکیم پیامبر امی و قوم امی را برای حمل این کتاب انتخاب کرد، حکمت این انتخاب تنها این نیست که اگر پیامبر عالم و نویسنده می بود، مردم در مورد پیام او شك نموده، گمان می کردند که او این کتاب را از سوی خود نوشته، مگر نسبت به علماء و مشایخ اهل کتاب پیروان شان گهی این شك را داشته اند؟ مگر رأی آنان را رأی کتاب خدا نمی شمردند؟! حکمت این انتخاب در جای دیگر است، سر و رمز آن در این است که علمای اهل کتاب و قوم متدین شان

نخست باید ذهن شوپی می‌شدند، خرافاتی که بنام علم و دین در ذهن آنان رسوب کرده، دور ریخته می‌شد، سپس برای پذیرش دین جدید آماده می‌شدند، ساختن بنا و تعمیری در زمین خالی آسانتر از ساختن آن روی زمینی است که عملاً ساختمان کهنه، فرسوده و ناکارآمدی آنرا اشغال کرده، تا این تعمیر را فرونریزیم و خشت و خاک آنرا به جای دیگری انتقال ندهیم و زمین را از آثار آن تخلیه نکنیم، نمی‌توانیم تهاداب ساختمان جدیدی را روی آن بریزیم و کارمانرا آغاز کنیم. مگر ندیدید که یهودی های اهل کتاب حتی پیامبری را نیز نپذیرفتند که مرده ها به دعای او زنده می‌شدند، از گل پرنده ای می‌ساخت و در آن می‌دمید و به پرنده زنده ای درمی‌آمد که پرواز می‌کرد... پس باید این دعوت در سرزمین دیگری با باشندگان دارای ذهن شفاف آغاز می‌شد. و این انتخاب برای آن است که بما بیاموزد که اگر قصد دارید این کتاب الهی را درک کنید، باید چون امی، درس نخوانده، دارای ذهن صاف و شفاف به قرآن رجوع کنید، همه افکار و آراء قبلی تانرا دور بریزید، نخست خود را بشوینید بعد در پای قرآن بنشینید، هر مفسری که رأی خود را بر قرآن تحمیل کرده، تعبیر و تفسیر او را ضعیف یافته ایم.

- ما با کسانی موافق نیستیم که گمان می‌کنند مراد قرآن صعب و دشوار است. این تصور را چون انتساب يك عیب بزرگ به کتاب مبین قرآن می‌شماریم و آنرا مغایر این توصیف الهی از قرآن می‌خوانیم که می‌فرماید: "و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر: قرآن را برای ذکر آسان کرده ایم آیا پند گیرنده ای هست؟" کمال يك کتاب در آن است که با وجود بحث بر مسایل مهم، حیاتی، اساسی، پیچیده و عمیق، قابل فهم باشد و مراد آن بزودی و آسانی شناخته شود و هر خواننده ای به اندازه ظرفیت و استعداد خود از آن سیراب گردد.
- ما معتقدیم که باید روش حکمیانه حضرت عمر(رض) را در تشویق مردم به تعمق در قرآن بکار گرفت، او در برابر اعتراض کبار صحابه مبنی

براینکه چرا حضرت عبدالله بن عباس را که نوجوانی بیش نیست، در جلسات مهم مشتمل بر شخصیت های بزرگ دعوت می کند؟ برای اقناع آنان ترتیبی اتخاذ می کند و در یکی از چنین جلساتی از حاضرین می پرسد: انتباه تان از سوره النصر چه بود؟ هر یکی رأی ارائه می کند، در پایان از حضرت عبدالله بن عباس می پرسد که تو چه برداشت و انتباهی از آن داشی؟ گفت: احساس کردم که پس از نزول این سوره، پیامبر (ع) بزودی از ما وداع خواهد کرد و بسوی خدا خواهد رفت، چون با غلبه دین، مأموریت پیامبر (ع) به پایان می رسد و ضرورت ماندن مزید او منتفی می شود، این جریان بما می آموزد که:

- تحمیل رأی خود بر قرآن و تفسیر قرآن به نفع رأی خود چیز است و انتباه خاص از قرآن چیز دیگری، یکی ناجائز است و دیگری جائز. هر کسی چه در اثنای تلاوت و چه در جریان تفسیر انتباهی از آیات قرآن می گیرد و برداشت هائی می کند که با این کار نه مرتکب گناهی شده و نه مؤاخذه می شود، حتی اگر انتباه و برداشت او نادرست و اشتباه آمیز باشد، ولی اگر کسی رأی داشته که از اغراض و افکار خودش نشأت کرده و برای دفاع از آن و جا انداختن آن آیات قرآن را توجیه و تأویل کند و رأی خود را بر قرآن تحمیل نماید، مرتکب جرم شده و تفسیر بالرأی نموده، هر چند تعبیر و تأویل او درست باشد و استدلال او معقول. ما کسانی را که در شناسائی مراد آیات قرآن اجتهاد کرده اند، مصیب اند یا مخطی، مستحق ثواب و پاداش می خوانیم و تلاش کسانی را قابل نکوهش و مذمت می شماریم که برای نظرات شخصی خود دلایلی از قرآن جستجو می کنند و با تکلف سعی می ورزند تا رأی خود را رأی قرآن ثابت کنند.

- در اثنای مطالعه تفاسیر، دو روش جداگانه ای را که مفسران عزیز در مورد ترجمه آیات بکار برده اند مشاهده می کنیم:

- عده ای با اعتقاد به اینکه قرآن از لحاظ لفظ و معنی کامل است، نه کم و

کاستی در آن وجود دارد و نه زاید و اضافه ای، بدون هر نوع تصرفی به ترجمه الفاظ قرآن پرداخته اند.

- عده دیگری زاید خواندن الفاظ و کلمات در موارد خاص و محذوف و مقدر شمردن آنها منافی اعتقاد به کامل بودن قرآن نمی‌شمارند و تصرف در چنین مواردی را جایز و حتی ضروری می‌خوانند، گاهی لفظی را زاید می‌خوانند و گاهی لفظ دیگری را مقدر محذوف می‌گیرند.
- ما در میان این دو گروه، رأی گروه اول را ترجیح داده ایم و رأی گروه دوم را در اکثر موارد ضعیف یافته ایم، نسبت به رأی که الفاظ در آن به معنای اصلی گرفته نشده، و حرفی را زاید خوانده و یا لفظی را محذوف خوانده، به کم و کاست در الفاظ آیات اعتقاد داشته و افزودن حرف و لفظی را سفارش کرده، رأی را ترجیح داده ایم که کمال دقت و امانتداری را در ترجمه دقیق الفاظ بخرج داده، نه حرف و لفظی از خود علاوه کرده و نه چیزی را زاید و اضافی شمرده، و نه معنی اصلی الفاظ را گذاشته و معانی غیر اصلی آنها بکار گرفته. دعای ما همواره این بوده.

اللهم ارنا الحق حقاً و ارزقنا اتباعه
و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الملک

معرفی سوره:

نام این سوره "الملک" فرمانروایی است که از آیه اول سوره گرفته شده، شامل ۳۰ آیه و از سوره های مکی است. در چند آیه این سوره اشاره هایی می یابیم که نشان می دهد نزول آن در مکه و در مرحله ای صورت گرفته که قریش صریحاً و به شدت به مخالفت پرداخته و پیامبر علیه السلام و دعوتش را تکذیب می کردند.

موضوع محوری بحث در این سوره شرح فرمانروایی خدا بر زمین و آسمان است، "الملک" نه تنها نام این سوره بلکه عنوانی برای مضامین آن است. با کمی دقت می یابیم که مفهوم آیه اول سوره بر تمامی آیات سوره سایه افکنده، و همه آنها شرح و بسط این آیه می باشند.

سوره با این آیه آغاز می شود:

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ *

خجسته است آنکه فرمانروایی در دست اوست و برهرکاری تواناست.

آیات بعدی چگونگی این فرمانروایی و ابعاد آنرا توضیح می‌دهد: چنانچه در آیه دومی می‌فرماید: آنکه مرگ و زندگی را آفریده است تا شما را بیازماید که کدام تان عملاً بهترید. یعنی آفریدگار مرگ و زندگی اوست، فیصله مرگ و زندگی را او صادر می‌کند، اگر اشیای مرده به زنده تبدیل گردیده و پس از مدتی به مرگ محکوم می‌شوند، هردو از سوی اوست، هدف از ایجاد پدیده زندگی و وضع سنت مرگ ابتلای شماست. همچنان برخی از اشیاء را مرده می‌یابی و برخی دیگر را زنده، هردو مصروف عمل خاص خود، دیده شود کدام یکی بهتر عمل می‌کند و وظیفه اش را بهتر انجام می‌دهد.

در آیه سومی آفرینش هفت آسمان طبقه طبقه را مظهر دیگر فرمانروایی خدا معرفی می‌کند و می‌فرماید: در تمامی آفریده های خدا، نا هماهنگی و تفاوتی را مشاهده نمی‌کنی، درز و شکاف و خلایق را نمی‌یابی، همه چیز را هدفمند می‌یابی، و در هر گوشه این هستی فراخ و وسیع نظم و هماهنگی عمیقی را مشاهده می‌کنی، آسمان پر از ستاره های درخشان، تحت فرمان مالک خود، هر یکی از این اجرام درخشانده بی‌شمار را در جایگاه شایسته خود حفظ می‌کند و از تصادم میان آنها مانع می‌شود. این ستاره های درخشان نه تنها به آسمان دنیای تو زیبایی بخشیده، بلکه به مثابه چراغ های درخشانده ای بر سر راه کسی اند که در جستجوی حقیقت است، اینها مصابیح هدایت اند، و وسیله دفع و طرد شیطان.

آنانکه از رهنمودهای درخشان در این فضای بی‌کران نتوانستند سود ببرند، از شناخت مالک هستی عاجز ماندند و راه کفر و انکار در پیش گرفتند، مستحق عذاب جهنم اند، جهنم از فرط خشم بر آنان، فریاد می‌کشد، چنان فریاد خشمگینی که گمان برند بزودی منفجر می‌شود، محافظان جهنم از هر گروهی که وارد آن شود می‌پرسند: آیا هشدار دهنده ای نزد تان نیامده بود؟ گویند: آری، بی‌گمان که هشدار دهندگانی نزد ما آمدند، ولی تکذیب شان کردیم و گفتیم: خدا چیزی فرود نیاورده، شما عمیقاً گمراهید، بعدگویند: اگر ما هشدار را می‌شنیدیم، و عقل و شعور مان را بکار می‌گرفتیم و مصابیح هدایت را مشعل راه خود می‌ساختیم، مستحق پرتگاه آتشین نمی‌شدیم. برگناه خود اعتراف کنند، ولی سودی برای آنان نداشته باشد. و اما آنانکه از پروردگارش غائبانه ترسیدند، برای آنان آمرزش باشد و پاداش بزرگ.

مواظب باشید که معامله تان با پروردگاریست که در همه جا و در هر حالی رقیب و ناظر بر شماست، پیدا و پنهان تان از نظر وی پوشیده نیست، سلطه و مراقبت گسترده وی بر همه جا سایه افکنده، گفتار بلند و پست شما را می شنود، از اسرار سینه های تان واقف است و عنایت و رعایتش همواره شامل حال تان. آیا ذاتیکه آفریدگار تو و سلول سلول دل و دماغ توست، و افکار، نیات و خواهشات تو نیز به اراده او نطفه می بندند، دانای بر آفریده های خود نباشد و چیزی از وی پنهان بماند و از رسیدگی به نیازمندی هایش غافل شود؟ نه، او باریک بین آگاه است.

مظهر دیگر فرمانروایی وی تسخیر زمین است که در خدمت شما و مطیع و فرمانبردار شماست، شما را برشانه های خود حمل می کند، و مالک هستی آنرا وسیله تأمین رزق و روزی شما ساخته است.

آیا پنداشته اید که زمین همواره چنین بوده و چنین خواهد بود؟ شما را همیشه برشانه های خود حمل نموده، روزی تانرا تأمین خواهد کرد؟ و از این بیمی ندارید که روزی خسف شود و شما را بدرون خود فرو برد، و ناگه ببینید که همه چیزش در حال غلیان و جنبش. مگر از مؤاخذه ذاتیکه بر زمین و آسمان فرمانروایی دارد، مصئون و در امانید، و گمان نمی کنید که روزی ناگاه باد تندی بر شما بفرستد و همه چیز را بر شما سرنگون سازد؟ مگر ندیدی آنانکه پیام آوران هشدار دهنده را تکذیب کردند، با چه سرنوشت شومی مواجه شدند؟ آیا مؤاخذه شدید آنها نشان نمیدهد که اقامتگاه روی زمین و زیر آسمان انسان ها فرمانروایی دارد که بر ذره ذره اعمال شان مراقبت دارد و پاداش می دهد؟!

بگوئید: به فرمان چه کسی پرنده ها از زمین جدا می شوند، و در فضای زمین با بالهای گشوده و باز پرواز می کنند؟ چه کسی آنها را در فضا نگهدارند؟ چه کسی پرنده ها را چنین آفریده؟ چه کسی طبیعت را چنان آفریده و ضوابطی آن چنان در آن بودیعت گذاشته که پرندگان بتوانند با استفاده از آن در فضا پرواز کنند؟! توفیق انجام کارهای گوناگون شما از سوی کیست؟ استعداد های شما ودیعه کی، و توانمندی های شما موهون عنایات کیست؟ آیا جز خدای رحمان کسی را سراغ دارید که توانمندی های تانرا از او به عاریت گرفته و توفیق انجام کارهای تان از عنایات او باشد؟! چه ناهم و فریب

خورده است آنکه به حقیقت فرمانروایی مطلق خدا بر هستی کافر شود و از آن انکار ورزد!! بگوئید: اگر خدا رزق و روزی اش را باز دارد، آسمانش از باریدن امتناع ورزد و زمینش از رویاندن دانه و میوه باز ایستد، کیست آنکه به شما روزی دهد؟ از آسمان آبی فرود آرد و از زمین دانه و میوه ای برویاند؟! جز لجاجت در سرکشی و گریز و نفرت از حق چه انگیزه ای میتوان برای انکار از فرمانروایی خدا بر کائنات داشت؟ مگر نمی بینید که خدا همه چیز را چه زیبا و درست و شایسته آفریده، همه چیز همانگونه درست است که خدا آفریده، تغییر اندکی در ساختار آن و نحوه عملش بخودش صدمه میزند و ماحولش را متضرر میسازد، اگر به این اصل باور نداری بیا بیازمای، در عوض پاهای و با قامت راست و استوار و در حالیکه دیده های رهنمای تو اند، افتیده بر رویت راه برو، بنگر که نتیجه این تغییر در خلقت و بکارگیری وارونه سنت ها چه خواهد بود؟ تمامی این استعدادهاییکه در تو بودیعت گذاشته شده، ترا در تشخیص خوب از بد، مفید از مضر، درست از نادرست و راه از بیراهه کمک می کنند، و در انتخاب راه مستقیم و حرکت در آن یاری میدهند، گوش ها و دیده ها و دلهای شما را پروردگار تان به شما عنایت کرده و به اراده وی برای تان مصروف خدمت اند، ولی شما اندکی پاس این نعمت ها را داشته اید و احسان منعم تانرا ارج گذاشته اید.

بدانید که در هر صورت بسوی پروردگارتان برمی گردید، پروردگاری که شما را آفرید و در زمین پراکنده ساخت، چنین روزی حتماً فرا می رسد، پیامبر از فرا رسیدن ناگهانی چنین روزی هشدار می دهد. در پایان سوره به پیامبر (ع) هدایت میدهد که به معارضین و مخالفین دعوت خود بگوید:

۱- شما که انتظار نابودی من و پیروانم را دارید و نیروهای تانرا در این جهت بکار گرفته اید، اگر خداوند (ج) انتظار تانرا برآورده سازد، مرا و پیروانم را هلاک کند و یا برعکس انتظارتان، ما را مشمول عنایت و لطف خود قرار دهد، چه کسی شما کافران را از عذاب دردناک الهی نجات خواهد داد و چه کسی پناهگاه شما از عذاب الهی خواهد شد؟

۲- ما به پروردگاری ایمان آورده ایم که بی نهایت مهربان است، و بر او توکل کرده ایم و خود را به او سپرده ایم، بزودی خواهید دید که چه کسی در گمراهی آشکار قرار

دارد؟

۳- شما که باوری به خدای فرمانروای این هستی ندارید، بمن بگوئید: اگر آب تان در دل زمین فرو رود آیا کسی را سراغ دارید که برای تان آب روانی از چشمه ای بیرون آرد؟! بیرون آرد؟!!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

<p>۱- خجسته است آنکه فرمانروایی در دست اوست و برهرکاری تواناست.</p> <p>۲- آنکه مرگ و زندگی را بیافرید تا شما را بیازماید که عمل کدامین تان بهتر است، و او عزتمند آمرزگار است.</p> <p>۳- آنکه هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید، در آفریده های خدای رحمان ناهمگونی ای ننگری، دیده را برگردان (و بنگر) آیا درز و شکافی را می نگری.</p> <p>۴- بازهم دیده را بار بار برگردان تا آنکه بسویت نامراد برگردد و حسرت زده باشد.</p>	<p>تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ * الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ *</p>
--	--

۱- این آیه به چند صفت خدا(ج) اشاره دارد:

الف: خدا پربرکت و فنا ناپذیر است. تبارك صیغه مبالغه برکت است که هم معنای خجستگی را افاده می کند و هم فنا ناپذیری را.

ب: فرمانروایی بطور مطلق در دست اوست، زمام همهء امور هستی در اختیار اوست، بر تمامی انحاء هستی حکم او نافذ است.

ج: برهرچیز و هرکاری تواناست.

یعنی آنکه این عالم گسترده و پهناور را اداره می کند و مظاهر فرمانروایی اش در همه

الملک _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

جا به چشم می خورد، دارای دو صفت نمایان است:

الف: با برکت است، همه مشمول عنایات اویند و از چشمه فیاض عطا و بخشش وی می نوشند، چون فرمانروایی نیست که همواره از رعایای کشورش سهمی برای خود می گیرد، بلکه از برکت فرمانروایی پرفیض و مبارک اوست که سفره همه رنگین است و رزق و روزی فراوانی در دسترس شان .

ب: بر هر کاری تواناست، اداره این عالم پهناور، شامل این همه پدیده های بی شمار و حفظ و نگهداری هر یکی در جایگاه شایسته خودش نشان می دهد که فرمانروای این عالم توانای مقتدر است.

با دقت اندکی می یابیم که سوره الملک شرح و بسط آیه نخستین خود است، چگونگی فرمانروایی خدا و ابعاد آن در آیات این سوره به بحث گرفته شده و دلایل محکمی برای اثبات آن ارائه شده است.

۲- در مورد این آیه دو توجیه قابل ذکر را در تفاسیر می یابیم:

الف: فرمانروای توانای هستی همان ذاتیست که مرگ و زندگی را آفریده، زندگی به اراده او تحقق می یابد و مرگ به اذن او فرا می رسد، در اشیای مرده جان می دمَد و فیصله مرگ هر یکی را در موعد خاصش صادر می کند، هم پدیده حیات، این مظهر نمایان قدرت آفریدگار از سوی اوست و هم سنت مرگ این مظهر محکومیت و مقهور بودن زنده ها در برابر اراده او، گمان مکنید که مرگ و زندگی دو پدیده تصادفی و بی هدف اند، برعکس زندگی برای آزمایش آفریده شده و مرگ برای ابلاغ نتیجه این آزمایش و پاداش و پادافره برای پیروز و ناکام در این آزمون.

ب: فرمانروای این عالم پهناور همان آفریدگاریست که همه چیز را چه مرده و چه زنده آفریده است تا بیازماید که از این دو کدام یکی بهتر عمل می کند و مأموریت و وظیفه اش را بهتر از دیگری انجام می دهد. تمامی اشیای موجود در این عالم، جاندار و بی جان، خرد و بزرگ، از اتم تا کیهانشانها، از موجود زنده يك سلولی تا انسان، هر یکی برای کاری آفریده شده، مأموریتی بعهدده اش گذاشته شده، وجودش خلایق را در این هستی پر می کند و با کار خود و نتیجه ای که بر آن مرتب می شود ضرورتی را در این

عالم مرفوع می‌سازد، یکی کاملاً تابع حکم است و با انقیاد کامل و بدون هیچ نوع عصیان و سرکشی کارش را انجام می‌دهد، نه در انتخاب کار و وظیفه خود استقلال و آزادی دارد و نه از مسیری که برایش مشخص شده توان انحراف به چپ و راست را. دیگری با آزادی نسبی عمل می‌کند، میتواند از میان چند بدیل ممکن یکی را انتخاب نماید، از میان چند راه یکی را اختیار کند. فرمانروای کائنات هردوی اینها را آفریده است.

در الفاظ این آیه گنجایش هردو تعبیر وجود دارد ولی به چند دلیل رأی دومی ارجح است:

یک: "مرگ" و "زندگی" چیزهایی نیستند که بطور مستقل و جدا از "اجسام مرده و زنده" وجودی داشته باشند، مرگ و زندگی دو حالت پیوسته به اشیا مرده و زنده است، همراه با آنها قابل درک اند نه مستقل از آنها، پیدایش مرگ و زندگی را نمی‌توان به تعبیر دیگری غیر از این گرفت که آفریدگار عالم، اشیا مرده و زنده را آفریده است.

دوم: ذکر "موت" قبل از "حیاء" نشان می‌دهد که مراد از آن اشیا مرده و زنده است، اگر چنین نبود باید نخست از زندگی و سپس از مرگ نام می‌برد.

سوم: اگر بگوئیم که "مرگ" برای ابتلاء و امتحان آفریده شده، این تعبیر به این دلیل درست نیست که "مرگ" در اصل پایان ابتلاء و امتحان است، با مرگ آدمی سلسله ابتلاء او به پایان می‌رسد، ولی این تعبیر که "اموات" و "احیاء" را آفریده تا ببیند که کدام یکی بهتر عمل می‌کند، کاملاً روشن و واضح است.

چهارم: اشاره به صفت "عزیز" و "غفور" در تنه آیه بر همین تعبیر صحنه می‌گذارد، و با تعبیر اولی سازگار نمی‌افتد. فرمانروایی که تمامی اشیا مرده و زنده این عالم پهناور را آفریده است، اشیا مرده بی‌جان را به اشیا زنده جاندار، باشعور و باحساس درمی‌آرد، بدون شك چیره دست و عزتمند است. اگر بخشی از عالم را مقهور مطلق آفریده، برای آن است که او "عزیز" است و این مظهر غلبه و سلطه مطلق اوست، و اگر بخش دیگری را زنده، با آزادی نسبی و اختیار یکی از چند بدیل ممکن آفریده،

الملک _____ جلوه های از اسرار قرآن

خواسته است قدرت و غلبه خود را از يك سو و غفران و بخشایش خود را از سوی دیگری به نمایش بگذارد، اگر این گروه دومی نتوانست وظایفش را چون گروه نخستین، بطور درست، کامل و بدون قصور، نقص و خطا انجام دهد و از این لحاظ در آزمون ناکام ماند و از آن دیگری عقب افتاد، خدای غفور بزودی و متصل اشتباه و قصور، مؤاخذه نمی‌کند، بلکه مهلت می‌دهد و می‌آموزد، با آنکه عزیز است و مؤاخذه فوری برایش سهل و آسان.

۳- در این آیه که فرمانروای هستی را آفریدگار همه کائنات معرفی می‌کند، چند مطلب خیلی مهم و دارای نطق و ابعاد بسیار وسیعی را می‌یابیم:

الف: ذاتیکه مظاهر فرمانروایی اش را در همه جا مشاهده می‌کنیم و آثار این فرمانروایی در هر گوشه و کنار این عالم نمایان است، همان ذاتیست که هم مالک است و هم آفریدگار، آسمان و زمین ملک او و آفریده اویند، طبقات هفتگانه آسمان را آفریده است و تحت سلطه و فرمانروایی مطلق او قرار دارند.

ب: چون کسانی مباحثید که گمان می‌کنند خدا زمین و آسمان را آفریده، سنت‌ها و ضوابط حاکم بر هستی را وضع کرده و سرنوشت هر چیزی را مقدر نموده، سپس همه را به حال خود واگذاشته و اکنون هرکاری خود بخود و مطابق همین سنن طبیعی انجام می‌شود و خدا تصرفی در آن نمی‌کند!! نه بلکه باورتان این باشد که خدا هم فرمانرواست و هم آفریدگار. ایمان تان بر صفت فرمانروایی خدا باید از اعتقاداتان بر اینکه خدا خالق و آفریدگار است مایه بگیرد، باید معتقد باشید که هرچه خدا آفریدگار آن است، فرمانروای آن نیز هست.

ج: قرآن زمان فضای بالای زمین را آسمان می‌خواند و گاهی آسمان را سقف همهء عالم معرفی می‌کند، از اینرو لفظ آسمان هم مدارهای فضای زمین را شامل می‌شود و هم طبقات هفتگانه ای که همهء کائنات را احاطه کرده اند، از آیه بعدی به وضوح فهمیده می‌شود که در اینجا مراد از آسمانهای هفتگانه طبقاتی است که یکی از آنها و نزدیکترینش به زمین، همهء اجرام سماوی را در آغوش خود گرفته و بقیه بالاتر از آن و یکی فوق دیگری، و دارای مطابقت‌ها و همگونی‌های خاصی.

قابل دقت و تأنی است که امروز علوم انسانی، به این حقیقت پی برده که دورترین کهکشان ها، در ساختار و ضوابط حاکم بر آن شبیه به کهکشان ما می باشد، و این یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن است که اخیراً کیهان شناسان از آن آگاه شده اند، همچنان علم دریافته است که زمین دارای هفت طبقه یکی بر دیگری و هفت مدار جاذبه در اطراف خود است، همانگونه که بیشترین تعداد مدار های اطراف کوچکترین جزء هستی (اتم) نیز هفت است. اما اینکه آیا ممکن است بشر زمانی به این حقیقت نیز پی برد که همه این کائنات گسترده و فراخ، بحیث مجموعه واحدی، هفت مداری در اطراف خود دارد؟ تا هنوز از درک و کشف این حقیقت خیلی فاصله دارد.

در رابطه با شطر دوم این آیه چند تعبیر را می یابیم:

يك: در آفریده های خدای رحمان نه "تفاوت" را می یابی و نه فطور، درز و شکافی را، تفاوت یعنی نا هماهنگی، یعنی اینکه انسان از مطالعه آنها گمان کند که هر یکی محصول دست آفریدگار جداگانه ای است، و فطور یعنی خلا، نقص و کمبود، یعنی اینکه در هستی جای خالی ای، چیزی که نبود آن خلای ایجاد کرده و نقصی را باعث شده است. به هریمانان ای که در این عالم گسترده و فراخ و بی انتها دقت کنی، در جستجوی "تفاوت" و "فطور"، همه چیز این هستی را زیر و رو کنی، دیده ها را مکرر بکار گیری، بارها تفحص نمایی، تا آنجا که دیده ها از فرط دقت و جستجو خسته شوند، هرگز تفاوت و فطوری را نخواهند یافت و در پایان این جستجو و دقت مکرر، نامراد بسویت برخواهند گشت.

این آیه نشان می دهد که کائنات مجموعه بهم پیوسته ایست که هر جزء آن با دیگری پیوند دقیقی دارد، وجود یکی ضامن بقای دیگریست، هیچ چیز بیهوده و بیهدنی در این عالم گسترده یافت نمی شود، هرچیزی درست و دقیق آفریده شده، وجود هر پدیده ای در این هستی خلای را پر می کند و ضرورتی را مرفوع می سازد و نبود آن خلا و درزی را باعث می شود. هیچ چیزی را چنان نمی یابی که نشان دهد در آفرینش آن برنامه جداگانه ای بکار رفته، محصول دست دیگریست، به نحوی آفریده شده که با بقیه اجزاء تفاوت دارد. اهمیت این ادعا و ابعاد گسترده آنرا زمانی می توانیم درک کنیم که در اصل آفرینش اشیاء دقت کنیم، کمی از تفاوت های ظاهری مخلوقات جلوتر برویم،

الملک _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

به عمق آفرینش آنها توجه کنیم، امروز برای دانشمندان علوم طبیعی ثابت شده است که اشیای گوناگون تنها از ناحیه ظاهر باهم تفاوت دارند، در اصل همه از شیء واحدی آفریده شده اند، اگر از ناحیه مالیکول ها و نحوه ترکیب آنها باهم تفاوت دارند، در سطح اتم و بیشتر از آن کاملاً یکسان اند. در اصل شیء واحدی طبق برنامه واحدی به اشکال مختلف و گوناگونی درآورده شده.

دو - برخی دیگری از مفسران "تفاوت" را به معنای تضاد و عیب می گیرند و آیه را چنین ترجمه می کنند: "در آفرینش خدای رحمان تضاد و عیبی را نمی یابی" در این توجیه چند اشکال وجود دارد:

۱- لفظ تفاوت در اصل نه معنای تضاد را افاده می کند و نه عیب را.

۲- اگر بنا بر این توجیه بگوئیم که تضاد و عیبی در مخلوقات وجود ندارد، این تعبیر با واقع سازگار نیست. و اگر بگوئیم: در آفرینش خداوند رحمان تضاد و عیبی را نمی بینی، این يك تعبیر گنگ است، تضاد در آفرینش مفهوم روشن و واضحی ندارد، علاوه بر این ما آفریده های خدای رحمن را می بینیم نه آفرینش شانرا، ما می نگریم که از دل زمین دانه ای می روید و به بته ای تبدیل می شود، ولی دیده های ما توان آنرا ندارد که چگونگی پیدایش و رویش دانه و تبدیل شدن خاك به بته را مشاهده کند.

از این رو تعبیر دقیق از این آیه همان تعبیر نخستین است، به این معنا که تفاوتی را میان آفریده های خدای رحمان مشاهده نمی کنی به نحوی که یکی را محصول دست يك آفریدگار و دیگری را مولود تصرف آفریدگار دیگری بنگری، چنان نیست که برنامه های متفاوتی مغایر همدیگر در پیدایش آنها بکار رفته باشد.

<p>۵- و آسمان دنیا را با چراغ های درخشانی زینت بخشیدیم و آنها را وسیله دفع و طرد شیاطین قرار دادیم و برای شان عذاب دوزخ شعله ور آماده کرده ایم .</p> <p>۶- و برای آنانکه به پروردگار شان کافر شدند،</p>	<p>وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِّلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ* وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ</p>
---	--

<p>عذاب جهنم است، چه بد برگشتگاهی!</p> <p>۷- چون در آن افکنده شوند، نهب خشمگین از آن بشنوند، درحالیکه می خروشد و می جوشد.</p> <p>۸- نزدیک باشد که از فرط خشم بترکد، هرگاه گروهی در آن فرو افکنده شود، نگهبانانش از آنان بپرسند: مگر هشدار دهنده ای بسوی تان نیامده بود؟! </p> <p>۹- گویند: آری هشدار دهنده ای بسراغ ما آمد، ولی ما تکذیبش کردیم و گفتیم: خدا هرگز چیزی فرو نفرستاده، شما نیستید مگر در گمراهی بزرگی.</p> <p>۱۰- و گویند: اگر می شنیدیم و تعقل می ورزیدیم در زمره دوزخیان نمی بودیم.</p> <p>۱۱- اینجاست که به گناه خود اعتراف کنند، پس نفرین بر اهل دوزخ .</p>	<p>جَهَنَّمَ وَيَسَّ الْمَصِيرُ* إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَهِيَ تَفُورُ* تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ* قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ* فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ* وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ* فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ*</p>
---	--

۵- چند مطلب مهم در این آیه جلب توجه می کند:

الف: نزدیک ترین آسمان، قریبترین بما و زمین ما، با ستاره های چراغ گونه ای آراسته شده است، این آیه نشان می دهد که تمامی اجرام سماوی که در تاریکی شب چون چراغها نمودار می شوند، در آغوش نزدیک ترین آسمان قرار دارند. طبقات دیگر آسمان در وراء آن و یکی فوق دیگری. این آیه عظمت و فراخای ملک خدای مالک الملک را بخوبی توضیح می دهد. اگر بلیون ها کهکشان که هر یکی دارای میلیاردها منظومه شمسی و دارای گسترهء به پیمانده میلیاردها سال نوری را در این فضای بیکران مشاهده می کنیم، همه در آغوش نخستین و کوچکترین آسمان جا گرفته اند، بقیهء آسمانهای هفتگانه هر یکی محیط بردیگری است، برای بیان عظمت و فراخی کائنات هیچ بیانی شیوا تر و

دقیقتر از این را نخواهیم یافت.

ب: این اجرام بی شمار که هنگام شب در آسمان نمایان می شوند و چون قندیل های درخشان سقف خانه، جلوه می کنند، نه تنها به آسمان ما زیبایی بخشیده و عظمت و اہمت آنرا نمایان می سازد، بلکه از يك سو مشعل راه پویندگان و جویندگان حق و حقیقت و مصابیح هدایت اند که تماشاگران خود را بسوی پروردگار این هستی رهنمائی می کنند و از سوی دیگری وسیله دفع و طرد شیاطین اند. بدو معنا:

يك: انتباهی که این ستاره های درخشان با آن همه تعداد بزرگ، به هر بیننده می دهد، باعث دفع و طرد همهء القاءات و وساوس شیطان دربارہ پروردگار و آفریدگار مالک این هستی می شود. انسان باشعور و هوشمندی که این ستاره های درخشان چون مصابیح هدایت و مشعل راهش گردیده و در روشنائی آنها راهش را بسوی خدا یافته است، از هجوم شیاطین در امان مانده و همین مصابیح هدایت، شیاطینی را که در دو طرف راه برای او در کمین بودند، از جلو او دور رانده اند.

دو: کاهنان برای تخدعه مردم ادعا می کردند که اطلاعاتی از غیب به آنان می رسد، جن هایی که می توانند تا کناره های آسمان بالا روند و به استراق سمع پردازند، حرفهای ملائک را می شنوند، به زمین برمی گردند و ما را از گفتگوهای فرشته ها و از آنچه در آینده واقع می شود، آگاه می سازند. از این راه است که ما از غیب مطلع می شویم و می توانیم به شما بگوئیم که چه حالی در آینده دور و نزدیک در انتظار شماست. بدین ترتیب دکان غیب گوئی باز می گردد، مردم ساده لوح را می فریبند و پول شانرا مفت و رایگان و باچند دروغی در باره آینده می ربایند. قرآن برای آنکه دکان این غیب گویان فریبکار را ببندد و ریشه این شجره خبیثه را قطع کند، می فرماید که این ستاره های درخشان، راه شیاطین را بسوی آسمان بسته است. نمی گذارند بالا بروند و از اسرار آسمان اطلاع بیابند و دوستان خود را در زمین از آن آگاه سازند.

بنابر توجیه نخستین، عذاب السعیر در اخیر آیه، به عذاب دوزخ اشاره دارد، ولی بنابر توجیه دومی باید شعله های شهاب ثاقب را که شیاطین با آن رانده می شوند بازگو کند.

هرچند آیاتی را در قرآن می‌یابیم که بیانگر مفهومیست که در توجیه دومی بکار رفته و اشعار بر دفع و طرد شیاطین ذریعه شهاب ثاقب دارد، ولی بنابر اینکه در ابتدای آیه برای اجرام سماوی درخشان، لفظ مصاییح بکار رفته و نشان می‌دهد که برای عده ای از بینندگان خود چراغ راه اند، باید "رجوماً للشیاطین" نیز بهمین مفهوم و به معنای دفع و طرد القاءات شیطان گرفته شود.

۶-۷: آنانکه نسبت به پروردگار شان کافر می‌شوند، از نشانه های نمایان و روشنی که در آغوش گسترده آسمان، در هرسوی جلوه نمائی می‌کنند و آنانرا بسوی پروردگار شان می‌خوانند، قادر به هدایت و رهنمائی آنان نشدند، مستحق عذاب جهنم اند. چه زشت است مصیر و برگشتگاه آنان؟! چون در آن فرو افکنده شوند، باصدای وحشتناک جهنم و خروش هیبتناک شعله هایش استقبال شوند.

۸ - جهنم با چنان خشم و خشونتی با آنان برخورد کند و چنان بر آنان خشمگین باشد که نزدیک است از شدت خشم خود بترکد. پاسبانان جهنم به هر گروه کافری که وارد آن می‌شود می‌گویند: مگر هشدار دهنده ای بسوی تان نیامده بود؟

۹-۱۱: به گناه خود اعتراف کنند و در پاسخ خزنه جهنم گویند:

الف: آری هشدار دهنده ای بسوی ما آمده بود.

ب: ولی ما عمداً تکذیب کردیم.

ج: گفتیم: خدا نه پیامبری فرستاده، نه وحیی و نه رهنما و رهنمودی.

د: شما گمراهید که بسوی خدا دعوت می‌کنید و از انجام وخیم به کافران هشدار می‌دهید.

ه: اگر ما فریاد این دعوتگران و هشداردهندگان دلسوز را می‌شنیدیم و عقل مانرا بکار می‌گرفتیم و از مصاییح هدایت مایه می‌گرفتیم، در زمره اهل دوزخ قرار نمی‌گرفتیم.

اعتراف اهل دوزخ، مبنی براینکه ما عقل خود را بکار نگرفتیم، به وضوح نشان می‌دهد که در آیات قبلی حتماً به مواردی اشاره شده که عقل را می‌انگیزند و مایه

الملك _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

رهنمایی عقل بسوی حقیقت اند. مصابیح در آسمان دنیا همان مواردی است که اهل دوزخ به عدم تعقل در باره آنها اعتراف می کنند.

<p>۱۲- بی گمان آنانکه از پروردگارشان غائبانه می ترسند، برای شان آمرزشی است و پاداش بزرگی.</p> <p>۱۳- چه پنهان دارید گفتار تانرا و چه آشکار کنید، بی تردید که او دانائیسست به داشته های سینه ها.</p> <p>۱۴- آیا کسیکه آفریده است، نداند؟ در حالیکه او باریک بین است و خوب آگاه.</p>	<p>إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ * وَأَسْرُورًا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ *</p>
--	---

۱۲- دو تفسیر برای این آیه داریم:

الف: آنانکه از پروردگار شان می ترسند، در حالیکه او را ندیده اند، شایسته آمرزش عظیم و پاداش سترگ اند.

ب: کسانی که در حالت غیبت خود از نظر دیگران و در نمان از پروردگارشان می ترسند و از معاصی خودداری می ورزند، مستحق آمرزش و پاداش عظیم اند.

با توجه به اینکه آیه قبلی اشاره به اعتراف اهل دوزخ به گناه عدم شنیدن ندای هشدار دهنده و عدم بکارگیری عقل خود دارد، باید این آیه اشاره به کسانی داشته باشد که در مقابل گروه قبلی قرار داشتند و برعکس آنان، عقل شانرا بکار گرفته اند، با آنکه خدا را ندیده بودند ولی با عقل خود و با توجه به مظاهر ربوبیتش که شامل حال آنان بوده و آثار آنها در همه هستی مشاهده می کردند، به پروردگار خود ایمان آورده اند و با ترس از خدا عمل کرده اند، از این رو تفسیر نخستین دقیقتر است.

۱۳- خدا را غائب م شمارید، نه شما از او غائبید و نه او از شما، همواره با شماست، در هر جای با شماست، حرفهای پیدا و پنهان شما را می شنود، بر اسرار سینه ها آگاه است، او فرمانروایی است که هیچ چیزی در ملک گسترده و فراخش از او پوشیده نیست.

۱۴- مگر می‌شود این حرف را باور کرد که "خالق" از اسرار "مخلوق" بی‌خبر باشد؟ این حرف با عقل آدمی جور در نمی‌آید که "آفریدگار" نسبت به "آفریده هایش" علمی نداشته باشد!! آنکه ترا آفریده است و استعدادها، ظرفیت‌ها و نیروهای تو، همه ودیعه و آفریده اویند، لابد بر اسرار سینه تو آگاه است و حرف پیدا و پنهان ترا می‌شنود.

این حرف نیز با عقل آدمی سازگار نمی‌افتد که "آفریننده"، "آفریده هایش" را مهمل واگذارد و پس از آفرینش، اعتنائی به آن نکند؟ مگر می‌شود کسی چیزی را ایجاد کند ولی اهمی به حفاظت و نگهداری اش نداشته باشد؟

خدا، نه تنها آفریدگار است و بنا بر آن از اسرار آفریده های خود آگاه، بلکه "لطیف" و "خبیر" نیز هست، از اسرار دقیق و ظریف اطلاع دارد و از ماضی و مستقبل هر چیزی باخبر است. چون کسی نیست که جدارها و حجاب‌ها مانع نفوذ او گردند و آگاهی از اسرار پشت پرده را برایش دشوار سازند.

ما در مخلوقات نیز دو حالت را می‌بینیم: "لطف" و "کثافت"، اشیای لطیف را چنان می‌یابیم که نسبت به اشیای کثیف از قید زمان و مکان آزاد تر اند و عبور از پرده ها و حجاب‌ها برای شان آسانتر، نور می‌تواند با سرعت از شیشه عبور کند، ولی هوا نمی‌تواند، آب در حالت بخار قادر است از منفذ ریز و کوچک عبور کند، ولی در حالت انجماد و مایع نمی‌تواند، به هر پیمانه ای که اشیاء از حالت تکثف و تراکم بسوی لطافت، تغییر شکل می‌دهند و لطیف تر می‌شوند، نفوذ از پرده‌ها و حجاب‌ها برای شان آسانتر می‌شود. ساینس ادعا دارد که هرگاه ماده را بشکل انرژی در آریم، فراگیر و لاینتهای می‌شود و از قید زمان و مکان می‌برآید و هیچ چیزی مانع نفوذ و فراگیر شدن آن نمی‌گردد.

ترجمه دیگری نیز برای این آیه داریم و آن اینکه: آیا نداند آنچه را آفریده است؟ که از لحاظ مفهوم با ترجمه قبلی تفاوتی ندارد، ولی در این ترجمه "من" به معنای "ما" گرفته شده و "من خلق" به جای "آنکه آفریده است" به معنای "آنچه آفریده است" گرفته شده. ترجمه قبلی به این دلیل دقیقتر است که معنای اصلی الفاظ در آن مراعات

شده است.

گمان نکنید که منظور از اثبات علم خدا بر اسرار آفریده هایش، و شنیدن حرف پست و بلند و آگاهی از اسرار سینه ها و هدف از اشاره به دو صفت لطیف و خبیر، تنها برای آن است که به مخاطب تفهیم کند که تحت مراقبت دقیق خدا قرار دارد و هیچ کار پیدا و پنهانش از او پوشیده نیست، از همه آگاه است و پاداش می دهد، بلکه مطلب مهمتر از آن مطمح نظر است، هدف از آن القای این باور به مخاطب است که آفریدگارت ترا مهمل نمی گذارد، از توجه و عنایت او لحظه ای محروم نمی شوی، ندای قلب و فریادهای سر و جهر ترا می شنود، از نیازمندی های تو آگاه است، به خواسته های دل و دماغ تو رسیدگی می کند و احتیاجات ترا برآورده می سازد، همواره در کنف رعایت او قرار داری و لطف و عنایتش شامل حال توست. از آیات بعدی به صراحت معلوم می شود که هدف اصلی از ترکیب بر این نکات بیان همین مطلب و القای همین باور است.

<p>۱۵- او همانست که زمین را برای تان زبون و رام ساخت، پس برشانه هایش راه بروید و از رزق وی بخورید و بسوی اوست برآمدن "از گورها"</p> <p>۱۶- آیا از آنکه در آسمان است، از این در امانید که شما را در زمین فرو برد و آنگاه "بنگرید که" می جنبد؟</p> <p>۱۷- مگر از آنکه در آسمان است از این مصئونید که تندبادی سنگریزاننده ای بر شما بفرستد؟ بزودی خواهید دانست که هشدارم چگونه است؟</p> <p>۱۸- و بی گمان کسانیکه قبل از ایشان بودند دروغ پنداشتند، "پس عاقبت" انکارم چگونه بود؟</p>	<p>هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ*</p> <p>أَأَمْنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورٌ*</p> <p>أَمْ أَمْنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ*</p> <p>وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٍ*</p>
--	--

۱۵- کسیکه زمین را در خدمت شما قرار داده و آنرا برای تان رام و منقاد ساخته،

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الملک

به نحوی که بر شانه هایش راه می‌روید و کسیکه زمین را وسیله تأمین رزق و روزی تان ساخته، همان پروردگار لطیف و خبیر شماست، همان پروردگاری که از نیازمندی های شما آگاه است و عنایت و رعایتش شامل حال تان.

در باره شطر اخیر آیه " و الیه النشور" دو رأی را میان مفسران می‌یابیم:

الف: در پایان بسوی خدا برمی‌گردید، از قبرهای تان بیرون می‌آئید و بسوی خدا می‌روید.

ب: نشور در زمین به خدا برمی‌گردد، هرچه را در زمین مشاهده می‌کنید که زنده می‌شود و در زمین منتشر می‌گردد، چه دانه و میوه، چه گیاه و درخت و چه حیوان و انسان همه را خدا می‌آفریند، هر نشوری از سوی خداست.

اگر به جایگاه بند اخیر آیه در مجموع کلام و ارتباطش به قبل و بعد توجه کنیم، به آسانی متوجه می‌شویم که توجیه دومی دقیقتر و سازگارتر با مجموع آیه و همه کلام است. دلیلی وجود ندارد که نشور در این آیه را به معنای بعثت مجدد بگیریم. مخصوصاً که مشاهده می‌کنیم قرآن آنها را به معنای هر حرکت زندگی گرفته است، چنانچه می‌فرماید:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا *

الفرقان : ۴۷

و او همانست که شب را برای تان پوششی ساخته و خواب را آرامشی و روز را زمان خیزش و جنبش.

با این تعبیر از نشور معنای آیه (۱۵) چنین می‌شود:

کسیکه زمین را برای تان رام ساخته به نحوی که می‌توانید برشانه هایش راه بروید و کسیکه دانه و میوه را در دل زمین برای تان می‌رویانند و رزق و روزی تانرا فراهم می‌کند، همان پروردگار لطیف و خبیرتان است. نشور شما و هر نشور دیگری در روی زمین به او برمی‌گردد.

۱۶- این آیه مبارکه که یکی دیگر از اعجاز قرآن را به نمایش می‌گذارد، به چند

مطلب خیلی مهم و آموزنده اشاره دارد:

الف: مگر گمان می‌کنید که زمین همواره شما را بردوش خود حمل خواهد کرد؟ و وسیله دائمی تأمین رزق و روزی تان خواهد بود؟ و حالت کنونی اش حالت مستمر، ثابت، طبیعی و دائمی بوده و هرگز دگرگونی و تغییری در آن ایجاد نخواهد شد؟ مگر بیمی از این ندارید که فرمانروای هستی از بالای آسمان ها فرمانی صادر کند و حالت آرام و مطمئن زمین را دگرگون سازد، به نحوی که نه دیگر در خدمت شما باشد، نه شما را بردوش خود حمل کند و نه رزق و روزی تانرا تأمین نماید، بلکه به گورستان شما تبدیل شود، شما را در دل خود فروبرد و لرزش و جنبشی در آن پدیدار شود؟! برای این اطمینان کاذب و فریبنده تان چه برهانی در اختیاردارید؟ چه چیزی شما را از فرا رسیدن چنین حالتی مطمئن ساخته است؟!

ب: در این آیه "خسف" و فرو رفتن زمین با "جنبیدن و لرزیدن" آن همزمان آمده است، اسلوب بیان چنان است که نشان می‌دهد اگر در زمین خسفی واقع شود در پی آن لرزیدن و جنبیدن خواهد بود. این همان مطلبی است که ساینس در باره عوامل لرزه ها در زمین بیان می‌کند. تحقیقات علمی نشان می‌دهد که یکی از عوامل عمده لرزه در زمین خسف است. می‌دانیم که هسته درونی زمین بنابر حرارت زیاد، در حالت مذاب و غلیان بوده و توسط جدار سنگی احاطه شده، پوسته خاکی زمین ذریعه همین جدار سنگی از هسته زمین جدا شده است. همینکه قشر سنگی زمین بنابر فشاری از بالا و یا از دل زمین و یا بنابر فرسودگی و عوامل دیگری بشکند و يك قسمت قشر جامد زمین روی مواد مذاب درون آن قرار گیرد، در همان قسمت زلزله ها پدیدار می‌شود.

مطلبی را که این آیه در رابطه با خسف و زلزله بیان کرده است، فقط در قرن بیستم و پس از تحقیقات ژرف و عمیقی که در باره ساختار درونی زمین و عوامل زلزله ها صورت گرفته، توسط زمین شناسان کشف شد.

۱۷- آیا پنداشته اید که بادهای زمین همواره ملایم و خوشگوار خواهد بود و گمان نمی‌کنید که روزی حالت کنونی زمین دگرگون شود و فرمانروای هستی تند بادی بر شما مسلط کند که همه چیز را زیر و رو کند و سنگریزه هایی بر شما فرو ریزد و شهرهای

بزرگی را زیر تل های ریگ مدفون سازد؟! چه برهانی برای این تصور خطایی دارید؟ چه چیزی شما را مطمئن ساخته که پروردگار زمین و آسمان هرگز چنین فرمانی صادر نخواهد کرد؟!

دو مطلب در آیات ۱۵، ۱۶ و ۱۷ نیازمند دقت بیشتر است:

الف: این آیات چگونگی رام بودن زمین را که آیه ۱۴ به آن اشاره دارد بخوبی توضیح می دهد و شرحی برای آیه مذکور می باشد. زمین را برای تان رام و مستخر ساخته، به نحوی که شما را بر شانه های خود حمل می کند، نه در آن حرکت و جنبیدنی که مایه اضطراب شما گردد، نه خسف و فرورفتنی که شما را در دل خود فرو برد و نه تندبادهائی که زندگی شما را تهدید نماید و سنگریزه هایی بر شما باراند. بادهایش ملایم و روح بخش، حرکتش چنان که برای شما قابل درک نیست، جاذبه اش به پیمانۀ ای که فشار آنرا احساس نمی کنید، هوایش معتدل و خوش آیند، نه چنان گرم که زندگی را تهدید کند و نه چنان سرد که تحمل آن دشوار باشد، سطح آن نرم، قابل استفاد و آماده کشت و زراعت، نه چون سنگ، سفت و سخت و نه چون باتلاق و زمین ریگی که تقرر و حرکت بر سطح آن محال باشد.

ب: عده ای از مفسرین در ترکیب "من فی السماء: آنکه در آسمان است" کلمه "من" را به خدا راجع کرده اند و عده دیگری به ملائکه، گروه اول معتقد اند که "من" به خدا راجع است چون فرمان خسف زمین و ارسال تند بادهای را خدا صادر می کند نه فرشته ها، گروه دومی به این باور اند که کلمه من به این دلیل به فرشته ها راجع می شود که آنان مأمور اجرای فرامین الهی اند. اصرار گروه دومی بر این نکته از این تصور مایه می گیرد که خدا بی نیاز از مکان است، اگر توجیه گروه اولی را بپذیریم و "من" را به خدا راجع کنیم در آنصورت خدا محدود به آسمان می شود!!

استدلال گروه دومی ظاهر آراسته دارد ولی به دلایل زیادی ضعیف است:

یک: این نوع آیات را در قرآن خیلی زیاد داریم که توجیه گروه دومی از توضیح آن عاجز می ماند، آیاتی که مفاهیمی چون (ثم استوی علی العرش، وهو معکم این ماکنتم، مامن نحوی ثلاثة الا هو رابعهم و لائحمة الا هو سادسهم، و نحن اقرب الیه منکم ولكن

الملک _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

لاتبصرون...) و امثال آن را افاده می‌کنند همه شبیه به دو آیه ۱۵ و ۱۶ اند، اگر خدا به استوی، معیت و قرب محدود به مکان نمی‌شود و بنابر خودداری از اثبات مکان برای خدا، نمی‌توان ضمیر در این نوع آیات را به کس دیگری جز خدا راجع کرد، در دو آیه مذکور نیز باید همین کار را کرد.

دو: موضوع بحث این آیات اثبات یا عدم اثبات مکان برای خدا نیست، برعکس تصحیح این تصور خاطی است که عده ای گمان می‌برند زمین و دگرگونی های آن پدیده طبیعی بوده، وضعیت آن ثابت و پایدار است، همواره ذلیل و زبون انسان و در خدمت وی خواهد بود و هرگز دگرگونی ناخوش آیندی در آن پدیدار نخواهد شد. طی این آیات به این گروه گفته می‌شود که آیا پروردگار فرمانروای این هستی را که همه چیز این عالم تحت فرمان و زیر عرش او قرار دارد فراموش کرده اید و بیمی از این ندارید که فرمانی از بالا صادر نماید و شما را در زمین فرو برد و تندبادی بر شما مسلط کند و شما را زیر تل های از ریگ و سنگریزه ها دفن نماید؟!

سه: آیات قبل و بعد صریحاً نشان می‌دهد که ضمیر در دو آیه مذکور به خدا راجع است نه به فرشته ها.

از بند آخر آیه "فستعلمون کیف نذیر" به زودی خواهید دانست که هشدار هایم چگونه است؟ "فهمیده می‌شود که هشدار های دو آیه مذکور به زودی تحقق می‌یابد، در آینده نه چندان دور شاهد خسف ها و تندباد ها در زمین خواهیم بود. احادیثی که از وقوع خسف ها، زلزله ها و تند باد های قبل از فرا رسیدن قیامت خبر می‌دهد شاید منشأ آن همین آیه باشد.

۱۸- اگر آیات کتاب مشهود هستی برای رهنمائی شما کافی نیست و دیده های کوتاه بین شما از درك رهنمودهایی که در آنهاست عاجز اند، به تاریخ رجوع کنید و در اوراق آن سرنوشت امت هایی را مطالعه نمائید که چون شما این حقایق را تکذیب کردند، بنگرید که باچه انجामी مواجه شده اند. آنان آیات را تکذیب کردند و از من و عذاب انکار نمودند و من عملکرد های آنانرا زشت و منکر خواندم و از پذیرفتن آن انکار نمودم، بنگر که پایان و عاقبت انکار من چگونه بود؟!

"نکیر" در اصل "نکیری" بوده، همانگونه که "نذیر" در آیه قبل از آن "نذیری" بوده و "یای" متکلم در هر دو حذف شده و کسره آخر کلمه از آن نمایندگی می‌کند و مراد از آن یا منکر و زشت پنداشتن اعمال آنها از سوی خدا بوده و یا انکار از پذیرفتن عملکردهای آنان و یا عذاب شدیدی که حالت تعذیب شدگان را چنان دگرگون ساخته که شناسائی شان دشوار شده است.

<p>۱۹- آیا به پرندگان بالای سرشان توجه نکرده اند "که" گشاینده بال اند و "گاهی" می‌بندند، کسی جز خدای رحمان آنها را "از فرو افتادن" نگه نمی‌دارد، بی‌گمان که او بر همه چیز نگران است.</p>	<p>أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ *</p>
<p>۲۰- جز خدای رحمان کیست آنکه لشکر تان بوده و شما را یاری کند؟ کافران فقط گرفتار غرور و فریبی اند.</p>	<p>أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ * أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ *</p>
<p>۲۱- کیست آنکه بشما روزی دهد اگر او روزی اش را بازدارد، نه بلکه در سرکشی و فرار "از حق" لجاجت ورزیدند.</p>	<p>أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ *</p>
<p>۲۲- آیا کسی که به رو افتاده راه می‌رود بهتر رهیاب است یا آنکه با قامت استوار به راه راست می‌رود؟</p>	<p>قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ *</p>
<p>۲۳- بگو او همانست که به شما نشو و نموداد و برای تان گوش، چشم‌ها و دل‌ها درست کرد، اندک است سپاسگذاری تان.</p>	

۱۹- چه کسی پرندگان را به گونه ای آفریده که به راحتی از جاذبه زمین می‌رهند

و در فضا پرواز می‌کنند؟ چه کسی این قدرت را به بالهای آنها می‌بخشد که بار تنهء این پرندگان را بر پره‌های نازک خود حمل کنند و به فاصله‌های دور انتقال دهند؟ مگر جز خدای رحمان کسی را سراغ دارید که در آفرینش پرندگان با آن ساختار خاص و بالهای ظریف، زیبا، موزون و نیرومندی که آنها را قادر به پرواز می‌سازد نقشی داشته باشد؟! آیا کسی را در این هستی می‌یابید که در وضع سنن و ضوابطی که پرواز را برای پرندگان میسر ساخته است شریک خدا باشد؟!

به دو نکته در رابطه با بند اخیر آیه توجه داشته باشید:

الف: "إِنَّهٗ بَکَلٌ شَیْءٌ بَصِیْرٌ: و بی‌گمان که او بر همه چیز بیناست" یعنی مراقب و نگران همه چیز است. همانگونه که پرندگان در اثنای پرواز شان در آسمان مشمول رعایت الهی اند، همه چیز تحت عنایت و رعایت او قرار دارد.

ب: آیات ۱۳ و ۱۴ نیز بر همین مفهوم عنایت و رعایت الهی نسبت به مخلوق ترکیب دارد، یعنی آفریدگار مالک این هستی فریاد های پست و بلند را می‌شنود، از خواسته های درونی همه چیز آگاه است، مراقب و نگهبان همه چیز است، به نیازمندی های آفریده های خود دقیقاً علم دارد و لطیف و خبیر است. این بخش آیه بوضوح نشان می‌دهد که در آیات مذکور نیز همین نکته مطمح نظر است.

۲۰- در شرح بند اول این آیه چند رأی را میان مفسران می‌یابیم:

الف: کیست آنکه لشکر شما بوده و شما را در برابر خدا یاری دهد؟

ب: آنکه لشکر تان است چه کاره است که بتواند شما را در برابر خدا یاری دهد؟

دو رأی مذکور به این دلایل ضعیف اند که نخست ترجمه دقیق الفاظ آیه در آن مراعات نشده و استثنای "من دون الرحمن" به معنای در برابر خدای رحمان گرفته شده که قطعاً غیر دقیق است.

ثانیاً این تعبیر با آیات قبل و بعد و سیاق و سباق آیه سازگار نیست.

ج: جز خدا کیست آنکه لشکر تان بوده و شما را یاری دهد؟!

چند دلیل روشن بر تعبیر سومی صحه می‌گذارد:

الف: معنای دقیق و محتاطانه الفاظ آیه همین است.

ب: به وضوح مشاهد می‌کنیم که موضوع بحث در آیات قبل و بعد توضیح چگونگی رعایت و عنایت الهی است. همسویی میان آیات ایجاب می‌کند که این آیه نیز باید همین مطلب را افاده کند، یعنی همانگونه که پرندگان در اثنای پروازشان مرهون رعایت الهی اند و احدی جز خدای رحمان توفیق پرواز به آنها عنایت نمی‌کند، شما نیز در کسب و کارتان، در حرکت تان برشانه های زمین و در انجام فعالیت های گوناگون زندگی تان مرهون توفیق الهی بوده، جز خدای رحمان احدی را سراغ ندارید که یار و یاور تان بوده، توفیق انجام کارها را به شما عنایت کند و چون لشکر فرمانبرداری در اجرای هر کاری شما را یاری نماید.

آنانکه این حقیقت را نمی‌پذیرند و نسبت به آن کافر اند، گرفتار فریب و غروری شده اند، گمان می‌برند که استعدادها و توانمندی های که در آنان سراغ می‌شوند شایستگی های ذاتی آنان بوده، عنایت و ودیعه پروردگار شان نمی‌باشد و در انجام کارها نیازمند توفیق و رعایت الهی نیستند!! این عناصر فریب خورده متوجه نیستند که هر صبحگاهی چه کسی آنانرا از خوابی شبیه مرگ بیدار می‌کند، نیروهای مصرف شده شانرا با این خواب به آنان برگردانده و آنانرا نشیط و توانمند ساخته و برای انجام کارهای بعدی آماده کرده؟ متوجه نیستند که قسمت عمده اعضای وجود آنان خودکار اند که فعالیتهای شان طبق برنامه قبلی انجام می‌یابد و انسان کنترل و سلطه ای بر آن ندارد، دل و دماغ و اعصاب و سلول سلول وجود انسان همه خودکار اند و وظایف شانرا بدون اخذ دستور از خود انسان انجام می‌دهند، دکمه های فعال کردن و خواباندن شان نیز در اختیار انسان نیست. اگر هر یکی کارش را متوقف سازد انسان توان فعال کردن مجددش را ندارد و احدی را نمی‌یابد که او را در این کار یاری کند.

۲۱- اگر خدای رحمان روزی اش را بازدارد، به آفتاب دستور دهد که دیگر نتابد، به آسمان بگوید که دیگر برف و باران نباراند، به بادها فرمان دهد که دیگر نوزند و به زمین هدایت دهد که از رویاندن دانه و میوه باز ایستد، چه کسی را سراغ دارید که شما را یاری کند و روزی تانرا فراهم نماید؟! چه لجوج و سرکش است کسی که این حقیقت را انکار کند!! کافران باخیره سری و لجاجت از قبول این حقیقت سرکشی نموده از حق

فرار می کنند.

۲۲- درباره این آیه نیز چند توجیه را در تفاسیر می یابیم:

الف: عده ای معتقداند که در این آیه افراد بی ایمان و ظالمان لجوج و مغرور به کسی تشبیه شده اند که افتاده به رو، یا با چهار دست و پا و یا به سینه حرکت می کند که نه راه را به درستی می بیند و نه قادر به کنترل خویش است، نه موانع و خم و پیچ و فراز و نشیب را می بیند و نه سرعتی دارد؛ ولی مؤمنان را به فرد راست تشبیه می کند که از جاده هموار و صاف و مستقیم و با سرعت و قدرت و آگاهی تمام به راحتی پیش می رود.

ب: عده دیگری به این باور اند که مراد از "مکباً علی وجهه" این است که او سر به زیر افکنده، چون حیوان راه می رود، دیده هایش را به کار نمی گیرد و به آنچه در مسیر راه او قرار دارد التفاتی نمی کند از این رو بیراهه می رود، در هر گامی پایش با مانعی تصادم می کند و به رو می افتد.

ج: برخی دیگری معتقد اند که مراد از آن این است که او تمام توجهش را به وضع خود مبذول کرده و از غیر خود غافل است. از این رو قادر به شناخت راه از بیراهه نیست.

اگر آیه مذکور بطور مستقل و بدون ارتباط با آیات قبل و بعد بررسی شود هر یکی از این توجیها را می توان پذیرفت، ولی این تعبیرات از توضیح ارتباط آیه با آیات قبل و بعد و بیان همسویی و هماهنگی میان آیات عاجز اند. تفسیر دقیق این آیه از این قرار است:

همه استعدادهای شما را پروردگارتان آفریده، هر یکی را برای کار خاصی، پاها را برای راه رفتن، دیده ها را برای دیدن، گوش ها را برای شنیدن، این استعدادها زمانی ممد شما اند که در بشکل طبیعی اش و به نحوی که خدا مقرر فرموده، مورد استفاده قرار گیرند. بیائید آزمایش کنید، باری به این سنن الهی پشت پا بزنید، این استعدادها را مغایر سنن الهی بکار بگیرید تا ببینید که نتیجه سرکشی از این سنن الهی چیست؟ کسی را در نظر بگیرید که در عوض پاها افتاده به رو راه می رود، از تشخیص سمت و دیدن خم و

پیچ و فراز و نشیب راه عاجز است، صداها را می شنود ولی از تشخیص سو و سمت آن ناتوان است. بگوئید این یکی بهتر رهیاب می شود و به هدف می رسد یا آن دیگری که با قامت راست در راه مستقیم پیش می رود، پاها را برای رفتن و دیده ها را برای دیدن و گوش ها را برای شنیدن بکار گرفته و از استعدادهایش مطابق سنن الهی استفاده می کند؟!

به این ترتیب آیه مذکور با آیات قبل و بعد خود همصدا می شود و این مطلب را افاده می کند: اگر خدا شما را یاری نکند، و توفیق ندهد، اگر رزقش را بازدارد، و اگر استعدادهایی که به شما عنایت کرده همانگونه بکار گرفته نشوند که او مقرر فرموده، کیست که شما را یاری دهد، توفیق انجام کارها را عنایت کند، رزق و روزی تانرا فراهم نماید و شما را به راه راست رهنمایی کند؟

۲۳- آفریدگار شما اوست، او شما را به این هیئت و شکل خاصی آفریده، او به شما چشم و گوش و دل ارزانی داشته، همه استعداد های تانرا او در شما به ودیعت گذاشته، همه به اراده وی در خدمت شما اند، ولی شما چه ناسپاسید در برابر همه این نعمت ها؟!

<p>۲۴- بگو: اوست آنکه در زمین پراکنده تان کرد و بسوی اوست گرد آوری تان.</p> <p>۲۵- و گویند: اگر صادقید بگوئید که چه زمان تحقق یابد این (وعده تان).</p> <p>۲۶- بگو: این علم فقط نزد خداست، و منم فقط هشدار دهنده نمایان.</p> <p>۲۷- و چون آنرا نزدیک " و فرارسنده " ببیند، روهای کافران زشت و سیاه شود و به آنان گفته شود: این است همان چیزی مطلوب تان.</p>	<p>قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ * وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قُلْ إِنَّمَا أَعْلَمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ * فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وُقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ *</p>
--	--

۲۴-۲۷: این آیات که برگشت بسوی خدا را توضیح می دهد شامل نکات آتی

است:

الملک _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

الف: آنکه شما را آفریده و در زمین پراکنده کرده است، پروردگار شماست و برگشت تان بسوی اوست.

ب: آنانکه از برگشت بسوی خدا و بعثت و رستاخیز منکر اند می گویند: اگر ادعای شما مبنی بر وقوع حتمی بعثت درست بود و حقیقت داشت چرا تاحال تحقق نیافته؟ همواره عده ای با این ادعا آمده اند و ما را از فرا رسیدن آن بیم داده اند، ولی تا حال چنین روزی فرا نرسیده. اگر در ادعای تان صادق بودید تاحال تحقق می یافت؟ بما مشخص بگوئید چه زمانی فرا می رسد؟ گروه منکر رستاخیز با استناد به تأخیر در وقوع این حادثه آنرا تکذیب می کنند!!

ج: پیامبر علیه السلام مکلف می شود تا به جواب آنان بگوید: علم فرا رسیدن آن روز نزد خداست، جز او احدی نمی داند که رستاخیز چه زمانی برپا می شود. وظیفه من این نیست که زمان فرا رسیدن آنرا ابلاغ کنم، مأموریت من فقط این است که شما را از فرا رسیدن آنروز با الفاظ صریح و واضح هشدار دهم.

د: زمانیکه منکران رستاخیز، این روز هیبتناک را، بطور غیرمترقبه و خلاف انتظار خود، در حال فرارسیدن ببینند، ترس و بیم وحشتناکی آنانرا فراگیرد، آثار این هیبت و وحشت در سیمای شان نمایان گردد. به آنان گفته شود: این است همان روزیکه مطالبه اش را داشتید و همواره برای آنکه هشدار پیام آوران را تکذیب کنید می گفتید: چه زمانی فرا می رسد؟ چرا به تأخیر می افتد؟

<p>۲۸- بگو: آیا می دانید اگر خدا مرا و کسانی را که همراه من اند هلاک کند و یا بر ما مهربانی نماید، چه کسی از عذاب دردناک به کافران پناه دهد؟</p> <p>۲۹- بگو: اوست همان خدای رحمانی که به او ایمان آوردیم و بر او توکل کردیم، بزودی خواهید دانست که چه کسیست در گمراهی نمایان.</p> <p>۳۰- بگو: آیا می دانید اگر آب تان (در زمین)</p>	<p>قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِیَ اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ یُجِیرُ الْکَافِرِینَ مِنْ عَذَابِ أَلِیمٍ * قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنَّا بِهِ وَعَلِیْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ</p>
---	---

غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ*	فرورود، کیست آنکه بیارد برای تان آب روان؟
--	---

۲۸-۳۰: چند نکته ظریف در این آیات جلب توجه می کند:

الف: این آیات در زمانی نازل شده که دامنه دعوت پیامبر گسترده تر شده، قریش از مقابله آن احساس ناتوانی نموده، این تمنا در آنان ایجاد شده که کاش پیامبر و همراهانش نابود شوند و از شر این دعوت که مایه اختلاف شدید در صفوف قریش گردیده، نجات یابند. در جواب تمنای آنان و دعاهایی که برای نابودی پیامبر(ع) و یارانش می کردند گفته می شود: به آنان بگو: اگر چنانچه شما تمنا می کنید خداوند(ج) مرا و همراهانم را هلاک کند، و یا برعکس تمنای شما رحمت بی پایانش را شامل حال ما سازد، چه چیزی شما کافران را از عذاب الهی نجات خواهد داد؟! بهتر است بجای تمنای مرگ و نابودی ما، فکری برای نجات خود از عواقب و خیم کفر بنمائید.

ب: ما به همان پروردگار مهربان ایمان آورده ایم، بر او توکل کرده ایم، از مخالفت های تان باکی نداریم، در برابر تلاش هایی که برای نابودی ما براه انداخته اید، به خدا پناه می بریم و خود را به او می سپاریم و او را وکیل و کارساز خود می گیریم.

ج: در آینده ای نه چندان دور برای شما و همه کس ثابت خواهد شد که چه کسی در گمراهی نمایان قرار داشت.

د: شما را بسوی خدایی دعوت می کنیم که فرمانروای هستی است، رزق و روزی شما در اختیار اوست، همان خدایی که اگر او آب، این مایه حیات تانرا در زمین فرو برد، احدی را نمی یابید که به کمک تان بشتابد و آب روانی برای تان فراهم کند.

هـ: همانگونه که آیه اول و آخر سوره صریحاً به فرمانروایی خدا اشاره دارد، همه آیات سوره روی همین محور می چرخد و چگونگی فرمانروایی خدا را بر عالم توضیح می دهد، فرمانروای مطلق اوست، مالک مرگ و زندگی تان اوست، آسمان های هفتگانه را او آفریده و فرمانش در همه انحاء آن حاکم است، آسمان دنیا را با ستاره های درخشان آراسته است، یکی را با آن هدایت می کند و دیگری را با آن می راند، پاداش

می‌دهد و مجازات می‌کند، به وضع آفریده های خود رسیدگی می‌کند، به نیازمندی‌های شان جواب می‌دهد و ضرورت های شان را مرفوع می‌سازد، همه چیز تحت رعایت و عنایت او قرار دارد، زمین را برای تان رام ساخته، رزق و روزی تانرا در آغوش آن فراهم می‌کند، اگر او اراده کند زمین شما را در دل خود فروخواهد برد و به گورستان شما تبدیل خواهد شد، نسیم خوش آیندش به تندبادهایی عوض خواهد شد که شما را با شهرهای بزرگ تان زیر تل های ریگ دفن کند، همانگونه که پرندگان در پرواز شان مرهون رعایت الهی اند، همهء فعالیت های زندگی شما نیز نتیجه توفیق مستمر الهی است، اگر او توفیق ندهد کسی را نخواهید یافت که شما را یاری داده و توفیق انجام کاری را به شما بدهد، مالک رزق و روزی تان اوست، اگر رزقش را باز دارد احدی قادر نیست به شما رزق و روزی بدهد و در پایان و در تنمه سوره می‌فرماید که بگوئید: اگر آب تان در زمین فرو رود آیا کسی را جز خدا سراغ دارید که آب روانی برای تان فراهم کند؟!

القلم

معرفی سوره:

نام معروف این سوره "القلم" است، به نام (نون) نیز یاد شده، هردو در اول سوره آمده، شامل ۵۲ آیه و از جمله سوره های مکی می باشد، از متن سوره می توان درك کرد که در کدام مرحله مکی نازل شده و پیامبر(ع) و نهضت اسلامی در اثنای نزول سوره در چه وضعیتی قرار داشت و معامله دشمن با او چگونه بود؟ سوره نشان می دهد که در این مرحله از يك سو تبلیغات خصمانه علیه پیامبر(ع) به اوج خود رسیده، از سوی دیگری عده ای از رهبران مکار و فریبکار قریش می خواهند با نوعی سازش و مدهانت پیامبر(ع) را از ادامه مبارزه اش بازدارند و از سوی دیگری پیامبر(ع) با وجود برخورد خصمانه و خشمگینانه دشمن به تبلیغ علنی پرداخته، چهره عبوس، پیشانی درهم کشیده و دیده های خشمگین دشمن نمی تواند او را از رساندن پیامش به مردم مانع شود، هرچند گاه گاهی جهالت ها و شطارت های دشمن و فشارهایی که بر او و یارانش وارد می کنند، باعث می شود تا پیامبر(ع) از این مردم مأیوس شود، به سراغ مردم دیگری برود و چون حضرت یونس(ع) مبارزه اش را ناتمام بگذارد و از این سرزمینی که از هر در و دیوارش عناد و خصومت علیه او زبانه می کشد به سرزمین دیگری برود.

همانگونه که این سوره با يك حرف آغاز شده، موضوع محوری بحث در آن نیز یکیست، همهء سوره بر این موضوع ترکیب دارد که عداوت‌ها، مخالفت‌ها و تبلیغات خصمانه دشمن علیه پیامبر(ع) از گمراهی، فساد و بی‌مایگی خود آنان مایه می‌گیرد، دشمن دروغگو است، ذلیل و دنائت‌پیشه است، هم و غمش ایجاد فتنه و اختلاف میان مردم و دامن زدن به خصومت‌ها و عداوت‌هاست، گنهگار، تجاوزکار، مانع خیر، بداخلاق و بدنام است، مخالفت آنان با دعوت پیامبر(ع) از این خصلت‌های پست آنان مایه می‌گیرد. مبدا تحت تأثیر حرف‌های اینها بروید و با توجه به اینکه مال و ثروت دارند و در این اجتماع جهل زده و شرك زده از حیثیت و اعتبار کاذب اجتماعی برخوردار اند و هواداران و طرفداران زیاد دارند، مبدا به حرف‌های شان واقعی بگذاری!! بزودی برای همه هویدا خواهد شد که چه کسی رهیاب است و چه کسی گمراه؟ اینها به زوال محکوم می‌شوند، با ذلت و رسوایی مواجه می‌شوند، هرچه از مال و جاه و جلال، قدرت و جاهت و نفوذ در اختیار دارند نابود می‌شود، بزودی و خلاف انتظار آنان روزی فرا خواهد رسید که بنگرند همه چیز را از دست داده اند، خرمن جاه و جلال شان آتش گرفته و خاکستری به جا گذاشته.

برای توضیح بهتر سرنوشت آنان داستان گروهی را به نمایش می‌گذارد که باغ حاصلخیزی در اختیار داشتند، ولی بخیل و بی‌عاطفه بودند، زمانی که باغ شان به حاصل رسید و میوه اش برای چیدن آماده شد، برای آنکه مسکینی به درب باغ آنان نایستد و چیزی از آنان نخواهد، تصمیم گرفتند که صبحگاهان و قبل از آنکه مردم از خواب بیدار شوند، به باغ بروند و میوه اش را بچینند و مخفیانه انتقال دهند و به این ترتیب از شر مساکین در امان باشند، قبل از طلوع سپیده صبح همدیگر را از خواب بیدار کردند و بسوی باغ به حرکت افتادند، گام‌ها را آهسته و محتاطانه برمیداشتند، با صدای آهسته همدیگر را ندا می‌کردند، سعی‌شان بر آن بود تا هیچ کسی صدای آنان را نشنود، متوجه آنان نگردد، و در اثنای چیدن میوه مزاحم شان نشود، به امید آنکه سبدها را پر برگردانند، بدون کم و کاست و بدون آنکه چیزی را دیگری از آنان گرفته باشد، همه را به خانه خود انتقال دهند. وارد ساحه باغ شدند، ناگه زمین باغ را چنان یافتند که گمان بردند اشتباه کرده اند، به ساحه دیگری آمده اند و در برابر زمین دیگری

قرار گرفته اند، آنها که باغ سرسبز، انبوه و با درختان پر از میوه داشتند، اینجا که سوخته، درختهایش بریده و فرو افتاده است، حتماً اشتباه کرده ایم!! نه، این همان باغ است، در رسیدن به باغ اشتباه نکرده اید، در چگونگی استفاده از میوه و حاصلش اشتباه کرده اید، این همان باغ شماس است که نیت شوم تان آنرا سوختانده و به خاکستر تبدیل کرده.

سرداران قریش! بدانید که چنین است عذاب خدا در دنیا، و عذابش در آخرت بزرگتر، کاش می دانستید!

مگر شما گمان می کنید که خداوند (ج) با مسلمانان همان معامله ای را خواهد کرد که با عناصر مجرم و گنهگار می کند؟ آیا پنداشته اید که مساعی مسلمانان را به هدر خواهد داد، تلاش های شان را بی حاصل خواهد گذاشت و قربانی های شان را ضایع خواهد کرد؟! چه دلیلی برای این تصور خاطی و قضاوت اشتباه آمیز خود دارید؟! آیا این را در کتابی خوانده اید که هر چه بخواهید به آن نایل می شوید؟ آیا پیمان جاودانه و تغییر ناپذیری از خدا گرفته اید که هر چه حکم کنید همانگونه خواهد شد؟! کدامین تان این را به عهده گرفته و ضامن و وکیل این پیمان است؟! مگر شما خدایان مستقلی دارید که در الوهیت و ربوبیت شریک خدا اند، به کمک تان می شتابند و آرزوهای تانرا برآورده می سازند؟! مطمئن باشید روزی فرا خواهد رسید که طغیان و سرکشی های شما پایان یافته، جز تسلیم شدن و سرفرود آوردن چاره ای نخواهید داشت. ولی آنروز دیگر دیر خواهد بود و سجده و انقیاد تان سودی نخواهد داشت.

به پیامبر صلی الله علیه وسلم توصیه می کند که به کسانی که این حرف ها را باور ندارند، التفاتی مکن، آنانرا به خدا بگذار تا به نحوی آنانرا نابود کند که به خیال شان خطور نمی کند. مگر تو از آنان پاداشی خواسته ای که بردوش آنان سنگینی می کند؟ پاداش تو برخداست. مگر آنان از غیب اطلاعی دارند و اطلاعات شان دقیق است و درج کتاب، مبنی بر اینکه کارت به نتیجه ای نخواهد رسید و حاصلی نخواهد داشت؟! تا فرارسیدن لحظه ای که خداوند حکم و فرمانش را صادر کند و فیصله نهائی صورت گیرد، صابر و شکیبیا باش، مبادا چون حضرت یونس (ع) خسته شوی، از آینده دعوت و پذیرایی مردم مأیوس گردی و مبارزه را ناتمام بگذاری، دیدی که او با این کار به کام

القلم _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

ماهی فرو رفت و اگر عنایت الهی شامل حالش نمی شد یا همواره در شکم ماهی می ماند و یا به کناره ای افکنده می شد و شایسته مذمت می گردید.

در تنمه سوره، حالت خشم و غیظ مخاطبین مشرک علیه پیامبر (ع) در اثنای شنیدن قرآن و دعوت او را به نحوی شگفت انگیز و خیلی دقیق ترسیم می کند و می فرماید: کافران همینکه قرآن را از تو می شنوند چنان با دیده های خیره و خشمگین به سویت می نگرند که نزدیک است ترا از جا بجنبانند، می گویند: این دیوانه ای بیش نیست، در حالیکه این پندیست برای همه عالمیان.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- ن . قسم به قلم و آنچه می نویسندی.	ن * وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ *
۲- بفضل پروردگارت، نیستی دیوانه ای.	مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ *
۳- و بی گمان تراست پاداش قطع نشدنی ای.	وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ *
۴- و براستی که تویی بر خلق بزرگی.	وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ *
۵- پس بزودی ببیند و ببینی.	فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ *
۶- که در کدام تان است مبتلای به دیوانگی.	بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ *
۷- بی گمان که پروردگارت خوب داناست به حال کسیکه از راهش بیراهه رفته و خوب آگاه است به حال راه یافتگان.	إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ *

۱- این یکی دیگر از سوره هائیبست که با حروف مقطعات آغاز شده، در باره حروفی که برخی از سوره های قرآن با آن آغاز شده، در تفسیر سوره یوسف مفصلاً بحث کرده ایم، امیدوارم به آنجا مراجعه کنید. با دقت در متن این سوره مشاهده خواهید کرد که چنانچه یکی از حروف مقطعات در ابتدای آن آمده، موضوع بحث آن نیز یکیست، همه آیاتش بر يك محور اساسی ترکیب دارد و قضیه واحدی را به بحث گرفته

است، موضوع بحث سوره همانست که در آیه اول و دوم سوره خلاصه آن آمده و در بقیه آیات شرح و تفصیل آن و در تنمه سوره چون نتیجه گیری از همه بحث ها تکرار شده است. نفی تبلیغات دشمن علیه پیامبر (ع) موضوع اساسی بحث این سوره است. دشمن تبلیغات معاندانه و خصمانه اش را علیه پیامبر (ع) به آنجا رسانده بود که می گفت: او دیوانه ای بیش نیست. در باره اینکه چرا می گفتند او مجنون است چند توجیه را میان مفسران می یابیم:

الف: مبارزه ای را که پیامبر (ع) در پیش گرفته و می خواهد از این طریق، مردم، دین آبا و اجداد شانرا ترك بگویند، از پرستش اصنام و الهه گوناگون شان دست بردارند، خدای واحد را پرستند، اخلاق و اطوار خود را تغییر دهند، نظام حاکم بر جامعه شان را دگرگون کنند، تفاوت ها را از میان بردارند، برادری و برابری میان انسان ها را قبول کنند، به دین تازه او بگرایند و او را بحیث پیامبر خدا و امین وحی الهی بپذیرند، ورنه عذاب الهی آنرا فرا خواهد گرفت، تلاش های شان در مقابله با این دعوت به هدر خواهد رفت، حق پیروز خواهد شد و پیروان این دین الهی بر همه دنیا چیره خواهند شد، حرف هائیبست که فقط انسان دیوانه ای آنرا خواهد گفت و خواهد پذیرفت، از انسان عاقل و خردمند بعید است که چنین حرف ها را به زبان آرد و بپذیرد. اعتقاد به اینکه پیامبر (ع) با این مجموعه کوچک از یاران ضعیف و ناتوان، مربوط به مستضعفین جامعه بر دشمنان نیرومند و مسلط بر جامعه پیروز خواهد شد، از احساسات جنون آمیز مایه گرفته، گویا این حرف ها را صرف کسی به زبان می آرد و به آن باور می کند که عقل و خردش را از دست داده و به جنون مبتلا شده.

ب: گویا این ادعا حقیقی ندارد که محمد (ع) پیامبر خداست، وحی بر او نازل شده و فرشته ای بسوی او آمده و پیام الهی را به او رسانده، بلکه جن نزد او آمده، حواسش را پرت کرده و او جن را فرشته پنداشته و القاءات جن را وحی الهی.

دو دلیل محکم به تائید توجیه اولی داریم:

يك - همه آیات این سوره بر توجیه مذکور صحه می گذارد و هیچ نشانه ای را در مجموع سوره به نفع رأی دومی نمی یابیم.

دو- پیامبر (ع) می فرماید: ایمان هیچ يك تان تکمیل نشود تا او را مجنون نخوانند. یعنی تا زمانیکه دشمن وضع یکی از شما را چنان نبیند که در معیارهای او جنون تلقی می شود، ایمان تان ناقص است، تا زمانیکه دشمن نبیند که شما در پرستش خدا با اهمال کامل مصروفید، برای کسب رضای خدا به هر قربانی آماده اید، با اعتماد و توکل بر خدا به مقابله هر نیروی مجهز و نیرومندی می روید، خدا را برای خود کافی می شمارید، آخرت را بر دنیا ترجیح می دهید، زخم ها، زندان ها و زولانه ها را در راه خدا تحمل می کنید، خود را در راه خدا وقف کرده اید... همه اینها در معیارهای عناصر بی ایمان، احساسات جنون آمیز و سفاهت و دیوانگی محسوب می شود، و ایمان شما آنگاه تکمیل می شود که دشمن با مشاهده چنین خصلت هایی در شما بگوید: اینها دیوانه اند.

۲: در آیه دومی سوره که جواب دو قسم آیه اول است به پیامبر (ع) گفته می شود: تو به فضل و عنایت پروردگارت دیوانه نیستی. برای اثبات این مطلب به دو چیز سوگند یاد شده: به قلم و به آنچه می نویسند. باید بنگریم که معنی این سوگندها چیست، به کدام قلم و کدام نوشته ای سوگند یاد شده و ارتباط آن با جواب سوگند چگونه است؟

برخی معتقد اند که مراد از قلم قلمیست که با آن بر لوح محفوظ نوشته شده و یا ملائک بکار برده و وحی الهی را نوشته اند. برخی دیگر آنرا عام گرفته اند و بر هر قلمی که انسان ها بکار می برند و با آن می نویسند اطلاق کرده اند.

عده ای از مفسرین، "ما" در ما یسطرون را "مای مصدری" گرفته اند و عده ای "مای موصوله" و برخی "به معنی جمع ذوی العقول"، و ترجمه اش را به این صورت ها در آورده اند:

- قسم به قلم و آن گونه نوشتنش.
- قسم به قلم و به آنچه می نویسند.
- قسم به قلم و آنانکه می نویسند.

با توجه به ارتباط میان قسم ها و جواب آن خواهید یافت که تعبیر دومی دقیقتر است.

آخرین آیه سوره نشان می‌دهد که کافران با شنیدن قرآن دو گونه عکس العمل داشتند:

- با دیده های خشمگین بسوی پیامبر (ع) می‌نگریستند.
- می‌گفتند: او حتماً دیوانه شده.

قبل از بعثت پیامبر (ع) هیچ کسی در قریش با او دشمنی نداشت، هیچ کسی علیه او تبلیغات نمی‌کرد، همه او را ستایش می‌کردند، فرزانه، صادق و امین می‌خواندند، توقعات زیادی از او داشتند و به شایستگی‌ها و برازندگی‌های شخصیت او اعتراف می‌کردند، ولی پس از بعثت و بعد از آنکه مورد فضل و عنایت الهی قرار گرفت و قرآن بر او نازل شد و او این قرآن را در برابر مردم قرار داد و آنرا بسوی دعوت کرد، با کینه تیزی‌ها و تبلیغات خصمانه مواجه گردید، ناگه مشاهده کرد، کسانی که دیروز او را فرزانه ترین فرد جامعه خود می‌خواندند، امروز او را مجنون و دیوانه می‌خوانند. طبیعتاً که چنین حالتی بر دعوتگر حساس و بیدار ضمیری چون پیامبر (ع) حتماً دشوار می‌گذرد، پروردگارش از يك سو به او اطمینان می‌دهد که تو با نزول این قرآن بسویت و مأموریتی که خداوند (ج) بر دوش تو گذاشته، در واقع مورد فضل و عنایت پروردگارت قرار گرفته‌ای، به تبلیغات دشمن اعتنایی مکن و اندیشه‌ای بخود راه مده، و از سوی دیگری و بطور غیرمستقیم به قریش تفهیم می‌کند که دعوت پیامبر بسوی قرآن را و باورهای که او در باره وضعیت حاکم بر این جامعه و آینده آن و امیدهایی که او از مبارزه خود در دفاع از حق و مقابله با باطل دارد، احساسات و توقعات جنون آمیز محو کنید، آنچه شما را به مخالفت و دشمنی پیامبر (ع) واداشته در اصل نعمتی است از سوی پروردگارش برای او و برای شما. عجیب است که قرآن، این نعمت بزرگ الهی، باعث مخالفت شما با پیامبر شده!! بجای آنکه تفاوت عمیق میان نوشتارهای بزرگترین و معروفترین قلم بدستان شما و قرآنی که پیامبر (ع) بسوی دعوت می‌کند و عظمت این کلام و جلال این کتاب شما را متقاعد سازد که او پیامبر خداست برعکس شما بخاطر ارائه همین کلام با عظمت و بلند مرتبه او را مجنون می‌خوانید!!!

اگر قلم معیار قرار گیرد و شما نوشتارهای تانرا در کنار قرآن بگذارید و آنرا باهم

القلم _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

مقایسه کنید، مگر جفا و ستم نابخشودنی نخواهد بود که شما با وجود مشاهده این تفاوت عمیق و ژرف به حقانیت دعوت پیامبر اعتراف نکنید و از مخالفت تان دست نکشید.

قسم به قلم و به آنچه می نویسند که تو به سبب این نعمت الهی مجنون نیستی، بلکه مورد انعام و عنایت الهی قرار گرفته ای.

توجیحات و تعبیرات زیاد دیگری را نیز در رابطه با قسم به قلم و مایسטרان و جواب آن "ما انت بنعمة ربك بمجنون" در تفاسیر می یابیم که بهترین آن این است:

قسم به قلمی که قرآن را با آن می نویسند، این قرآن شاهد است که تو مجنون نیستی.

این تعبیر شبیه آن است که در سوره یس آمده:

وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ *

یس: ۲-۳

قسم به قرآن حکیم که یقیناً تو از زمره پیامبران.

یعنی قرآن حکیم شهادت می دهد که تو پیامبری، کسی جز پیامبر خدا نمی تواند کتاب حکیم و پر از حکمتی چون قرآن بیاورد.

ولی چند اشکال وجود دارد:

- قلم را خاص ساخته اند، در حالیکه در متن آیه عام آمده .
- "مایسטרان" را خاص گرفته اند در حالیکه نشانه هایی بر خاص بودن آن نداریم.
- از فحوای کلام معلوم می شود که فاعل در "مایسטרان" نویسندگان طرف مقابل پیامبر(ع) اند، نه کسانی که به پیامبر(ع) ایمان آورده و قرآن را می نویسند.

۳- از آیه سوم به وضاحت فهمیده می شود که دشمن، کار پیامبر(ع) را بی حاصل خوانده و تبلیغاتش بر این نکته متمرکز بوده که پیامبر(ع) نمی تواند از مبارزه اش به نتیجه خاصی نایل شود، ممکن نیست کار او رونق بگیرد، تعداد زیادی به او بگروند و

تغییری در جامعه ایجاد کند، به کار جنون آمیزی دست یازیده که هرگز حاصلی نخواهد داشت، قرآن در جواب این تبلیغات و تردید این ذهنیت می‌فرماید: مطمئن باش که تو پاداش مستمر و قطع نشدنی مساعی و تلاش هایت را بدست می‌آوری، هیچ چیزی نمی‌تواند از تحقق نتایج محتوم و قطعی تلاش هایت مانع شود، "اجر غیر ممنون" شامل پاداش دنیوی و اخروی اعمال است.

۴- تو اخلاق بلندی داری، برازندگی های اخلاقی تو حقانیت تو و راه و روش ترا ثابت می‌کند، بیایند اخلاق ترا با اخلاق مخالفین و معارضین تو مقایسه کنند و با توجه به آن در مورد راه و روش تو و مخالفینت به قضاوت بنشینند.

ماهیت هر دعوت فکری را نه تنها از طریق مقایسه یکی با دیگری می‌توان درک کرد، بلکه از وضع عملی و اخلاقی علمبرداران آن بخوبی می‌توان تشخیص داد.

در آیه مذکور اشاره ظریفی به این نکته را نیز می‌یابیم که اخلاق بلند تو باعث شده که عناصر پست و ذلیل، مفسد، بدکار، دروغگو، ماجراجو، فتنه انگیز، مانع خیر، تجاوزکار، گنهگار، زشت خو و لئیم با تو به مخالفت پردازند، اینها نمی‌توانند شخصیت صالح و بزرگی چون ترا در کنار خود تحمل کنند.

۵-۶: از این آیه بخوبی فهمیده می‌شود که دشمن اتمام جنون را به چه مفهوم و معنایی بکار برده؟ اینکه گفته شده که تو نیز بزودی خواهی دید و آنان نیز خواهند دید که مبتلای به جنون در کدام یکی از این دو گروه است، چه کسی دارای افکار و نظرات جنون آمیز است؟ به وضوح نشان می‌دهد که لفظ مجنون و مفتون به مفهومی بکار رفته که حقیقت آن در آینده نزدیک روشن خواهد شد. دشمن به این دلیل پیامبر(ع) را به جنون متهم می‌کرد که او از قریش انتظار داشت دین آبائی شانرا ترك بگویند، دین جدید را بپذیرند، بجای اصنام، خدای واحد را بپرستند، وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه را تغییر دهند، سنن و عنعنات شانرا ترك کنند، آداب و اخلاق فردی و اجتماعی شانرا عوض نمایند و اخلاق و آدابی را که او پیشنهاد می‌کند و دین تازه خواستار آن است، اختیار کنند؟ اگر از مخالفت دست نکشند با عاقبت شومی مواجه خواهند شد و عذاب الهی به سراغ شان خواهد آمد، او و پیروانش با وجود ضعف و

ناتوانی پیروز خواهند شد، با آنکه ضعفای جامعه به او ایمان آورده اند، نه وسائلی در اختیار دارد و نه هواداران و سپاهیان، همه دشمنان نیرومند، مسلط بر جامعه، دارای نفوذ و قدرت، مجهز به وسایل و امکانات در برابر او شکست خواهند خورد، این را نظرات و تمنیات جنون آمیز می خوانند، قرآن طی این آیات به آنان می گوید: کمی انتظار بکشید، در قضاوت تان عجله نکنید، بزودی و در آینده خیلی قریب درك خواهید کرد که چه کسی دارای افکار جنون آمیز بود؟ شما که این نظام را ابدی و جاودانه می پنداشتید و باوری به این نداشتید که سرنگون خواهد شد و یا پیامبر(ع) و یارانش که به پیروزی حق بر باطل باور خلل ناپذیر داشتند، مصمم بودند که این وضع را تغییر دهند و مطمئن بودند که حتماً پیروز می شوند؟! در آینده قریب ثابت خواهد شد که چه کسی در شناخت خود و حریف خود مرتکب اشتباه شده بود و افکار و نظرات و داوری ها و باورهایش جنون آمیز بود؟! و

چون در آیه لفظ "دیدن" بکار رفته و اسلوب بیان در آن چنان است که نشان می دهد حقیقت دیوانگی در آینده نزدیک هویدا خواهد شد و شما عملاً مشاهده خواهید کرد که مفتون و مجنون در کدام یکی از دو گروه متخاصم بوده، از این رو با قاطعیت می توان گفت که اتهام جنون علیه پیامبر(ع) به همین مفهوم بوده نه به مفهوم دیگری.

چند ترجمه آیه ۶ را در تفاسیر می یابیم:

الف: عده ای "باء" در آیه "بایکم المفتون" را زاید خوانده اند و این گونه ترجمه کرده اند: کدام تان مبتلای (به دیوانگی) شده اید.

ب: عده ای "مفتون" را اسم مصدر گرفته اند و ترجمه شان چنین است: به کدام تان دیوانگی رسیده است.

مشاهده می کنیم که در دو تعبیر مذکور تکلف بخرج رفته و الفاظ را یا حذف کرده اند یا به معنای اصلی اش نگرفته اند، ترجمه بدون تکلف و دقیق آیه چنین است:

در کدام یکی از (دو گروه) شما مبتلای به جنون است. یعنی بزودی معلوم خواهد شد که این مجنون و مبتلای به دیوانگی در کدام یکی از این دو صف متخاصم وجود دارد، در کجاست و شامل کدام صف است؟ دیوانه ها در کنار شما اند یا در صف

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ القلم

مسلمانان؟!!

در این تعبیر "باء" به معنای "فی" گرفته شده که مورد استعمال آن در عربی زیاد است.

۷- اعتنا و التفاتی به این نداشته باش که دشمن چه کسی را گمراه می خواند و چه کسی را رهیاب، گمراه همانست که خدای اعلم او را گمراه خوانده و رهیاب همانهایی اند که پروردگار اعلمت آنانرا رهیاب شمرده.

۸- و فرمان میر از این دروغگویان.	فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ *
۹- دوست دارند تا مدهانت کنی و پس از آن مدهانت کنند آنان.	وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ *
۱۰- و فرمان میر از هر قسم خور پست حقیر.	وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ *
۱۱- نمامت گر عیب گیر.	هَمَّازٌ مَّشَاءً بِنَمِيمٍ *
۱۲- بازدارنده خیر، تجاوزگر ائیم.	مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَئِيمٍ *
۱۳- بدخوی، علاوه بر همهء اینها بدنام.	عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ *
۱۴- بنابر آنکه صاحب مال است و پسران.	أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ *
۱۵- چون آیاتم بر او خوانده شود، گوید: افسانه های پیشینیان .	إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ *
۱۶- بزودی داغش نهم بر پوز.	سَنَسْمُهُ عَلَى الْخُرطومِ *

۸-۹: چند مطلب مهم را در این آیات می یابیم:

الف: دشمن پیشنهاد مصالحه و مدهانت دارد، ترا به سازش و انعطاف دعوت می کند، فشار وارد می کند تا راه و روشت را تغییر دهی، از قاطعیت دست برداری و به سازش رضایت دهی. به فشارها تسلیم مشو، حرف هایش را مشنو و از موضع خود پائین میا.

ب: آنها دروغگو اند، دروغگویی یکی از خصوصیات بارز این گروه است، در

القلم _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

پیشنهاد خود نیز صادق نیستند، قصد شان از پیشنهاد مصالحه، حل و فصل نزاع و تخفیف خشونت ها نیست، بلکه فرصت طلبی می کنند، می خواهند عزم ترا سست کنند، اختلافی در صفوف پیروان تو ایجاد نمایند، شما را به دو گروه سازش پذیر و سازش ناپذیر تقسیم کنند.

ج: اگر فشار وارد می کنند، اگر تبلیغات شانرا علیه تو تشدید می نمایند، دلیلش آن است که تو در راه حق ثابت قدمی، استوارانه و بدون انعطاف و سازش، از حق دفاع می کنی، با فساد، ظلم و آلودگی های فکری و اخلاقی آنان نمی سازی، با حق تلفی ها و بی عدالتی ها کنار نمی آیی، در برابر ستم و تجاوز ارباب زر و زور علیه مستضعفان جامعه سکوت نمی کنی، از این رو بر تو سخت گرفته اند و جبهه جنگ تبلیغاتی علیه تو گشوده اند، ورنه علاقمند اند که تو قاطعیت و صراحتت را کنار بگذاری تا آنان نیز جنگ تبلیغاتی شانرا متوقف سازند.

۱۰-۱۳: در این آیات که اخلاق مخالفان پیامبر (ع) را به نمایش می گذارند چند نکته در خور توجه است:

الف: لفظ "کل" در آیه ۱۰ و "بلوهم" در آیه ۱۷ نشان می دهد که در این آیات شخص معینی مطمح نظر نیست بلکه مجموعه از افرادی دارای این صفات زشت در نظر اند. عجیب است که برخی از مفسران به این نکات توجه نکرده اند و برای تطبیق این آیات بر فرد خاصی از چند تن مخالفان سرسخت پیامبر (ع) نام برده اند!

ب: آنانکه جبهه مخالفت را علیه پیامبر (ع) باز کرده اند و در تبلیغات شان تا آنجا پیش رفته اند، در کنار اینکه دروغگو اند، اخلاق شنیعه دیگری نیز دارند که فساد و بد اخلاقی آنانرا مضاعف می سازد: رسوا و حقیر اند، زیاد قسم می خورند، قسم به دروغ و برای دفاع از دروغ، یا به این منظور به سوگند های دروغین پناه می برند که در دروغگویی چنان شهرت یافته اند که گمان می کنند بدون سوگند، احدی حرف شانرا باور نمی کند و یا برای آنکه مهین و حقیر اند، از آبرو و اعتباری در جامعه برخوردار نیستند تا مردم به حرف های شان بدون سوگند نیز باور کنند، عیججو اند، هرکسی را مذمت می کنند، با اشاره دست و چشم و لب و ابرو، دیگران را به استهزاء می گیرند،

احساس کمبود شخصیت آنرا واداشته تا به مذمت دیگران پردازند و از این طریق جایگاه و آبروی برای خود درست کنند، افراد حقیر و مهین همواره عزت شانرا در هتك حرمت دیگران جستجو می کنند، هم و غم شان این است که میان مردم کینه و نفرت ایجاد کنند، یکی را علیه دیگری تحریک نمایند، نمامت می کنند، حرف های یکی را به دیگری انتقال می دهند، ماجراجو و فتنه انگیز اند، مصالح خود را در ایجاد اختلاف و تفرقه میان مردم جستجو می کنند، در برابر هرکار خیری مانع می شوند، خود از هرکار خیری امتناع می ورزند و جلو دیگران را سد می کنند، نه تنها مانع خیر اند، و خیرشان به احدی نمی رسد، بلکه به حقوق دیگران تجاوز می کنند، در مرداب کسینه غرق اند، زشت خو و بد اخلاق اند، علاوه بر همه اینها در رذالت های خود بدنام زمانه اند.

طبیعیست که عناصر بدکار و بد اخلاقی با این خصوصیات شنیع و قبیح، نمی توانند شخصیت بزرگوار و با عظمتی چون پیامبر(ع) را با آن اخلاق رفیع و بلند تحمل کنند. طبیعیست که چنین مردم پست و فرومایه حتماً با دینی به مخالفت می پردازند که دروغ را تحریم می کند، سوگندهای کاذبانه را نشانه بی ایمانی و نفاق می خواند، مردم را دعوت می کند تا عزت النفس داشته باشند و به پستی و ذلت تسلیم نشوند، خود به حقارت تن ندهند و دیگران را حقیر نشمارند، نمامت و ایجاد فتنه و تفرقه میان مردم را گناه کبیره می خواند، نه تنها تجاوز بر حقوق دیگران را حرام می شمارد بلکه توصیه می کند تا در راه دستگیری از افراد مستمند و نیازمند از امتیازات و حقوق ذاتی خود مایه بگذارند و مال و وقت خود را در دفاع از آنان وقف کنند، می گوید: هرکی سیر خوابید در حالیکه همسایه اش گرسنه است از ما نیست، هدایت می دهد که پیروانش ایثار داشته باشند و در راه دفاع از آرمان های بزرگ و مقدس به قربانی مال و جان خود آماده باشند، اخلاق زشت و قبیح را منافی ایمان می خواند و کسی را بهترین فرد می خواند که از لحاظ اخلاقی و در مقابله با دیگران و برخورد با آنان بهتر است و می گوید: بدترین انسان کسیست که در بد اخلاقی شهرت یافت.

مخالفت سرداران قریش با پیامبر(ع) و دینی که بسویش فرا می خواند از پستی های اخلاقی آنان مایه می گیرد.

شما اخلاق بلند پیامبر(ع) را با اخلاق آنان مقایسه کنید، شما قرآنی را که بر

القلم _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده با نوشته های ادبا و شعرای آنان مقایسه کنید، بعد به قضاوت بنشینید که چه کسی به دیوانگی مبتلاست.

۱۴: در باره آیه ۱۴ دو توجیه وجود دارد.

یکی اینکه: مبدا کثرت مال و هواداران این عناصر بد اخلاق باعث شود که با آنان کنار بیایی و به فشارهای شان تسلیم شوی.

دوم اینکه: این رذایل اخلاقی را مال و جاه در آنان باعث شده.

هر دو توجیه مذکور درست است، ولی با توجه به چند نکته توجیه دومی دقیقتر و سازگار تر با آیات قبل و بعد خود است:

يك: در توجیه اول، این آیه به آیه ۸ ارتباط می گیرد، ولی فاصله میان آیه ۸ و ۱۴ چنان زیاد است که ارتباط دادن میان شان خالی از اشکال نیست.

دو: از فحوای کلام معلوم می شود که منشأ اخلاق زشت آنان و انگیزه مخالفت شان با پیامبر (ع) مال و پسران و ثروت و جاهت آنان است.

سه: اگر این آیه متصل آیه ۸ می آمد و در وسط و بعد از چند صفتی نمی آمد، در آنصورت توجیه اولی قابل قبول بود.

چهار: داستانی که در پایان صفات این گروه و برای شناساندن بیشتر و بهتر آنان ذکر شده و در آن بخل صاحبان باغ و نابودی این باغ در نتیجه اخلاق پست آنان به نمایش گذاشته شده، نشان می دهد که عیب اصلی مخالفان پیامبر (ع) زراندوزی های حریصانه و غرور منبعث از جاه و جلال کاذب شان بوده، آنان دعوت پیامبر (ع) را تهدیدی برای جاه و جلال خود می خواندند و در برابر آن می ایستادند. قرآن بر این تأکید دارد که همواره و در هر مقطع زمان، مترفین و مستکبرین با پیامبران به مخالفت پرداخته اند، قرآن "همز" و "لمز" و استهزاء بر دیگران و تحقیر آنان را نیز از خصوصیات زراندوزان و مستکبرین می خواند.

۱۵- این گروه نه تنها از شایستگی ها و برازندگی های پیامبر (ع) انکار می کنند و در برابر اخلاق عظیم و بلند مرتبه وی عکس العمل شان چنان است که او را مجنون

می خوانند، بلکه آیات الهی را نیز اساطیرالاولین می خوانند. خلق عظیم در معیار های آنان جنون است و آیات روشن و مبین الهی در نظر آنان افسانه های پیشینیان.

۱۶- این گروه مغرور و گردن کلفت که کثرت مال و وفرت هواداران باعث غرور شان شده و این اخلاق زشت را در آنان موجب شده، پوزشان را بلند گرفته اند، با دیگران برخورد غرور آمیز دارند، آنانرا به استهزاء می گیرند، بر حقوق شان می تازند، از مال و قدرت شان در راه ایجاد تفرقه میان مردم استفاده می کنند، مانع خیر و خوبی می شوند، مال و قدرت آنانرا به گناه و عصیان کشانده و زشت خو بار آورده و در بد اخلاقی و فساد زبان زد عام و خاص ساخته، بدانند که کاسه کبر شانرا سرنگون می سازیم، گردن کلفت شانرا می شکنیم، پوز شانرا به خاک می مالیم و داغ ننگ بر خرطوم شان می زنیم.

الفاظ این آیه سخت عتاب آمیز است و در آن اهانت و تحقیر شدیدی متوجه این گروه مغرور است. خرطوم به بینی دراز خوگ و فیل گفته می شود، پوز را بالا گرفتن معمولاً غرور و تکبر را افاده می کند و مالیدن آن بخاک، تذلیل و تحقیر را بازگو می کند، ولی داغ بر پوز، تحقیر و تذلیل دائمی را افاده می کند.

<p>۱۷- ما آنانرا همانگونه آزمودیم که صاحبان آن باغ را آزمایش کردیم، چون سوگند یاد کردند که بچینند میوه اش را صبحگاهان.</p> <p>۱۸- و استثنایی نکردند.</p> <p>۱۹- پس طواف کننده ای از سوی پروردگارت بر آن (باغ) طواف کرد، در حالیکه در خواب بودند.</p> <p>۲۰- پس گشت چون از بیخ و بن بریده شده ای.</p> <p>۲۱- و همدیگر را صدا زدند در حال ورود به صبحگاهان.</p> <p>۲۲- که بسوی مزرعه تان حرکت کنید اگر هستید</p>	<p>إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرُنَّهَا مُصْبِحِينَ * وَلَا يَسْتَشْنُونَ * فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ * فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ * فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ * أَنِ اغْدُوا عَلَيَّ حَرْثِكُمْ إِن</p>
--	---

<p>بردارنده حاصل کشت تان.</p> <p>۲۳- پس براه افتادند اختفا کنان.</p> <p>۲۴- تا واردش نشود امروز بر شما هیچ یکی از مسکینان.</p> <p>۲۵- و بامدادان حرکت کردند، توانایی بر بازداشت و ممانعت شان.</p> <p>۲۶- و چون آنرا دیدند گفتند: ما حتماً گم کرده راهیم.</p> <p>۲۷- نه، بلکه محرومیم.</p> <p>۲۸- بهترین شان گفت: مگر به شما نگفته بودم؟ چرا خدا را تسبیح نمی گوئید؟</p> <p>۲۹- گفتند: پاکیزت پروردگار ما را بی گمان که ما ستمگر بودیم.</p> <p>۳۰- بعد یکی بدیگری رو کردند همدیگر را ملامت- کنان.</p> <p>۳۱- گفتند: وای بر ما که طغیانگر بودیم.</p> <p>۳۲- امید است پروردگاران بهتر از آنرا، بما عوض دهد، ما بسوی پروردگاران راغبیم.</p> <p>۳۳- چنین باشد این عذاب، و عذاب آخرت حتماً بزرگتر است؛ کاش می دانستند.</p>	<p>كُنْتُمْ صَارِمِينَ * فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ * أَنْ لَا يَدْخُلَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ * وَعَدُوا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ * فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَصَّالُونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ * قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ * قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتْلَوْنَ مَوْمِنًا * قَالُوا يُوبِلْنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ * عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا * مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ * كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ *</p>
--	---

۱۷-۳۲: این آیات نشان می دهد که در آیات قبلی فرد معینی مطمح نظر نبوده، بلکه اخلاق زشت گروهیکه با پیامبر (ع) به مخالفت پرداخته به بحث گرفته شده. مقایسه

این گروه با کسانی که "باغی" در اختیار داشتند و باغ شان آنها را به فتنه انداخت و باعث تحریک حرص و آز شان شد، این مطلب را بازگو می کند که "ثروت" و "قدرت" این گروه را فریفته و به فتنه ای انداخته و این اخلاق زشت را در آنان باعث شده.

در روایات می آید که این داستان مربوط به کسانی است که باغی را از پدر صالح و سخاوت پیشه شان به ارث بردند، پدر پرهیزگارشان هرسالی در اثنای برداشتن حاصل باغ، از مساکین و افراد مستمند استقبال می کرد و سهم شانرا می داد. پس از آنکه پدرشان وفات کرد و باغ برای آنان به میراث ماند، مدتی را طبق سنت حسنه پدر عمل کردند، ولی بعدها حرص شان تحریک شد، در سالی که باغ شان پربار بود و درخت ها پر از میوه، باهم گفتند: امسال باید ترتیبی بگیریم که همه حاصل را خود برداریم، به جدا کردن سهمی برای مسکینان و ادار نشویم، از وارد شدن مساکین به باغ در اثنای جمع آوری حاصل مانع شویم، بهتر است صبحگاهان قبل از آنکه مردم از خواب بیدار شوند، وارد باغ شویم، میوه ها را به سرعت بچینیم و به خانه انتقال دهیم و از مزاحمت مستمندان در امان باشیم. در تاریکی شب و قبل از سپیده دم همدیگر را با صدای آهسته از خواب بیدار کردند، بسوی باغ با گام های آهسته و بدون سر و صدا به حرکت افتادند، همه حرکات شان دزدانه، هم و غم شان اینکه کسی صدای شانرا نشنود و متوجه حرکت شان نشود و مزاحم شان نگردد. به ساحه باغ رسیدند، ناگه با زمین سوخته و درخت های از بیخ و بن برکنده روبرو شدند. گفتند: شاید زمین را اشتباه گرفته ایم، راه باغ مان را گم کرده ایم، تاریکی شب باعث شده تا بیراهه برویم و بجای باغ خود به زمین سوخته ای بیائیم، باغ خود را که عصر دیروز دیدیم، شاداب و خرم، پر از میوه ها، بهتر از هر سال دیگری، این نباید همان باغ باشد. پس از دقت دریافتند که نه زمین را اشتباه گرفته اند و نه راه را اشتباه رفته اند، با نیت شوم خود آتشی به خرمن خود زده اند، یکی از آنان، صالحتر و بهتر شان، جلو آمد و گفت: مگر بشما نگفته بودم که از تصمیم تان باز آئید، حرص تانرا مهار کنید، خدا را بیاد آرید، مبادا با چنین نیت شومی خدا همه چیز را از شما بگیرد و شما را از حاصل باغ تان محروم سازد، معامله خدا با بنده اش مطابق اراده و نیت اوست، اکنون خدا را به پاکی یاد کنید و خود را سرزنش نمائید، متوجه خیبط و خطای خود شدند، ولی خیلی دیرتر و پس

از آنکه از همه چیز خود محروم شده بودند.

۳۳- به مخالفین پیامبر (ع) هشدار داده می‌شود که انجام شما نیز شبیه به انجام این گروه خواهد بود، همه چیز تانرا از دست خواهید داد، از تمامی آنچه باعث غرور و تکبر شما شده و شما را به دشمنی حق واداشته محروم خواهید شد، آنروز حتماً فرا خواهد رسید که اقرار کنید: ستمگر بودیم، سرکش و طاغی بودیم و در آن روز بجای دفاع، همدیگر تانرا سرزنش کنید. چنین است عذاب خدا در دنیا، و عذاب اخروی بزرگتر از آن، کاش می‌دانستند.

<p>۳۴- بی گمان که برای پرهیزگاران باغ های پر نعمتیست نزد پروردگارشان.</p> <p>۳۵- آیا مسلمانان را (در انجام کارشان) چون گنهگاران بار آریم.</p> <p>۳۶- شما را چه شده؟ این چگونه قضاوتیست که می‌کنید؟</p> <p>۳۷- آیا کتابی دارید که در آن چنین می‌خوانید؟</p> <p>۳۸- حتماً در آن برای تان هر آن چیزی باشد که بیسندید.</p> <p>۳۹- آیا التزام دوامداری بر ما دارید؟ (جاودانه) تا روز قیامت، مبنی بر اینکه هر چه حکم کنید برای تان میسر باشد.</p> <p>۴۰- از آنان بپرس که چه کسی از آنان ذمه وار این حرف هاست؟</p> <p>۴۱- یا مگر شرکایی (شریک در الوهیت با خدا) دارند؟ اگر راستگو اند شرکای شانرا بیارند.</p>	<p>إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ * أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * سَأَلَهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ *</p>
--	---

۳۴- در برابر این گروه کافر که خرمن شان می‌سوزد و حاصل تلاش های شان خاکستری بیش نخواهد بود، پرهیزگاران قرار دارند، همانهاییکه از روش ها و منش های زشت این گروه خودنگهداری کردند، برای آنها نزد پروردگارشان باغهای پر بار بهشت پرنعمت است.

۳۵-۳۶: آیا گمان شما این است که خداوند شکور مساعی این مسلمانان را بهدر خواهد داد و بی حاصل خواهد گذاشت و پاداش شانرا ضایع خواهد کرد، و همانگونه که حاصل تلاش های عناصر مجرم را نابود می‌کند و خرمن دست آورد های شانرا به خاکستر مبدل می‌نماید، با مسلمانان نیز همین گونه معامله خواهد کرد؟ چه بلایی بر سر شما آمده؟ کدام آفتی شما را فرا گرفته که عقل تانرا ربوده و این تصور خاطی را در شما باعث شده؟ این چگونه داوری و قضاوتیست که شما می‌کنید؟

مخالفان پیامبر(ع) می‌گفتند: آخرتی در کار نیست، اگر قبول کنیم رستاخیزی برپا می‌شود، در آنروز نیز وضع همین گونه خواهد بود که ما مثل امروز خود عزیز و شریف و شما چون امروز تان زبون و ذلیل، چنانچه امروز خدای ما عزت و شرفی بما بخشیده که شما از آن محرومید، در آخرت نیز نزد خدا محترم و گرامی خواهیم بود!!

۳۷- آیا کتابی در اختیار دارید که این حرف ها را در آن خوانده اید؟! در کدام کتاب الهی خوانده اید که خدا با مسلمان و مجرم یکسان معامله خواهد کرد؟!

۳۸- درباره این آیه دو توجیه را می‌یابیم:

الف: این آیه تنمه آیه قبلی است و "إن" بکسره در اصل آن به فتح همزه بوده و ترجمه آن چنین است: آیا کتابی در اختیار دارید که در آن این درس را می‌خوانید که برای شما در آن (روز) همان چیزی و حالتی باشد که می‌پسندید؟

ب: آیا کتابی در اختیار دارید که در آن این مطلب را خوانده اید که خدا با مسلمان و مجرم یکسان معامله خواهد کرد؟ اگر چنین باشد در آنصورت بی‌گمان برای شما عناصر مجرم در نزد خدا باید هرچه بخواهید میسر باشد و همهء خواهشات تان برآورده شود. این تعبیر دقیقتر و سازگار با الفاظ آیه است.

نه چنین کتابی در اختیار دارید، نه خدا با مسلمانان همانگونه معامله خواهد کرد که

القلم _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

با عناصر مجرم می‌کند و نه انتظاراتی که در مورد خود و مسلمانان دارید برآورده خواهد شد.

اگر به داستان باغدارانی توجه کنیم که در آن نابود شدن حاصل تلاش های گروه مجرمی بنابر عزایم ناپاک شان به نمایش گذاشته شده و آیه "افتجعل المسلمین کالجرمین" را که در آن عدم معامله شبیه مجرمان با مسلمانان توضیح یافته، در روشنائی این داستان به ارزیابی بگیریم، به این نتیجه می‌رسیم که در این آیات تصور خاطی و اشتباه آمیز عناصر مجرم در مورد مسلمانان نفی شده، آنان می‌گفتند که تلاش ها و کوشش های مسلمانان به هدر خواهد رفت و به نتیجه ای نخواهد رسید و حاصلی از آن نخواهند گرفت. این آیات ذهنیت مجرمانه آنانرا رد می‌کند و بر این تأکید می‌نماید که خداوند هرگز با مسلمانان همان معامله ای را نخواهد کرد که با گروههای مجرم می‌کند. شما نمی‌توانید برای اثبات ادعای دروغین تان هیچ دلیلی را از کتاب خدا ارائه کنید.

۳۹- در باره این آیه نیز مثل آیه قبلی دو تعبیر را می‌یابیم:

الف: آیا خدا چنان تعهد و پیمان محکمی با شما دارد که تا روز قیامت دوام می‌کند، مبنی بر اینکه برای شما هر آنچه حکم می‌کنید و قضاوت می‌نمائید، تأمین خواهد شد؟ آیا می‌توانید میثاق و پیمانی را ارائه کنید که در آن به شما اطمینان داده شده که هرچه حکم کنید تکمیل می‌شود و هر قضاوتی که در مورد آینده خود بعمل آرید جا می‌افتد و عملی می‌شود؟!

ب: آیا خداوند تعهد و پیمان دوامداری تا روز قیامت با شما دارد و ملزم به مراعات آن در باره شماست؟ اگر چنین می‌بود در آنصورت بدون هیچگونه تردیدی هرچه حکم می‌کردید تکمیل می‌شد و هر قضاوتی که در باره آینده خود داشتید جا می‌افتاد. این توجیه مثل توجیه دومی در آیه قبل، بدلیل اینکه تکلفی در آن بکار نرفته و الفاظ به معنای اصلی آن گرفته شده، دقیقتر است.

۴۰- چه کسی از میان شما ضامن این پیمان و میثاق است؟

۴۱- آیا مگر کسی را سراغ دارید که در الوهیت و ربوبیت شریک خداست و در اداره امور و تعیین عواقب و انجام کارها نقشی دارد؟! این شرکایی را که بتوانند

تمنیات آنان را بر آورده سازند و آروزهای شانرا تحقق بخشند، بیارند، اگر صادق اند!!

<p>۴۲- روزیکه ساق ها مکشوف شود و آنان به سجده فراخوانده شوند، ولی نتوانند.</p> <p>۴۳- چشم های شان فرو افتاده، ذلت و زبونی بر آنان پرده افکنده، قبل از این به سجده فراخوانده می شدند، در حالیکه سالم بودند.</p> <p>۴۴- پس بگذار مرا و کسی را که این سخن را تکذیب می کند، حتماً به نحوی آنانرا تدریجی نابود کنیم که ندانند.</p> <p>۴۵- به آنان مهلت می دهیم، اما بی گمان که تدبیرم استوار و متین است.</p>	<p>يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ * خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ * فَدَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأَمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ *</p>
---	---

۴۲- در مورد این آیه دو رأی قابل ذکر را میان مفسران می یابیم:

الف: روزیکه ساق ها (از شدت هول و هیبت) برهنه شوند، روزی را شاهد باشند که از هیبت حوادث آن جامه را فراکشند و پا بفرار نهند، به سجده و انقیاد فراخوانده شوند ولی توان آنرا نداشته باشند. هیبت آنروز حواس شانرا پرت کرده، عقل شانرا ربوده و توان سجده را از آنان سلب کرده است.

ب: روزیکه حقایق برملا شود، حجاب ها و پرده ها کنار روند، ریشه و بنیاد همهء حقایق مکشوف شود، همه چیز آنانرا به سجده و انقیاد فراخواند، ولی آنان از رفتن به سجده عاجز باشند، چون در دوران زندگی خود سجده در برابر خدا را تمرین نکرده بودند.

توجه اول دقیقتر و با جو عمومی سوره سازگار تر است.

۴۳- آثار ترس و بیم در سیمای شان نمایان، از گذشته های شان نادم و پشیمان، دیده های شان فرو افتاده، خجل و شرمنده و چنان ذلیل و زبون که ذلت و زبونی بر همه

القلم _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

وجود شان پرده افکنده، چنین است وضعیت کسی که در گذشته در حالیکه تندرست بود، به سجده فراخوانده می‌شد، ولی خودداری می‌ورزید و کبر و غرورش نمی‌گذاشت به حق تسلیم شود و در برابر خدا به سجده برود.

۴۴-۵: این آیات کریمه چند توصیه ای به پیامبر (ع) دارد:

الف: کمی صبر کن، بنگر که خدا با گروه تکذیب کننده این حدیث چه معامله ای می‌کند، مراد از این حدیث یا حرف هایی است که در آیات قبلی ذکر شده و یا مجموع قرآن.

ب: عذاب الهی بطور تدریجی، آهسته آهسته و بدون آنکه درک کنند و چاره ای بسنجند آنانرا فراخواهد گرفت.

ج: سنت الهی این است که مهلت می‌دهد، اتمام حجت می‌کند، بزودی و متصل نخستین اقدامات عصیانگرانه مؤاخذه نمی‌کند، لحظه خاص و معینی را برای فرود آمدن آخرین تازیانه عذاب بر فرق عصیانگران تعیین کرده، تا آن زمان تعذیب شان تدریجی است. خشتی بی خشت دیگری از بنای سلطه پوشالی شان کنده می‌شود، هرگامی که به جلو می‌گذارند در واقع بسوی نابودی خود جلو می‌روند، هر تدبیری که برای بقا و دوام سلطه شان بکار می‌برند نمی‌دانند که گور خود را بدست خود می‌کنند.

د: تدبیر الهی در جهت مؤاخذه نیروهای شر و فساد، متین و سنجیده و دقیق است، احدی را یارای مقابله با آن نیست، مبادا مهلتی که به این عصیانگران داده می‌شود به عنوان سستی و قصور در تدبیر تلقی شود. فرصت ها و مهلت ها نباید ستمگران مغرور و سرکش را بفریبد و از کیفر شدید الهی غافل سازد.

<p>۴۶- یا مگر پاداشی را از آنان می‌طلبی که آنان از پرداختش گرانبار اند "و احساس گرانی می‌کنند".</p> <p>۴۷- یا مگر اسرار غیبی در اختیار شان است که می‌نویسند.</p> <p>۴۸- پس تا (صدور) حکم پروردگارت شکیبائی</p>	<p>أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّنْ مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ * أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ * فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ</p>
--	---

<p>کن و مانند صاحب ماهی (یونس) مباش که فریاد کشید، در حالیکه خشمگین بود.</p> <p>۴۹- اگر نعمت پروردگارش او را فراموشی گرفت، در (سرزمین) برهنه ای (بی گیاه و سایه) افکنده می شد و مذمت شده ای می بود.</p> <p>۵۰- ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد.</p> <p>۵۱- و بی تردید هنگامیکه کافران قرآن را می شنوند نزدیک است ترا با دیده های (خشمگین) شان بلغزانند، می گویند: او حتماً دیوانه ای است.</p> <p>۵۲- در حالیکه او نیست مگر پندی برای عالمیان.</p>	<p>كَصَّاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ * لَوْلَا أَنْ تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِّنْ رَبِّهِ لُنَبَذَ بِالْعُرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ * فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ * وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ *</p>
---	---

۴۶- کافران در تمامی تبلیغات خصمانه خود بر این نکته تکیه داشتند و دارند که پیامبر (ع) و یاران و پیروانش در تلاش های شان نه به نتیجه ای در دنیا دست خواهند یافت و نه در آخرت، قرآن در این آیه به آنان می فرماید:

مگر تو پاداشی را از آنان خواسته ای، پاداشی را که آنان برای خود غرامت می شمارند و بردوش شان سنگینی می کند و لابد از دادنش به تو ابا می ورزند و به این ترتیب ترا از دستیابی به پاداش و حاصل جهاد و مبارزه ات محروم می سازند؟! اگر پاداش اعمال در اختیار آنان باشد درست است که تو و پیروانت هرگز به نتیجه ای نخواهید رسید، ولی اگر خدا به اعمال بندگانش پاداش می دهد، پس ایشان نمی توانند با تبلیغات و تلاش های خصمانه شان مانع تحقق آن گردند.

۴۷- مگر آنان از غیب می دانند، کسی آنانرا از غیب مطلع ساخته و در باره آینده مسلمانان در دنیا و آخرت به آنان گفته که این گروه هرگز به آرمان های خود نخواهد رسید و نتایجی بر تلاش ها و کوشش های شان مرتب نخواهد شد؟! کجاست

سند این علم غیب؟!

۴۸-۵۰: به تبلیغات واهی آنان واقعی مگذار، صابر و شکیبا باش، از مخالفت ها و لجاجت های آنان مأیوس مشو. مبدا چون یونس(ع) از نتایج دعوت آنان بسوی خدا مأیوس شوی، در جستجوی مردمان دیگری بروی، مبارزه را ناتمام بگذاری و از لجاجت های آنان چنان خشمگین شوی که امید هدایت آنان را از دست دهی و آنانرا شایسته عذاب الهی بشماری، تا صدور فرمان الهی صابر و منتظر باش، خدا بزودی حکمش را صادر می کند. مبدا از سنگر عقب نشینی کنی، دیدی کسی که سنگر را قبل از موعده ترک کرد و عقب نشینی نمود، با چه سرنوشتی مواجه شد؟! اگر عنایت الهی شامل حالش نمی شد، یا همواره در شکم ماهی می ماند و یا در ساحلی برهنه، بدون سرپناه و سایه افکنده می شد و شایسته سرزنش و مذمت . ولی پروردگارش او را برگزید و در زمره صالحان قرار داد، دوباره بسوی همان قوم برگشت و توفیق آنرا یافت که حالت شانرا اصلاح کند و رهبر مصلح آنان شود.

۵۱-۵۲: این دو آیه آخری که تتمه سوره و خلاصه آن است و توضیح می دهد که معاندین لجوج پیامبر(ع) با شنیدن قرآن از يك سو با نگاه های غضب آلود و خشمناك خود با پیامبر(ع) برخورد می کردند و از سوی دیگری او را مجنون می خواندند، به نکات مهم آتی اشاره دارد:

الف: نگاه های خشمگین کافران و برخورد غضب آلود شان با پیامبر(ع) چنان بود که انتظار داشتند با این کار حتماً او را از نتایج دعوتش مأیوس می سازند و به ترك مبارزه وادار می کنند. نزدیک بود نگاه های خشمگین آنان باعث تکرار تجربه حضرت یونس(ع) شود و او نیز مبارزه اش را ناتمام بگذارد.

ب: مخالفت و عناد قریش با پیامبر(ع) زمانی آغاز شد که او قرآن را در برابر شان گذاشت و آنانرا بسوی قرآن دعوت کرد. قبل از دعوت بسوی قرآن نه تنها مخالفتی با او نداشتند بلکه او را فرزانه ترین شخصیت قریش می خواندند، به او برادر بزرگوار، کریم، صادق و امین خطاب می کردند.

ج - پس از شنیدن قرآن او را مجنون خواندند. اگر پیامبر(ع) آنانرا بسوی قرآن

دعوت نمی‌کرد، نه با نگاه‌های خشمگین و غضب‌آلود با او برخورد می‌کردند و نه او را دیوانه و مجنون می‌خواندند.

د - خیلی خیلی حیرت آور است که عده‌ای مفهوم وارونه‌ای از این آیه گرفته‌اند و گفته‌اند که مراد از "لیزلقونک بابصارهم" هلاک کردن با اثر مرموز چشم (نظر و چشم بد) است. عجیب است که آنان نه به داستان حضرت یونس(ع) که قبل از این آیه آمده، توجه کرده‌اند، و نه به حکم شکیبایی و صبر که در ابتدای داستان متوجه پیامبر(ع) گردیده‌اند و نه به اینکه صاحبان این دیده‌های خشمگین پیامبر(ع) را مجنون خوانده‌اند، التفاتی داشته‌اند، اثر مرموز چشم را باید در روشنائی روایات مربوطه اش ارزیابی کرد نه با استناد به این آیه.

هـ: عجیب است که شنیدن قرآن مایه تحریک غضب و خشونت آنان گردیده، در حالیکه قرآن مایه بیداری و تذکر برای آنان و همه‌ی جهانیان است، فراموش شده‌ها را به یاد انسان می‌آورد، حافظه خفته انسانرا بیدار می‌کند، صفحه ضمیر و وجدان آدمی را صیقل می‌دهد، انسان را بسوی تقاضاهای فراموش شده فطرتش فرا می‌خواند، به او می‌آموزد که انسان زیستن چگونه است، هر آنچه را که لازم بود و باید اهمی‌امی به آن می‌کرد، ولی بنا بر عواملی از آن غافل شده است، بیادش می‌آورد، عجیب است که این "ذکر" باعث عناد و دشمنی آنان با پیامبر(ع) گردیده است.

الحاقه

معرفی سوره:

نام این سوره "الحاقه: همان واقع شونده" است که از اول سوره گرفته شده، دارای ۵۲ آیه بوده و در دوره های ابتدایی مکه نازل شده است.

موضوع محوری بحث در این سوره "قیامت" است که به نام الحاقه یعنی همان تحقق یابنده یاد شده. در ابتدای سوره برای اثبات این موضوع که رستاخیز حتماً برپا می شود، به دو دلیل مشهود استناد می کند و می فرماید:

الف: گروه های که رستاخیز را تکذیب کرده اند به شدت مجازات شده اند، عذاب الهی آنانرا فراگرفته و به نابودی محکوم شده اند. چنانچه ثمود و عاد رستاخیز را تکذیب کردند و هلاک شدند، قوم فرعون و گروه های دیگری قبل از آنان مرتکب این اشتباه گردیدند که به کیفر آن به نابودی محکوم شدند و اثری از آنان باقی نماند، قوم نوح همه غرق شدند او و اهلش را که اجداد و نیاکان شما اند ذریعه کشتی نجات دادیم، تا پندی باشد و گوش های شنوا از آن عبرت بگیرند.

ب: مؤاخذه این گروه های عاصی و منکر رستاخیز نشان می دهد که در دنیای ما

سنت مکافات و مجازات وجود دارد، سلسله پاداش و پادافراهِ اعمال همواره بوده و خواهد بود، در دنیا بطور نسبی و در آخرت بطور اتم و اکمل.

سپس حوادث بزرگ قیامت را که زمین و کوه ها و آسمانها را فرامی گیرد به نمایش می گذارد و نشان می دهد که زمین کوبیده می شود، کوه ها باهم تصادم می کنند، آسمان شق شق می شود و نظم محکم و متین آن متلاشی می گردد. سپس برخاستن از قبر ها و حضور در محکمه الهی را به اسلوب خیلی آموزنده ای ترسیم می کند و توضیح می دهد که در آن روز همگی به پیشگاه خدا عرضه می شوند، به نحوی که همه چیزشان بر ملا و هویدا بوده، هیچ عمل شان پوشیده و پنهان نباشد، به عده ای نامه های اعمال شان در دست راست و به عده ای در دست چپ شان داده می شود، آنانکه در آزمایش خود پیروز شدند، به فرارسیدن چنین روزی باور داشتند و معتقد بودند که حتماً با خدا روبرو می شوند و حساب و کتاب شانرا حتماً ملاقات می کنند، هرکی نامه اش را در دست راست او بگذارند راضی باشد و شادمان بسوی خویشاوندان خود برگردد و از فرط شادمانی همه را فراخواند که بیائید نامه ام را بخوانید، باور من در دنیا همین بود که به حساب اعمالم می رسم. چنین شخصی به زندگی راضی کننده ای نایل می شود، در بهشت برین، میوه هایش سهل الوصول و قابل دسترسی.

و اما آنکه در آزمایش خود ناکام ماند و نامه را بدست چپش سپردند، با خود گوید: کاش نامه ام بمن داده نمی شد، و نمی دانستم که حساب و کتاب من چگونه است، و ای کاش این پایان کار می بود و پس از آن دوزخی و عذاب شدید الهی پیش رو نمی بود، مالم سودی به من نداد و سلطه و قدرتم نابود شد. فرمان صادر شود که او را بگیرد و دست و پایش را با غل و زنجیر ببندید و بسوی جهنم بکشید و در آن فرو افکنید و با زنجیری که درازی اش هفتاد گز است او را به یکی از ستون های جهنم ببندید. او نه به خدای بزرگ، این برترین ذات ایمان داشت و نه ترحمی به مسکین این نیازمند ترین مخلوق داشت، با همه آنچه میان این دو است، برخوردار ستمگرانه ای داشت، رابطه اش را با همه چیز بریده بود، از این رو اکنون که دار مکافات نهائی متناسب با اعمال است، نه هیچ دوستی خواهد داشت و نه هیچ طعامی مگر زردابی که جز خطا کاران نخورند.

سپس برای اثبات این مطلب که گفتار پیامبر (ع) در باره فرارسیدن رستاخیز نه گفتار شخصی اوست، نه سخن شاعری و نه حرف های کاهنی، او پیامبر گرامی خدا است و حرف هایش پیام الهی، پیامی که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده، به دو چیز سوگند یاد می کند و آنرا گواه اثبات این مدعا می گیرد:

الف: به آنچه می نگرید.

ب: به آنچه نمی نگرید.

یعنی به همه ابعاد مشهود زندگی این شخصیت کریم و بزرگوار توجه کنید، به هر آنچه از اخلاق و گفتار و کردار او برای شما نمایان است بنگرید، گفتار و کردار نمایان او را با گفتار و کردار انسان های عادی، با شعراء و کاهنان مقایسه کنید، بدون تردید برای تان هویدا خواهد شد که او پیام آوری از سوی خداست.

بروید در باره آن قسمتی از اخلاق و اطوار و کردار او تفحص و بررسی کنید که از دیده های شما پنهان است و فقط نزدیکترین دوستانش از آن اطلاع دارند، این ارزیابی ها حتماً برای شما ثابت خواهد کرد که او پیام آور خداست، نه شاعر است و نه کاهن. مگر نمی بینید که همسرگرامی اش حضرت خدیجه که از همه افعال و اعمال پیدا و پنهان او آگاه است اولین کسی بود که به او ایمان آورد و پیام او را پیام الهی شمرد.

بروید ارزیابی های قرآن را در مورد آنچه "مشهود" است و آنچه "غائب"، آنچه می بینید و آنچه از دیده های شما پنهان است، با دقت و تعمق بررسی کنید، حتماً برای تان ثابت خواهد شد که این قرآن از سوی پروردگار هستی، آنکه از همه اسرار آگاه است، بر پیامبر (ع) نازل شده، عظمت این کتاب، بحث های دقیق آن در باره اسرار این هستی، ارزیابی های ژرف آن در باره آنچه اکنون می بینید و در باره آنچه تا حال به حقیقت آن پی نبرده اید و به تدریج و در آینده برای تان هویدا خواهد شد، نشان می دهد که این کتاب را ذات عالم بالغیب و الشهاده فرستاده، برای هیچ انسانی ممکن نیست کتابی با این عظمت و دقت از سوی خود بیاورد و در باره شاهد و غائب ارزیابی های دقیقی چون قرآن داشته باشد، مگر نمی بینید که از روز نزول قرآن تا امروز پس از هر چند سالی ده ها و صدها نمونه حقایقی برای انسان ها مکشوف می شود که قرآن

مدت ها قبل گفته بود و در آن زمان برای احدی قابل فهم نبود، ولی پس از گذشت زمان و در نتیجه تحقیقات وسیعی که انسان ها بعمل آوردند به آن پی بردند و همان حرفی را در باره قضایای مذکور گفتند که قرآن مدت ها قبل گفته بود. این نمونه ها نشان می دهد که قرآن پیام الهی است و پیامبر (ع) حامل آن.

مگر ممکن است خدائی که اقوام سرکش و عاصی گذشته را بنابر اینکه قیامت را تکذیب نمودند، از پیام آوران الهی انکار ورزیدند و از آنان نافرمانی کردند، آنگونه مؤاخذه شدند و خداوند عذاب شدیدش را بر آنان فرود آورد، آیا ممکن است انسان به دروغ ادعا کند که او پیام آور خداست، و حرف های دروغینی را به خدا منسوب کند، ولی خداوند او را به حال خود بگذارد و مجازاتش نکند؟ خداوند (ج) در رد این ذهنیت خاطی می فرماید: اگر او حرف های دروغینی را به ما منسوب کند، چنین کاری را جدی خواهیم گرفت و شهرگش را خواهیم برید، و عذابی را بر او مسلط خواهیم کرد که احدی نتواند از او دفع کند.

و در پایان می فرماید که این حرف ها پند و تذکره ای است برای پرهیزگاران، و خدا می داند که برخی از شما آنها را تکذیب می کنند، برای این مکذبین کافر مایه حسرت و ندامت است، و رستاخیز يك حقیقت است، یقینی نه ظنی، پس بنام پروردگار بزرگت تسبیح گوی.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- همان واقع شونده!	أَلْحَاقَةُ *
۲- چیست آن واقع شونده؟	مَا أَلْحَاقَةُ *
۳- چه چیزی آگاهت ساخت که چیست آن واقع شونده؟	وَمَا أَدْرَاكَ مَا أَلْحَاقَةُ *
۴- نسبت دروغ کردند نمود و عاد به همان درهم کوبنده.	كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ *
۵- پس اما نمود، هلاک شدند با همان "عذاب"	فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ *

<p>طغیان کننده.</p> <p>۶- و اما عاد که هلاک شدند با سرد باد سرکش تند وزنده.</p> <p>۷- مسلطش کرد این عذاب بنیان کن را بر آنان هفت شب و هشت روزی پی در پی، آن قوم را در آن چنان می یافتی که گویا تنه های درخت خرما اند، کاواک و از بیخ و بن برکنده.</p> <p>۸- آیا سراغ داری برای شان "چیزی و کسی" باقی مانده؟</p> <p>۹- مرتکب این خطا کاری شدند فرعون و هر کی قبل از او بود و همچنان اهل قریه های واژگون شده.</p> <p>۱۰- از پیام آور پروردگارشان سرپیچی کردند، پس خداوند آنانرا مؤاخذه کرد به عذاب فزاینده.</p> <p>۱۱- زمانیکه آن آب طغیان کرد ما شما را برداشتیم در آن (کشتی) رونده.</p> <p>۱۲- تا آنرا برای تان تذکر دهنده ای قرار دهیم و تا فراگیرد آنرا گوش های فراگیرنده.</p>	<p>وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلَكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ * سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ * فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِّنْ بَاقِيَةٍ * وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْحَاطِئَةِ * فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَّابِيَةً * إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ * لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَأَعْيَةٌ *</p>
--	--

۱-۳: در این آیات، لفظ "الحاقه" بکار رفته که معنای آن تحقق یابنده و واقع شونده است، باید بنگریم که مراد از این واقع شونده چه چیزی است؟ با يك نظر سریع به آیات بعدی سوره متوجه می شویم که مراد از آیه یا عذاب است که همواره اقوام سرکش و عاصی را فراگیرد و یا روز قیامت.

هرچند از ۹ آیه بعدی (از آیه ۴ الی ۱۲) چنان فهمیده می شود که مراد از الحاقه

عذایبست که اقوام ثمود و عاد، فرعون، قوم لوط و قوم نوح را فراگرفته، ولی آیات ۱۳، ۱۴ و ۱۵ با صراحت نشان می‌دهد که منظور از آن، واقعه بزرگ قیامت است. الفاظ آیه ۱۵ این است: پس در چنین روزیست که همان واقعه عظیم روی می‌دهد.

دو ترجمه را برای آیه دو داریم:

چيست اين واقع شونده؟، چه عجيب واقع شوند ای!!

آیه سوم این انتباه را به مخاطب می‌دهد که درك عظمت و هیبت این واقعه عظیم و بزرگ برای انسان مقدر نیست و با هیچ وسیله ای نمی‌تواند به ابعاد گسترده آن پی برد.

۴- در این آیه "الحاقه" را بنام "القارعه" یاد کرده و نشان می‌دهد که این حادثه واقعه شونده، حادثه بزرگیست که همه چیز را درهم می‌کوبد. چند توجیه را برای ارتباط این آیه و شرح بعدی آن با آیات قبلی داریم:

الف: کسانی که این پدیده درهم کوبنده را تکذیب کرده اند و باوری به این نداشتند که رستاخیزی برپا می‌شود و نظام موجود هستی متلاشی می‌گردد، برعکس آنان این نظام را ابدی و جاودانه می‌پنداشتند و از وقوع "قارعه" در آن انکار می‌کردند، مگر ندیدید که با چه سرنوشتی مواجه شدند؟! مگر هر قومی که در هر مقطع زمان، با تکذیب این حقیقت به عذاب شدید الهی مواجه شده اند، بذات خود ثابت نمی‌کند که رستاخیز يك حقیقت است و انکار از آن دارای عواقب وخیم؟

ب: عدم باور به آخرت باعث طغیان و سرکشی انسان می‌گردد و کارش را به آنجا می‌کشاند که تازیانه عذاب بر فرقش فرود آید و به عذاب شدید الهی مبتلا شود. ریشه همه زشتی‌های انسان از عدم باور به رستاخیز و محاسبه الهی مایه می‌گیرد و عوامل همه عذاب‌های فراگیر الهی را نیز باید در این بی‌باوری جستجو کرد.

ج: نزول عذاب بر اقوام سرکش و عاصی ثابت می‌کند که در عالم تو سنت مکافات و مجازات حاکم است و قیامت چیزی جز اتمام و اکمال این سنت نیست. پس نزول عذاب بر این اقوام دلیل محکم برای اثبات قیامت است.

۵- ثمود با انكار از رستاخيز طغيان كرد و خداوند نيز جزای مناسب طغيانش را داد، به كيفر اعمال خود رسيد، عذاب شان شبیه طغيان شان بود، عذاب طغيانگر، كه قرآن در آيه ۷۸ سوره الاعراف آنرا الرجفه يعنى زلزله و تكان شديد خوانده و در آيه ۶۷ سوره هود آنرا الصيحه يعنى صدای تند و هيبتناك ياد کرده و در آيه ۱۷ سوره حم سجده لفظ الصاعقه را برايش بكار برده، يعنى اين عذاب طاغی با زلزله شديد، صدای بزرگ و هيبتناك و صاعقه آسمانی توأم بود.

۶- و اين هم عاد است كه سرکشی كرد و پادافراه مناسب سرکشی اش را چشيد، با عذاب سرکش مواجه شد، سرد باد تند وزنده ای كه همه چيز را زیر و رو كرد و بر آنان فرو ريخت.

۷- اين آيه كه چگونگی نابودی قوم سرکش عاد را به شكل خيلى رعب آور و آموزنده به نمايش می گذارد به چند نکته لطيف نيز اشاره دارد:

الف: اين عذاب هفت شب و هشت روز ادامه كرد، چرا هفت شب و هشت روز؟ چرا نه هفت شب و روز، برابر به تعداد شب ها و روزهای هفته؟ آیا به اين دليل كه گناه های علنی شان بيش از گناهان مخفی شان بود؟ و يا به آن خاطر كه جنایتهائیکه در روشنائی روز مرتكب می شدند بيش از خیانت هاي بود كه در تاریکی شب مرتكب می شدند؟! و يا به اين سبب كه هفت شب و روز هفته را در گناه، عصيان و جنایت سپری می کردند و برای فردای هفته آینده نيز عزم جزم تکرار آنرا داشتند؟ شايد همهء اين ها، چون عذاب الهی متناسب است با عملکرد های شايسته عذاب؛

ب: قوم عاد دارای چنان قد و قامت های بلند و استوار بود كه نظير آن در هيچ سرزمینی سراغ نمی شد، در نتیجه اين تند بادی كه با صدای مهيب و سرمای شديد توأم بود، چنان آنانرا از بيخ و بن برکند و اجساد مرده های شانرا در آن سرزمين ويران، با ديوارها و سقف های فرو ريخته، متلاشی و پراکنده ساخت كه گمان می کردی خرمابن های از بيخ و بن برکنده و كاواك و میان قهی اند كه به هر سو بر زمین افتاده اند، ظاهر آنان آراسته بود و درون شان پوسيده و میان قهی، ظاهر شان چون خرمابن استوار و ريشه دار می نمود، كه گمان می کردی ريشه های عمیقی در دل زمین دارند، و آسمان نيز

آنانرا در آغوش خود گرفته و قد و قامت شانرا بالا برده، ولی در واقع درون این درختها کواک بود و با يك تند باد از ریشه برکنده شدند و بر زمین افتادند.

۸- دو ترجمه را برای این آیه می‌یابیم:

الف: آیا کسی از آنها را باقی می‌بینی؟

ب: آیا برای آنان باقی مانده ای سراغ داری؟

همه چیز این گروه عاصی تباه و نابود شد، مزارع سرسبز، شهرهای آباد، عمارت‌های پرشکوه و قدرت و نیرومندی فریبنده شان از میان رفت، هیچ چیزی برای آنان باقی نگذاشت.

۹-۱۰: فرعون و قوم لوط، همان اهالی قرای وازگون شده نیز مرتکب این خطا وگناه بزرگ شدند و قیامت را تکذیب کردند و بنابر آن در مرداب گناه و عصیان فرورفتند، با فرستاده پروردگارشان به مخالفت پرداختند و راه عصیان و نافرمانی در پیش گرفتند و پروردگار حسیب نیز با عذاب بیهم فراینده ای آنانرا فراگرفت.

۱۱- طوفان نوح(ع) جد بزرگوار تانرا به یاد آرید، قومش با او به مخالفت پرداختند، رستاخیز را تکذیب کردند، جز عده محدودی کسی به او ایمان نیاورد، او و یاران و همراهان مؤمنش را با کشتی نجات از غرق شدن حفظ کردیم، تمامی ستمگران دشمن حق در آن طوفان عظیم که همه زمین را فراگرفت، غرق شدند، مکافات و مجازات عملکردها بار دیگری به نمایش گذاشته شد و منکران رستاخیز بار دیگری به جزای تکذیب شان رسیدند، آنان طغیان کردند، طوفان طغیانگری به سراغ شان رسید.

۱۲- این حادثه بزرگ و هول انگیز برای آن بود تا همواره برای تان مایه تذکری باشد و گوش های شنوا آنرا در خود نگهدارند و فراموش نکنند، همواره به یادتان بیاورد که عاقبت تکذیب رستاخیز و گناهانی که از این تکذیب نشأت می‌کند وخیم و خطرناک است، متوجه باشند که گناه وکیفر رابطه محکم و ناگسستنی باهم دارند، بهر جایکه گناه و عصیان پای خود را گذاشته کیفر بدنبالش آمده، کیفر ردف گناه است و همسان و همطراز آن.

<p>۱۳- پس آنگاه که در شیپور دمیده شود، يك بار دمیدن.</p> <p>۱۴- و زمین و کوه ها برداشته شوند، پس کوبیده شوند يك بار کوبیدن.</p> <p>۱۵- پس آنروز واقع شود همان واقع شونده.</p> <p>۱۶- و آسمان پاره پاره شود و باشد در آن روز متلاشی شده ای.</p> <p>۱۷- و فرشته ها در کناره هایش باشند و بر سر خود بردارند عرش پروردگارت را هشتگانه ای.</p>	<p>فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ * وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً * فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَأَهِيَّةٌ * وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً *</p>
---	---

۱۳- لفظ "فاذا" در ابتدای آیه این انتباه را به مخاطب می دهد که آیات قبلی دلایل وقوع رستاخیز را بیان نموده و راه را برای باور به قیامت باز کرده است، رستاخیز نیز چون عذاب های ناگهانی که بر اقوام باغی و یاغی گذشته نازل شده، به یکبارگی و با يك دمیدن در شیپور برپا خواهد شد.

۱۴-۱۵: چند نکته مهم در این آیات جلب توجه می کند:

الف: زمین و کوه ها از جای خود برداشته می شوند و باهم کوبیده می شوند. برداشته شدن کوه ها بزودی و آسانی قابل فهم است، ولی برداشته شدن زمین تأمل می خواهد. باید بنگریم که زمین چگونه و از سر چه چیزی برداشته می شود؟ می دانیم که زمین مثل بقیه اجرام سماوی چون آفتاب و مهتاب و ستاره ها در آغوش فضای بیکران آسمان معلق است، بالای جرم دیگری گذاشته نشده تا از آن برداشته شود، مطلبی را که آیه مذکور افاده می کند این است که کوه ها و زمین از محل کنونی شان برداشته می شوند و دوباره با همدیگر تصادم می کنند، این بدان معناست که زمین میان دو جرم بزرگ و نیرومند دیگری قرار می گیرد و دو قوه جاذبه قوی بر آن وارد می شود، به نحویکه هسته زمین را به یکسو و کوه ها را بسوی دیگری می کشد، در نتیجه این کشش

نیرومند، کوه ها از بیخ و بن برکنده شده از زمین جدا می‌شوند، ولی به جای آنکه به فاصله زیادی از زمین دور بروند و با منبع کشش ضم شوند، دوباره بسوی همدیگر جذب می‌شوند و به شدت باهم تصادم می‌کنند.

ب: درك این مطلب در گذشته ها و قبل از آنکه انسان معلومات کافی در باره ساختار کهکشان ها، منظومه های شمسی، انفجارها در این منظومه ها، انضمام بخش های یکی بدیگری،... حاصل کند دشوار بود، ولی امروز و پس از مشاهده نمونه های شبیه به این گونه حوادث در منظومه های شمسی، قابل فهم شده است.

۱۵- در چنین دورانیست که همان واقعه بزرگ روی می‌دهد، از الفاظ این آیه بخوبی درك می‌کنیم که منظور از "الواقعه: همان واقعه" حادثه ایست که در ابتدای سوره بنام الحاقه یاد شده است.

۱۶-۱۷: چند نکته اساسی در این آیات درخور توجه است:

الف: نظام دقیق و شدید آسمان در آنروز متلاشی می‌گردد، آسمان می‌شگافد و اجرام سماوی را که اکنون در آغوش خود محکم گرفته، به هر سو پراکنده می‌شوند.

ب: در آنروز فرشته هایی که انسجام امور این عالم به آنان سپرده شده، محل کار شانرا از دست می‌دهند، کنار می‌روند و در حاشیه آسمان های متلاشی شده قرار می‌گیرند.

ج: عرش پروردگارت را که بر آسمان های هفت گانه احاطه دارد و همه هستی را زیر سایه خود گرفته، در آنروز هشت ملانکه و یا هشت صنف ملانکه حمل کنند.

د: میدانیم که پروردگار عالم، سنن و ضوابطی در این کائنات وضع کرده که هرکاری در آن مطابق این سنن و ضوابط صورت می‌گیرد، و مأمورانی برای انسجام امور این عالم بنام فرشته ها آفریده که مطابق این سنن و ضوابط عمل می‌کنند، پس از متلاشی شدن همه کائنات، این سنن عاطل می‌شود و این مأموران کنار می‌روند، فقط هشت صنف این فرشته ها که جمله عرش اند باقی می‌ماند.

هـ: این آیه از جمله آیات متشابهات است که در آن فن تشبیه بکار رفته، عرش

خدا که يك مفهوم بالاتر از درك انسان، فوق مشهود و غائب است و انسان در قاموس خود برای آن "الفاظ" خاص خودش را ندارد و ناگزير با الفاظی توضیح شود که در اصل برای اشیای مشهود و ملموس وضع گردیده، از فن تشبیه استفاده شود و از این طریق به ذهن انسان نزدیک گردد و قابل فهم شود، متوجه باشید که در این نوع آیات، الفاظ مذکور را به معنای متبادر و متداول آن نگیرید، مبدا از عرش همان تصویری در ذهن تان تجسم یابد که در باره هر عرش و تخت دیگری در زمین در ذهن خود دارید!! خدا مثل مخلوق محتاج مکان نیست، هیچ چیزی در این هستی در ذات و افعال خود مثل خدا نیست، هرگاه با موردی شبیه این آیه مواجه شدید، باید این مطلب را در نظر داشته باشید که هیچ چیزی در این هستی شبیه خدا نیست، خدا با هیچ چیزی از مخلوقات خود شباهت ندارد، لیس کمثله شیء. مبدا حمل عرش خدا ذریعه فرشته ها را نیز چنان بگیرید که اکنون عده ای تخت کسی را بر شانه خود حمل می کند، اگر چنین تصویری در ذهن تان ایجاد شد، مرتکب اشتباه شده اید و خدا را با مخلوقش تشبیه کرده اید.

پیامبر(ع) این مطلب را طی حدیثی چه زیبا ترسیم می کند:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : ان الله اذن لي ان اُحدنكم عن ملك قد مرقت رجلاه الارض السابعة السفلى و العرش على منكبه و هو يقول سبحانك انت و حيث تكون.

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: یقیناً که الله (جل جلاله) به من اجازه داد تا از فرشته ای به شما خبر بدهم که پاهایش از هفتمین زمین پایان برآمده و عرش برشانه اوست و او می گوید: پاکست ترا و هر جایی که باشی.

مشاهده میکنید! ملکی با این عظمت، که از هفت آسمان و زمین میگذرد و حامل عرش است از درك ذات الله سبحانه و تعالی، و کیفیت استواش عاجز است و کمال عجزش را اظهار داشته میگوید: پاکست ترا هر جایی که باشی.

<p>۱۸- در چنین روزی است که عرضه می‌شوید و پنهان نمی‌ماند از شما هیچ چیز پنهان شونده .</p> <p>۱۹- پس اما هرکی داده شد نامه اش بدست راستش، گوید: آی بگیرید بخوانید مرا این عملنامه.</p> <p>۲۰- یقیناً که من باور داشتم به اینکه حتماً باشم حسام را روبرو شونده.</p> <p>۲۱- پس باشد در زندگانی راضی‌کننده.</p> <p>۲۲- در بهشت عالی مرتبه.</p> <p>۲۳- چیدن هایش نزدیک شونده.</p> <p>۲۴- بخورید و بنوشید گوارا، بنابر کرده های پیشین تان در روزهای گذشته.</p>	<p>يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ * فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَآؤُم مَّا أُقْرَأُ كِتَابِيَّةَ * إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حَسَابِيَّةَ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قَطُوفُهَا دَانِيَةٌ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ *</p>
--	---

۱۸- پس از متلاشی شدن نظام قبلی کائنات، نظام جدیدی با ضوابط و سنن جدیدی، و با زمین و آسمان دیگری به وجود می‌آید، همهء انسانها دوباره زنده می‌شوند، بسوی خدا می‌روند، به خدا عرضه می‌شوند، همه چیز شان نمایان، نه چیزی از نظر خودشان پنهان و نه هیچ عمل مخفیانه شان از خدای بصیر و حسیب پوشیده و پنهان.

در باره بند اخیر آیه دو ترجمه را می‌یابیم:

الف: هیچ عمل مخفیانه تان پنهان نماند.

ب: هیچ راز و رمز مخفیانه ای از نظرتان پنهان نماند.

ترجمه دومی با ظاهر الفاظ آیه سازگار است، ترجمه اولی با این الفاظ سازگار می‌افتد: لا تخفی خافیتکم، در حالیکه الفاظ چنین نیست، ترجمه دقیق الفاظ "لا تخفی منکم خافیه" همان ترجمه دوم است، این مفهوم را در سوره الطارق نیز می‌خوانیم: یوم تبلی السرائر: در آن روز همهء اسرار برملا می‌شوند.

۱۹-۲۴: میان انسان ها معمول این است که اشیای با ارزش، مهم و حیاتی را با

دست راست خود می‌گیرند، ولی آنچه برای شان ارزش نداشته، از گرفتنش کراهت داشته باشند، با دست چپ خود می‌گیرند، در آن روز محاسبه که اسناد پیروزی و ناکامی در امتحان زندگی توزیع می‌گردند، افراد صالح و نیکوکار نامه اعمال شانرا به دست راست خود گرفته و با شادمانی فریاد می‌کشند که آی اهل محشر!! بیایید این نامه ام را بگیرید و بخوانید، من به رستاخیز باور داشتم، گمانم این بود که حتماً به حسابم می‌رسم، این هم نامه اعمالم، عمل زشت و بدی را در آن مشاهده نمی‌کنید.

به زندگی راضی‌کننده ای نایل می‌شود، به بهشت برین می‌رود، بهشتی که میوه هایش همواره در دسترس است. به آنان گفته شود: از این بهشت عالی و برین هرگاه، هر جا، هر قدر که خواسته اید بخورید و بنوشید، بنابر عملکرد های نیک گذشته تان در روزهای پیشین.

<p>۲۵- و اما هرکی کنایش به دست چپش داده شد، گوید: ای کاش به من داده نمی‌شد کتابم.</p> <p>۲۶- و نمیدانستم که چگونه است حسابم.</p> <p>۲۷- کاش فیصله کننده بودی (مرگ و حساب).</p> <p>۲۸- بی نیازم نکرد مالم.</p> <p>۲۹- نابود شد از من قدرت و سلطاتم.</p>	<p>وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهٗ * وَلَمْ أُدْرَ مَا حَسَابِيهٗ * يَلَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَهٗ * مَا أَعْنَىٰ عَنِّي مَالِيهٗ * هَلَّاكَ عَنِّي سُلْطَانِيهٗ *</p>
--	---

۲۵-۲۹: در این آیات گروه دیگری به نمایش گذاشته می‌شود، با این مواصفات:

الف: به چنین روزی باور نداشتند، از گرفتن نامهء شان اکراه دارند، می‌دانند که در این نامه چیست و چه پیامی برای آنان دارد؟ نامه در دست چپ شان گذاشته می‌شود.

ب: می‌گویند: کاش این نامه به من داده نمی‌شد، نه خودم از نامه اعمالم آگاه می‌شدم و نه دیگران به عملکردهایم پی می‌بردند، این نامه که همه چیز را برملا ساخته، هیچ گوشه ای از زندگیم را مخفی نگذاشته، چگونه آنرا در برابر دیگران بگشایم، چه چاره ای برای این افتضاح و رسوایی؟ با توجه به اینکه مؤمن بر نامه خود مباهات دارد، باید مفهوم عکس آن در این آیه مطمح نظر باشد، او مباهات می‌کند، همه را به خواندن

نامه خود دعوت می‌نماید، ولی این احساس شرمندگی و خجالت و تمنای این را که کاش نامه ای به او داده نمی‌شد و با این رسوائی مواجه نمی‌گردید.

ج: می‌گوید: کاش همین فیصله کننده می‌بود! که مرادش یا این باشد که کاش مرگم کار نهای بود، دوباره زنده نمی‌شدم و با این سرنوشت مواجه نمی‌گردیدم، و یا اینکه: کاش همین حالا کار یکطرفه می‌شد، نه نامه اعمالم را می‌دیدم و نه با این رسوائی و افتضاح مواجه می‌شدم و یا اینکه: کاش همین حالا مرگم به سراغم برسد و کار پایان یابد. توجیه دومی به این دلیل دقیقتر است که در متن آیه و قبل و بعد از آن لفظ مرگ را سراغ نداریم.

د: ثروتمند و قدرتمند بود، قدرت و ثروتش او را مغرور ساخت، و به بیراهه برد، معیار فلاح و رستگاری نزد او ثروت و قدرت بود، ولی اکنون و پس از مشاهده اسرار پنهان از دیده های کوتاه بین و ظاهر بین او، گوید: نه مالم دردی را دوا کرد و نه قدرت و سلطنت مایه نجات و رستگاریم شد، هر دو نابود شدند و اکنون با دست خالی و روی سیاه در برابر خدا و خلق ایستاده ام .

برخی از مفسران با توجه به اینکه همه اهل دوزخ فقط ثروتمندان و قدرتمندان نیستند، در توجیه آیتی که ثروتمندان و قدرتمندان را اهل دوزخ معرفی می‌کند با اشکال رو برو شده اند و به توجیحات عجیب و غریبی مبادرت ورزیده اند. در مورد آیه "هلک عنی سلطانیه" گفته اند که چون همه اهل دوزخ قدرتمندان با سلطه و اقتدار نیستند، لابد منظور از سلطان چیز دیگریست!! گفته اند معنای سلطان، حجت و برهان است، و قصد آیه این است که این گروه اهل دوزخ می‌گویند: تمامی دلالت بر باد رفت، هیچ برهانی برای دفاع از خود ندارم!!

به جواب این دوستان باید گفت:

الف: این توجیه با روح آیه قطعاً ناسازگار است.

ب: اگر این توجیه را بپذیریم باید لفظ "مال" در آیه قبل از آنرا نیز به معنای غیراصولی اش بگیریم و از آن چیزی شبیه به این توجیه بسازیم!!

ج: قرآن در رابطه به اینکه معاندین اصلی پیامبران(ع) همواره ثروتمندان و

قدرتمندان جامعه، به اصطلاح قرآن مترفین و مستکبرین اند، به پیمانۀ صریح است که هیچ مجالی را برای این گونه تأویل ها نمی گذارد، هیچ قرآن خوانی با توجه به آیات صریح و روشن قرآن در این مورد، تأویل مذکور را نخواهد پذیرفت.

د: چرا بجای پناه بردن به این نوع تأویل های اشکال آمیز، صاف و شفاف نمی گویند که قرآن همواره بر تقبیح و محکوم کردن ثروتمندان و قدرتمندان کافر تأکید دارد و آنانرا دشمن اصلی معرفی می کند، اینها اند که مستضعفین را استخفاف و استعمار می کنند، رهبری جبهه مخالف علیه پیام آوران را به عهده دارند، نیروها و امکانات شانرا برای سرکوبی دعوتگران بسوی خدا بکار می گیرند؟! چرا این موضوع را به عنوان يك اصل روشن و قطعی و چون رهنمای خود در مبارزه نمی گیرند؟! چرا نمی گویند که قرآن با ترکیب بر تقبیح ثروتمندان و قدرتمندان کافر به ما می آموزد که در جریان مبارزات خود به این نکته متوجه باشیم و لبه تیز مبارزه را بسوی این گروه متوجه سازیم، چون کسانی نباشیم که در باره گناهان شایع میان مستضعفان میتوانند با صراحت و جرأت صحبت کنند، ولی در باره جرائم و جنایات گروه حاکم و قدرتمند حرفی برای گفتن ندارند؟! در مخالفت با پرستش قهرها جرأت و صراحت دارند، ولی در مخالفت با پرستش قصرها حرفی به زبان نمی آورند!! چرا نمی گویند که مترفین و مستکبرین پاسداران جهل اند، حامیان شرك اند، مایه فساد، بی دینی، ظلم و بی عدالتی در جامعه اند، مسئولیت همهء جرائم در جامعه به آنان برمی گردد، باید قبل از همه و بیش از همه تقبیح شوند، باید به عنوان سردمداران کفر و شرك و جهل بیش از دیگران مؤاخذه شوند و با عتاب شدید الهی روبرو گردند؟!!

باید متوجه باشیم که قرآن در این آیات بهترین فرد اهل بهشت و بدترین فرد اهل دوزخ را در کنار هم ارزیابی کرده، یکی نامه اش چنان است که هیچ لکه سیاهی در آن سراغ نمی شود، و تمامی اهل محشر را به خواندن آن دعوت می کند، و دیگری از دستیابی به نامه خود منزجر، خواهان مرگ و معترف به اینکه مال و قدرتش سودی به او نبخشید و از مواجه شدن با چنین انجالی بازنداشت، او بی جهت ثروت و قدرت را همه چیز می پنداشت و معیار فلاح و رستگاری گرفته بود.

<p>۳۰- بگیری‌دش و در طوق و غل ببندی‌دش. ۳۱- پس در دوزخ بیفگنیدی‌دش. ۳۲- بعد در زنجیری که درازی اش هفتاد گز است در آری‌دش. ۳۳- براسی که او ایمان نمی‌آورد به خدای عظیم. ۳۴- و برغی‌انگیخت به طعام دادن به مسکین. ۳۵- پس نباشد برای او امروز هیچ دوست داری. ۳۶- و نه طعامی جز زردآبی. ۳۷- که آنرا نخورد مگر خطاکاران.</p>	<p>خُذُوهُ فَعَلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِي سِلْسَلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ * إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ * وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ * فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ * وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينِ * لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ *</p>
--	---

۳۰-۳۷: در این آیات که چگونگی تعذیب ثروتمند و قدرتمند کافر را توضیح می‌دهد، چند نکته جلب توجه می‌کند:

الف: به فرشته‌های عذاب دستور داده می‌شود تا او را بگیرند و دست و پایش را با غل و زنجیر ببندند، چون ثروت و قدرت او را به سرکشی واداشته بود، در امکانات خود با دست باز، بی‌محایا و بدون بیم و باک از عواقب آن تصرف می‌کرد، اکنون باید توسط فرشته‌های عذاب دستگیر شود و طوق در گردنش و ولچک و زولانه در دست و پایش.

ب: جایگاه او انبار آتشین جحیم است، کیفر مناسب به شرارت‌هایی که در دنیا برپا کرده بود، و فتنه‌هایی که باعث شده بود و دنیا را برای دیگران دوزخ ساخته بود.

ج: با زنجیری که طول آن هفتاد گز است، به ستونی در جهنم بسته می‌شود، هفتاد گز، مساوی با هفتاد سال عمر متوسط يك انسان!

د: او در بالا به خدای عظیم ایمان نداشت و در پائین و روی زمین به انسان نیازمند

الحاقه _____ جلوه هاي از اسرار قرآن

و مسكين ترحم و عاطفه اى نداشت، و با انتخاب راه كفر رابطه اش را با همه چيز ميان زمين و آسمان بريده بود، به هيچ چيزى و هيچ كسى جز خودش نمى انديشيد. بناءً در روز قيامت كسى را نداشته باشد كه به او دل بسوزاند و به كمك او بشتابد.

هـ: در دنيا از طريق حرام مال اندوخت، سلول سلول و جودش از طعام حرام انباشته شده، مطعم و ملبسش حرام بود، خون مردم را مى مكيد، اكنون پادافراه مناسب آنرا مى چشد، طعامش زردآب، بجای خون مردم، چرك زخم هاى خودش، طعامى شايستهء خطاكاران، كه كسى جز خطاكار آنرا نخورد، در دنيا خطاى خوردن مال حرام را مرتكب شده، اكنون طعامى به كامش انداخته شود كه مناسب خطاكاران است.

۳۸- پس نه چنين است، قسمم به آنچه مى بينيد.	فَلَا أَقْسَمُ بِمَا تُبْصِرُونَ *
۳۹- و به آنچه نمى بينيد.	وَمَا لَا تُبْصِرُونَ *
۴۰- بى گمان كه اين (قرآن) گفتار فرستاده بزرگوار است.	إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ *
۴۱- نه سخن شاعرى، اندكى ايمان مى آريد.	وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ *
۴۲- و نه گفتار كاهن، كمتر متذكر مى شويد.	وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ *
۴۳- فرو فرستاده ايست از سوى پروردگار عالميان.	تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ *
۴۴- و اگر برخى از گفتنى هاى را بر ما مى بست.	وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ *
۴۵- حتماً با دست راست از او مى گرفتيم.	لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ *
۴۶- سپس رگ دلش را مى بريديم.	ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ *
۴۷- و از شما هيچ يكى بازدارنده اى از او	فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ

* حَاجِرِينَ	نباشد.
--------------	--------

۴۰-۳۸: در این آیات به دو چیز با صیغه عام سوگند یاد شده: به هر چه می بینید و به هر چه نمی بینید، و متصل سوگندها ادعایی به این صیغه مطرح شده که بی گمان این "قرآن" گفتار فرستاده بزرگوار است.

باید بنگریم که در این آیات به چه چیزی سوگند یاد شده، مراد از "ماتبصرون" و "مالاتبصرون" چیست؟ و این سوگندها چگونه ثابت می کند که قرآن قول فرستاده بزرگوار است؟ چه ارتباطی میان سوگندها و جواب آن ها وجود دارد؟ در پاسخ به این سوال ها باید عرض کرد:

الف: از جواب قسم ها "انه لقول رسول کریم" معلوم می شود که نطاق "ماتبصرون" و "مالاتبصرون" یا "قول" فرستاده بزرگوار و یا خود "فرستاده بزرگوار" است، به این معنا که مراد از "آنچه می بینید" و از "آنچه نمی بینید" مطالبیست که یا در رابطه با قرآن مطرح است و یا در مورد پیامبر بزرگوار. هر چند صیغه در "ماتبصرون" عام است ولی جواب قسم آنرا محدود به قرآن و پیامبر بزرگوار می سازد.

ب: با توجه به این مطلب معنای دو قسم این است:

يك: قضاوت ها و ارزیابی های دقیق قرآن در مورد آنچه شما می بینید و در باره آنچه از شما غائب است و تا هنوز به حقیقت آن پی نبرده اید، ثابت می کند که این کلام، حرف های يك انسان عادی نه، بلکه پیام الهیست که او قاصد و پیام آورش می باشد. ممکن نیست که انسان این همه ارزیابی ها و بررسی های دقیق و ژرف را در باره اشیای مشهود و غائب داشته باشد.

دو: آنچه از گفتار، اخلاق و کردار پیامبر(ص) برای شما نمایان است و آنچه از دیدگاه شما پنهان است و فقط اقارب خیلی نزدیکش از آن مطلع اند، به صراحت گواهی می دهد که او پیامبر بزرگوار است و حرف های او پیام خدا. آیا می توانید در شخصیت بلند این پیام آور، يك نمونه از اخلاق و کرداری را نشاندهی کنید که منافی عظمت شخصیت او و مغایر ادعای رسالت او باشد؟ زندگی شخصی او و بخش های

پنهان از نظر شما نیز چنان است که نزدیکترین دوست، همسر و صاحب سر و شريك زندگي او اولين كسيست كه به او ايمان مي آورد و او را چون رهبر و پيشواي خود و فرستاده گرامي خدا مي پذيرد.

۴۱- علاوه بر غور در متن پيام او و بررسي ارزيابي هاي كتابش در مورد آنچه مي بينيد و آنچه نمي بينيد و دقت در ابعاد نمائيان و پنهان شخصيت او، گفتار او را با اشعار شعراي تان مقايسه كنيد، تفاوت عميق ميان اين دو براي تان ثابت خواهد كرد كه او شاعر نه، بلكه پيام آور است. كلام بلند او نه چون اشعار شعراي شما مدح و هجو ديگران است، نه پرواز از وادي بي به وادي بي، و از شاخه به شاخه، بلكه سراسرش حامل پيام است، پيام بلند، پيام الهي. واي اسفا كه چه اندك باور مي كنيد!!

۴۲- بيائيد گفتار و كردار او را با گفتار و كردار كاهنان تان مقايسه كنيد، با همان كاهناني كه غيب گويي مي كنند و ادعای شان اين است كه با مراجع مطلع از غيب ارتباط دارند، و تلاش شان اين كه با دروغگويي هاي شان در باره غيب مردم ساده لوح را بفريند و جيب آنانرا خالي كنند و كيسه خود را پر، بحث هاي كتاب اين پيام آور بزرگوار را در باره "غيب" در کنار غيبگويي هاي كاهنان تان بگذاريد و به قضاوت بنشينيد تا براي تان ثابت شود كه او پيام آور است، ولي چه اندك است پند پذيري تان.

۴۳: تمامی این دلایل گواهی می دهند که این کتاب را پروردگار عالمیان فرو فرستاده است، پروردگاری که غائب و مشهود را آفریده و از اسرار ذره ذره این عالم آگاه است. مطالب این کتاب بذات خود این حقیقت را ثابت می کند.

۴۴-۴۷: آیا گمان می کنید که کسی خود را به دروغ پیامبر بخواند، و حرف هاي از خود بگويد و بخدا منسوب کند، خداوند(ج) التفاتی به این قضيه ننموده و چنين کسی را مجازات نخواهد كرد؟! اگر پیامبر(ع) چنين کاری می كرد، خدا هرگز به او مجال نمی داد، برعکس آن را جدی می گرفت و رگ دلش را می برید و به زندگي اش خاتمه می بخشید.

در مورد آیه ۴۶ اختلافات زیادی را میان مفسرين می يابيم، عده ای می گویند: "با" در "بالمين" زايد است و معنای آیه چنين است: دست راستش را از او می گرفتيم،

یعنی دست راستش را قطع می‌کردیم و یا قدرتش را سلب می‌کردیم.

عده ای می‌گویند که "من" زاید است و آیه را اینگونه ترجمه می‌کنند:

با دست راست خود او را می‌گرفتیم، یعنی به شدت و قوت او را مؤاخذه می‌کردیم، در این ترجمه ها و برخی دیگری تکلف بخرج رفته و با معنای تحت اللفظی آیه سازگار نیست. معنای اصلی الفاظ آیه بدون کم و کاست و تکلف چنین است: حتماً می‌گرفتیم از او به دست راست. کسانیکه نمی‌توانستند از این ترکیب مفهوم واضحی بگیرند، وادار شده اند تا تغییراتی را در الفاظ پیشنهاد کنند و آنرا بشکلی در آورند که برای خود شان قابل فهم شود، اشکال آنان در این بوده که برای "اخذ باليمين"، شیء مادی قابل اخذ با دست راست را در این آیات نمی‌یابند، بناءً با حذف "باء" و "من" و زائد شمردن آنها آیه را ترجمه کرده اند. در حالیکه "اخذ باليمين" معنای گرفتن شدید و قوی را افاده می‌کند، و لفظ "اخذ: گرفتن" تنها برای اشیای مادی بکار نمی‌رود، بلکه برای اشیای غیرمادی نیز بکار می‌رود. آیهء مورد بحث تنمیه آیه قبلی است، در آیه قبلی این مطلب تذکر رفته که "اگر پیامبر حرف های از خود بگوید و به خدا نسبت دهد" آیه بعدی مطلب را این گونه تکمیل می‌کند که در آنصورت "حتماً از او با دست راست می‌گرفتیم" یعنی "تقول" و افترای مذکور را جدی می‌گرفتیم و با قوت و جدیت به این قضیه رسیدگی می‌کردیم.

لفظ "اخذ باليمين" در حدیثی از پیامبر(ع) برای افاده این مطلب بکار رفته که خداوند(ج) صدقه مخلصانه و پاکیزه از شوائب را ارج می‌گذارد، و جدی و مهم می‌گیرد و به آن التفات و اعتنای خاص می‌کند. چنانچه می‌فرماید:

ما تصدق احد بصدقة من طيب و لا يقبل الله الا الطيب الا اخذها الرحمن بيمينه.

احدی صدقه پاکیزه ای را انفاق نمی‌کند، در حالیکه خداوند جز پاکیزه را نمی‌پذیرد، مگر آنکه خدای رحمان آنرا با یمینش می‌گیرد.

۴۶-۴۷: لفظ "ثم" در این آیه نشان می‌دهد که کار مشار الیه در آیه قبلی با کاری که این آیه به آن اشاره دارد همزمان صورت نمی‌گیرد، این لفظ با توجیه کسانیکه تصور می‌کنند آیه قبلی اشاره به قطع دست راست، یا گرفتن از دست راست، و یا

الحاقه _____ جلوه هاي از اسرار قرآن

محکم گرفتن با دست راست را افاده می‌کند، هرگز سازگار نمی‌افتد، هردو آیه در کنار هم این مطلب را بیان می‌کنند: تقول و افترای او را جدی می‌گرفتیم، سپس رگ دلش را می‌بریدیم و در آنصورت احدی از شما نمی‌توانست از او حمایت کند و از مؤاخذه شدیدش مانع شود.

وَإِنَّهُ لَتَذَكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ *	۴۸- و بی‌گمان که این تذکریست برای پرهیزگاران.
وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ *	۴۹- و ما بدرسستی می‌دانیم که برخی از شما تکذیب کننده اند.
وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ *	۵۰- و این موجب حسرت کافران خواهد شد
وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ *	۵۱- و بی‌گمان که این حقیقتیست یقینی.
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ *	۵۲- پس بنام پروردگار بزرگت تسبیح بگو.

۴۸: باید ببینیم که ضمیر در "إنه" به چه راجع است؟ دو توجیه وجود دارد:

الف: به مطلب مندرج در آیات قبلی راجع است.

ب: به قرآن برمی‌گردد.

دو دلیل برای تائید توجیه اول داریم:

یک: ضمیر را همواره باید به نزدیک‌ترین مرجع راجع کرد.

دو: آیه بعدی مؤید صحت این توجیه است.

در این صورت معنای آیه چنین می‌شود:

مطلب مندرج در آیات قبلی تذکریست برای کسانی که می‌خواهند از چنین عذابی در امان باشند و خود را از مبتلا شدن به آن و قایه کنند.

۴۹: و خداوند(ج) می‌داند که برخی از شما این مطالب را تکذیب می‌کنند، عمداً تکذیب می‌کنند، نه اشتباهاً و نه بنابر دلایل. درواقع ادعای دروغین راه می‌اندازند، افترای برخدا می‌بندند، و فرا رسیدن عذاب و مؤاخذه شدید الهی را تکذیب می‌کنند.

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الحاقه

۵۰- و این موجب حسرت کافران خواهد شد. چنین روزی حتماً فرا خواهد رسید، کافران عذاب الهی را عملاً مشاهده خواهند کرد و با حسرت و ندامت مواجه خواهند شد.

۵۱- و این حقیقتیست که شك و تردیدی در آن راه ندارد و یقیناً تحقق خواهد یافت.

حتماً متوجه هستید که سوره با لفظ "الحاقه: تحقق یابنده" آغاز شده، و این آیه که به مثابه تتمه سوره است می گوید: انه لحق اليقين" ارتباطیکه معمولاً میان مقدمه و تتمه هر سوره می باشد، تقاضا می کند که این آیه نیز باید همان مطلبی را افاده کند که نخستین آیه سوره افاده می کند.

۵۲- پس نام پروردگار بزرگوار را به پاکی یاد کن.

المعارج

معرفی سوره

نام این سوره "المعارج: عروجگاه ها" است که از آیه سوم گرفته شده، شامل ۴۴ آیه و از جمله سوره های مکی می باشد، از فحوای آیات سوره به وضوح می توان درك کرد که در اثنای نزول آن فضای مناقشه جدی در باره معاد و رستاخیز بر مکه حاکم بوده، قریش از آن انکار می کردند و برای تردید آن می گفتند: اگر رستاخیز حقیقی دارد و عذاب الهی حتماً واقع شونده است، چرا فرامی رسد؟ چرا این همه تأخیر؟ چرا کسانی که از نظر تو مستحق عذاب الهی اند با این عذاب مواجه نمی شوند؟ در این سوره به این پرسش ها پاسخ گفته می شود.

اسلوب بیان سوره چنان است که نشان می دهد پیامبر (ع) دعوتش را علنی ساخته و مخالفین در هر سخنرانی و محفلی دور او حلقه می شوند و او را زیر هجوم پرسش های خود می گیرند، ولی تاهنوز کار به خشونت نکشیده و دور تصادم آغاز نگردیده. سوره با این آیه آغاز می شود که: سؤال کننده ای خواهان عذاب است که حتماً واقع شونده

است و احدی نمی تواند آنها را از کافران بازدارد، این عذاب از سوی خدائیسست که دارای عروج گاه هاست، هر حضور یابی به بارگاه با عظمت وی، در موعد ثابت و مقررش صورت می گیرد، فرشته ها و سرورشان حضرت جبرئیل نیز عروجگاه خاص خود را دارند، برنامه پنجاه هزار ساله به آنان تفویض می شود و در پایان این مأموریت بسوی خدا بالا می روند و به بارگاه الهی حضور می یابند، تا از مأموریت قبلی گزارش دهند و مأموریت های تازه ای بعهده بگیرند. هرکاری در موعد ثابتش صورت می گیرد، منکران رستخیز بی جهت عجله دارند و خواهان فرارسیدن رستخیز و تحقق عذاب الهی اند، و تأخیر در آن موجب انکار و تردید شان شده، در برابر مخالفت ها و انکار آنان شکیبیا باش، با صبر و شکیبیائی به دعوت ادامه بده، مخالفت های آنان ترا متردد نسازد و صبر و شکیبیائی ات را در کار دعوت متأثر نکند، آنان فرا رسیدن عذاب این روز را خیلی دور می پندارند، چون دیدگاه تنگ دارند و فاصله کوچکی در نظرشان طولانی و بزرگ جلوه می کند، عجول اند، روز و هفته را معیار گرفته اند، رستخیز در معیارهایی که بکار می برند خیلی بعید و دور می نماید، در حالیکه پنجاه هزار سال آنان نزد خدا چون يك روز است، آنروز حتماً فرا می رسد، در آنروز آسمان را چون فلز گداخته شده خواهی یافت و کوه ها را چون پشم حلاجی شده ای پراکنده در هوا. در معیار های این گروه، آسمان بزرگتر از آن جلوه می کند که متلاشی شود، و کوه ها سنگین تر از آنکه از جا برکنده شوند، بگذار در تصورات کودکانه شان مصروف باشند، گاهی از زمان و زمین و آسمان تصور کودکانه داشته باشند و گاهی نفوذ و جاهت و کثرت هواخواه و هوادار آنانرا مغرور و به بیراهه برد و واقعیت ها را برای شان وارونه سازد، چون آنروز فرا رسد، خواهی دید، که این رشته ها همه منقطع شده اند، هرکسی مصروف خود باشد و از همهء دوستان و دوستانان خود بی خبر، در حالیکه همدیگر را می بینند، ولی نمی توانند به کمک همدیگر بشتابند، و علی الاقل از همدیگر بپرسند که چه حالی دارند و چرا به این سرنوشت مواجه شده اند. انسان مجرم که جرمش تکذیب رستخیز بود و یا جرم و گناهش او را به تکذیب رستخیز واداشته بود، تنها کند که کاش از عذاب این روز با فدیة پسران، همسر و برادر آن خود نجات یابد. قبیلۀ ای که پناه گاه او بود و همواره در خوب و بد از او حمایت می کرد همه برای نجات او عوضی گرفته شوند، کاش همهء باشندگان روی زمین در عوض او پذیرفته می شد و مایه نجات او از عذاب شدید آن

روز!! ولی آتش شعله ور دوزخ نه تنها با آگاهی کامل عمل می‌کند، کسانی را که شایسته در آغوش گرفتن و سزاوار بریان کردن اند، به خوبی می‌شناسد و از میان دیگران بیرون می‌کشد و بسوی خود فرا می‌خواند و فریاد می‌کشد که هرکی در دنیا به حقیقت پشت کرد و از آن رو برتافت و از طرق حرام مال اندوخت و زر اندوزی کرد بسوی من بیاید، جایگاه او آغوش من است.

انسان، هلوع و عجول است، قضاوت های او همواره تحت تأثیر احساسات او می‌رود، در اثنای درد و رنج، جزع و فزع می‌کند، و از همه کس و همه چیز شکوه و شکایت راه می‌اندازد و در اثنای دست یابی به "خیر" همه را فراموش می‌کند و از احسان با دیگران خود داری می‌ورزد، احدی را مستحق "شريك شدن در این خیر" نمی‌شمارد، کسیکه قضاوت‌هایش تا این حد عجولانه و خود غرضانه است و تا این پیمانانه تحت تأثیر احساسات درونی اش می‌رود، آیا درست است که به افکار او در باره رستاخیز و پریش هایش در مورد عذاب الهی و عجله ای که در رابطه با فرا رسیدن آن دارد وقعی گذاشت و آنرا جدی گرفت؟! از خصلت های قبیح عجله، حرص، جزع، فزع و بخل فقط کسانی نجات می‌یابند که دارای مواصفات آتی اند:

الف: پیوند شانرا با خدا همواره استوار می‌دارند و به نماز شان اهتمام دوامدار دارند.

ب: در "مال" خود سهم معینی برای سائل و محروم می‌گذارند و آنرا احسان و صدقه از سوی خود نه بلکه حق مسلم محرومان خوانده و تأدیه آنرا و جیبه خود می‌شمارند.

ج: به رستاخیز و پاداش و پادافراه اعمال باور دارند.

د: از عذاب پروردگار شان که احدی را امکان امان از آن نباشد، بیمناک اند.

هـ: شرمگاه های شانرا نگه میدارند، هوسران نیستند، روابط جنسی شانرا قانونمند می‌سازند و به آنچه حلال و قانونی است اکتفا می‌کنند.

و: امین اند و از خیانت در امانت ها خودداری می‌ورزند.

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ المعارج

ز: به عهد و پیمان خود با دیگران التزام می‌ورزند و رعایت آنرا لازم می‌شمارند.
ح: به حق گواهی می‌دهند و بر شهادت‌ها و دفاع از حق همواره پایدار و استوار اند.

ی: از نماز شان حفاظت می‌کنند، نمازشان حرکات بی‌روح و بی‌جان نبوده و بشکل یک عادت و با بی‌خبری و غفلت انجام نمی‌دهند، بلکه با اعتناء و التفات خاص به نماز می‌پردازند.

اینها به بهشت می‌روند و با اعزاز و اکرام در آن بسر می‌برند.

و اما کافران منکر رستاخیز چون حرف‌های پیامبر(ع) را در باره آخرت و مکافات و مجازات می‌شنوند، او را چنان در محاصره می‌گیرند و گروه گروه حول او حلقه می‌شوند و اظهار مخالفت می‌کنند که گمان می‌بری هر کدام شان از این مخالفت‌ها طمع ورود به بهشت نعمت بار را دارند و با هر مخالفی سند دخول به بهشت را بدست می‌آورند. آنها باوری به رستاخیز و بهشت و دوزخ ندارند، مخالفت شان با پیامبر(ع) چنان شدید است که گویا طمع داخل شدن به بهشت را از آن دارند.

چرا این گروه، زندگی مجدد بعد از مرگ را انکار می‌کنند و حرف‌های پیامبر(ع) در مورد رستاخیز را اینگونه غیرباور کردنی می‌شمارند؟ مگر نمی‌دانند که خداوند از چه چیزی آنانرا آفریده؟ از همین خاک که در وجود پدر و مادر شان به نطفه تبدیل شده. مگر خلقت مجدد از این خاک را دشوار می‌بینند؟! مگر پروردگاری را که این کائنات گسترده و عظیم را اداره می‌کند و آفتاب را هر روزی از مشرق خاصی برمی‌آرد و در مغرب خاصی فرو می‌نشاند، از آفرینش مجدد انسان عاجز می‌شمارند؟! درحالیکه برای پروردگار مشارق و مغارب نه تنها آفرینش مجدد آنان سهل و آسان است، بلکه به پیدایش موجود بهتر از آنان نیز قادر و تواناست، هیچ چیزی نمی‌تواند او را عاجز و ناتوان سازد.

این گروه را در مصروفیت‌های کودکانه و بازی‌های طفلانه شان تا فرارسیدن روزی که وعده اش داده می‌شود به حال خود بگذار، تا روزیکه از گورها چنان شتابان بیرون می‌آیند که گویا بسوی نشانه‌های نصب شده می‌دوند، دیده‌های شان خیره و

المعارج ————— جلوه هایی از اسرار قرآن

ترسان و ذلت و زبونی بر آنان مستولی، و به آنان گفته شود: این است همان روزی که وعده اش به شما داده می‌شد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

<p>۱- خواست خواستگاری، عذاب واقع شونده ای. ۲- که کافران را نباشد برای آن دفع کننده ای. ۳- از سوی خدای دارای عروجگاه ها. ۴- فرشته ها و روح در روزی بسویش بالا می‌روند که مقدارش پنجاه هزار سال است.</p>	<p>سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ * تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ *</p>
--	---

۱: در مورد اینکه مراد از "سائل عذاب" در این آیه چیست و چه کسی این عذاب واقع شونده را خواستار شده، چند توجیه میان مفسران داریم:

الف: پیامبر(ع) خواستار این عذاب شده است.

ب: برخی معتقد اند که مراد از آن شخص معینی چون "مغان بن حارث" یا "نضر بن حارث" است که هنگام منصوب شدن حضرت علی به مقام خلافت و ولایت در غدیر خم و پخش شدن این خبر در شهرها خشمگین گشت و خدمت رسول خدا آمد و گفت: آیا این از ناحیه تو است، یا از ناحیه خداوند؟ پیامبر(ع) فرمود: از ناحیه خدا است، او بیشتر ناراحت شد و گفت خداوندا! اگر این حق است و از ناحیه تو است سنگی از آسمان بر ما فرود آور، و در این هنگام سنگی فرود آمد و بر سر او خورد و او را کشت.

ج: مراد از سائل منکران رستاخیز و مراد از عذاب واقع شونده عذاب روز رستاخیز است.

با کمی دقت در آیات بعدی که شرح این آیه بحساب می‌روند، به وضوح می‌یابیم که توجیه اولی ضعیف و توجیه دومی خیلی خیلی ضعیف و بی‌ربط با محتوای سوره بوده و با تمامی آیات بعدی تصادم می‌کند، به این دلایل:

الف: از این آیه تا پایان سوره که به آیه "ذلك اليوم الذي كانوا يوعدون" ختم می‌شود، بحث در باره قیامت است، آیات سوره چنان بهم پیوسته و مرتبط اند و بر همین مطلب ترکیب دارند که در هیچ مقطع سوره، انقطاع و دوگانگی ای را نمی‌یابیم و با هیچ استدلالی نمی‌توان مطلب آیه نخستین را جز از عذاب رستخیز گرفت.

ب: آیه پنجم و دستور صبر و شکیبایی به پیامبر(ع) به وضوح نشان می‌دهد که این عذاب در موعد ثابت خود فرامی‌رسد، باید تا فرارسیدن آن شکیبایا بود.

ج: آیه ششم مجال هر نوع شك و تردید را از میان می‌برد و صریحاً نشان می‌دهد که مراد از سائل يك فرد نه بلکه يك گروه است، مشاهده می‌کنید که لفظ "انهم"، صیغه جمع غائب، بجای "انه" آمده، همچنان این آیه نشان می‌دهد که آنان فرارسیدن این روز را بعید می‌شمارند، در حالیکه در واقع و در معیارهای الهی قریب است و به زودی فرا می‌رسد.

د: آیات بعدی با شرح و تفصیل بیشتری این عذاب را و روزی را که در آن نازل می‌شود، بیان می‌کند و می‌فرماید که در آن روز آسمان چون فلز گداخته خواهد بود و کوه‌ها چون پشم حلاجی شده رنگین.

تعجب می‌کنیم که چرا همه این وضاحت‌ها و صراحت‌ها را نادیده گرفته و رابطه آیه را با بقیه آیات بریده و بدون در نظر داشت ارتباطش با موضوع بحث سوره و شرح و تفصیل آیه در آیات بعدی، به تأویل و تعبیری می‌پردازند که انسان را از اصل مطلب فرسخ‌ها دور می‌برد؟! گمان می‌کنیم که بیماری روایت زدگی موجب این اشتباه می‌شود. عده‌ای به این بیماری مبتلا می‌شوند که هر چه را از افراد گروه خود شنیدند، هر چند با قرآن خدا تصادم کند، صددرصد می‌پذیرند، روایت را معیار می‌گیرند و آیه قرآن را با آن می‌سنجند، اگر روایت با آیت تصادم کرد، ترجیح می‌دهند که آیه را تأویل کنند و با روایت سازگار سازند. هرگز حاضر نیستند که روایات متصادم با آیات کتاب خدا را به دیوار بکوبند و دور بریزند و از پذیرفتن آن ابا و ورزند، در حالیکه تقاضای ایمان به کتاب خدا همین است، پیامبر(ع) می‌فرماید: اگر حدیثی را شنیدید که به من منسوب می‌کنند ولی با قرآن متصادم است آنرا به دیوار بکوبید.

المعارج _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

ج: سوره ای که حدوداً بیست سال قبل از حادثه غدیر خم نازل شده، و هیچ روایتی و هیچ نشانه ای در متن سوره نمی‌یابیم که ثابت کند بخشی از این سوره جدا از بخش دیگری در مدینه و مخصوصاً در اثنای عودت پیامبر (ع) از مکه به مدینه نازل شده باشد، آیات سوره چنان بهم پیوسته اند که جدا کردن آن به دو بخش ناممکن است، کسی می‌تواند "عذاب واقع شونده" در آیه اولی را به معنی غیر از عذاب رستاخیز بگیرد که از همه آیات بعدی چشم پوشد.

۲-۳: دو توجیه را در باره ارتباط این آیات با همدیگر می‌یابیم:

الف: این عذاب مخصوص کافران است، احدی نمی‌تواند آنرا دفع کند، از سوی خدای ذی‌المعارج است.

ب: این عذاب برای کافران است، هیچ دفع‌کننده ای برای آن از سوی خدا وجود ندارد.

در باره ذی‌المعارج نیز دو توجیه درخور توجه را داریم:

الف: عده ای معارج را جمع معرج به معنی آله و مکان عروج و بالا رفتن گرفته اند و معتقد اند که مراد از آن آسمانها و محل هائی است که فرشته ها تا رسیدن به بارگاه الهی طی می‌کنند.

ب: عده ای آنرا مدارج معنوی خوانده اند و به فضائل اخلاقی تفسیر کرده اند.

ج: توجیه دیگری این است که معارج جمع معرج به معنی عروجگاه بوده و مراد از آن زمان عروج بسوی خدا و حضوریابی به بارگاه وی می‌باشد.

از آیه بعدی که عروجگاه فرشته ها و سرور و سردارشان حضرت جبرئیل را در پنجاه هزار سال می‌خواند، بخوبی فهمیده می‌شود که مراد از عروجگاه ها موعد عروج بسوی خداست، یعنی هر حضوریابی به بارگاه با عظمت وی در موعد ثابت و مقررش صورت می‌گیرد.

۴- فرشته ها و سردار شان حضرت جبرئیل که کار روح و زندگی به او مفوض شده، عروجگاه خاص خود را دارند، برنامه پنجاه هزار ساله به آنان تفویض می‌شود، در

پایان مأموریت بسوی خدا عروج می‌کنند و به بارگاه الهی حضور می‌یابند، تا از مأموریت قبلی شان گزارش دهند و وظایف تازه ای به عهده بگیرند، هرکاری طبق برنامه های دقیق و طویل‌المدت، در موعد خاص و ثابتش تحقق می‌یابد، منکران رستاخیز بی‌جهت عجله دارند و خواهان فرارسیدن رستاخیز و تحقق عذاب الهی اند.

این مطلب که منکران رستاخیز از پیامبر (ع) خواهان نزول فوری عذاب شده اند و تأخیر در فرارسیدن رستاخیز را دلیلی برای انکار خود گرفته اند، در آیات متعدد قرآن با صیغه های گوناگون آمده است، چنانچه در آیه ۴۷ سوره الحج می‌خوانیم:

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ *

و از تو با عجله خواهان عذاب اند، در حالیکه خداوند هرگز از وعده اش تخلف نمی‌کند، ولی يك روز نزد پروردگارت چون هزارسالی است که شما می‌شمارید.

<p>۵- پس صبر کن صبر زیبایی.</p> <p>۶- بی‌گمان که آنان دورش می‌پندارند.</p> <p>۷- و ما نزدیکش می‌شماریم.</p> <p>۸- روزیکه آسمان چون فلز گداخته ای باشد.</p> <p>۹- و کوه ها چون پشم حلاجی شده رنگین.</p> <p>۱۰- و نپرسد هیچ دوستداری از هیچ دوستی.</p> <p>۱۱- هرچند بر آنان بینانده شوند، انسان مجرم دوست داشته باشد که کاش فدیة دهد در برابر عذاب آنروز فرزنداناش را.</p> <p>۱۲- و زنش را و برادرش را.</p> <p>۱۳- و قبیله اش را که پناه می‌دهدش.</p> <p>۱۴- و همه آنانکه در زمین اند، سپس نجات</p>	<p>فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا *</p> <p>إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا *</p> <p>وَتَرَاهُ قَرِيبًا *</p> <p>يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ *</p> <p>وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ *</p> <p>وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا *</p> <p>يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ</p> <p>يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمئذٍ بِنِيهِ *</p> <p>وَصَاحِبَتَهُ وَأَخِيهِ *</p> <p>وَفَصِيلَتَهُ الَّتِي تُؤْوِيهِ *</p> <p>وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ</p>
---	---

دهدش.	يُنَجِّيه *
-------	-------------

۵- در این آیه پیامبر (ع) به صبر و شکیبائی زیبا و جمیل مأمور می‌شود، صبری که نه در آن شکوه و آه و ناله است و نه یأس و ناامیدی، نه موجب ترك ثبات و استقامت می‌شود و نه باعث قطع مبارزه، باید در برابر لجاجت های دشمنان و مخالفت های منکران رستاخیز صابر و شکیبا باشد. از دستور صبر به پیامبر (ع) معلوم می‌شود که مخالفت های منکران رستاخیز تا مرز آزار و اذیت پیامبر بالا رفته و کار بجای رسیده بود که مخالفان پیامبر (ع) می‌گفتند: اگر محمد (ع) فرستاده خداست و ادعاهای او در مورد مکافات و مجازات اعمال حقیقت دارد، چرا با وجود همه مخالفت هائی که ما با او داریم عذاب موعود الهی بر ما فرود نمی‌آید؟ کجاست این رستاخیز؟ چه زمانی روز عذاب ما فرا می‌رسد؟ به پیامبر (ع) دستور داده می‌شود که در برابر لجاجت ها شکیبا باشد و تأخیر در تعذیب مخالفان نباید او را مشوش سازد.

۶- لفظ "انهم" در آیه ۶ نشان می‌دهد که "سائل عذاب" يك فرد نه، بلکه يك گروه بوده و از "یروئهم بعیدا" در این آیه فهمیده می‌شود که منظور آنان از عذاب واقع شونده، عذاب روز رستاخیز بوده، مراد آیه این است که منکران رستاخیز بی‌جهت آنرا دور پنداشته اند، روز و هفته را معیار گرفته اند و با توجه به این معیارهای کوچک، رستاخیز در نظرشان خیلی دور جلوه می‌کند، در حالیکه نزد خدا و در معیار های الهی قریب است، اگر آنان معیار های کوچک شانرا کنار بگذارند، از محیط تنگ شان بیرون آیند، قضیه رستاخیز را با معیارهایی بسنجند که با عظمت و بزرگی این عالم سازگار است، حتماً متوجه می‌شوند که در قضاوت های تنگ نظرانه خود مرتکب اشتباه شده اند و چون موجود تنگ نظر عجول برخورد کرده اند، رستاخیز در معیارهای شما دور جلوه می‌کند و در معیار های الهی، آنجا که يك روز برابر پنجاه هزار سال است، قریب و نزدیک است، اهمیت این اشاره به تفاوت در معیارهای زمانی را زمانی درك می‌کنیم که متوجه شویم کیهان شناسان قرن بیست، برای توضیح فاصله ها میان کهکشان ها، ناگزیر شدند روز، هفته و ماه و سال را کنار بگذارند، و فاصله ای را که نور در يك سال طی می‌کند معیار بگیرند و اصطلاح سال نوری را در میان بکشند و بگویند: این

کهکشان از آن کهکشان چند صد هزار سال نوری فاصله دارد. دیدند که روز در کره ماه و مریخ غیر از روز در زمین است، هر ستاره ای ماه و سال خاص خود را دارد. این یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن است. پیامبر (ع) چگونه فهمید که معیارهای زمانی را که ما انسانها در کره زمین بکار می‌گیریم، مختص به این محیط است، در محل دیگری تطبیق نمی‌شود، هر مقام و مکانی، زمان خاص خود را دارد.

۸-۹: در معیارهای این گروه کوتاه بین و کم ظرف، آسمان، بزرگتر از آن جلوه می‌کند که متلاشی شود و فروریزد، و کوه‌ها سنگین تر از آنکه از جا برکنده شوند، بگذار در تصورات کودکانه شان مصروف باشند، گاهی زمان را با معیارهای کوچک هفته و روز خود بسنجند و فاصله‌های نزدیک را دور پندارند و گاهی در باره کوه‌های زمین و ستاره‌های آسمان تصورات طفلانه داشته‌اند آنها ثابت و پایدار بخوانند، روزیکه بنگرند آسمان چون فلز گداخته، ذوب شود و فروریزد، و کوه‌ها چون پشم حلاجی شده رنگین، در هوا متلاشی شود، به خبط و خطای خود پی خواهند برد.

۱۰-۱۱: روابط و ظروف خاص اجتماعی، گاهی انسان را چنان در خود می‌پیچد و ذهن آدمی را چنان در چنگال خود محکم می‌فشارد، و پرده ضخیم خود را بر مشاعر آدمی فرو می‌اندازد، و انسان را در حصار خود اسیر می‌گیرد که راههای فرار از آن و درک حقایق خارج از محدوده تنگ و محصور آن برایش دشوار می‌شود، افکار و اخلاق و عنعنات قومی‌اش را مقدس می‌شمارد، یکی بخاطر دیگری به آن می‌چسبد، هرچه در محدوده خاص اجتماعی‌اش سراغ می‌شود به آن حب می‌ورزد و هرچه بیرون از این دایره است نسبت به آن بغض می‌ورزد، حقیقت را به این خاطر نمی‌پذیرد که در گروه و قبیله او کسی به آن باور نداشت و از باطل به این خاطر دفاع می‌کند که از آباء و اجدادش به میراث مانده. همواره قوم پرستی در برابر خدا پرستی ایستاده و همیشه پیشوایان پرنفوذ اقوام و قبایل، که کثرت هوادار و طرفدار آنانرا مغرور ساخته، در برابر پیام آوران برخاسته‌اند. در روز رستاخیز این پیوندهای مبتنی بر تعصبات جاهلانه از هم می‌گسلد، افرادی که این نوع پیوندها آنانرا در کنار همدیگر قرار داده، باعث فریب و گمراهی شان شده بود، همدیگر را فراموش می‌کنند، نمی‌توانند به کمک همدیگر بشتابند، یکی از کنار دیگری رد می‌شود، دوستانش را مبتلای عذاب می‌بیند، ولی اعتنا و التفاتی به آن

المعارج _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

نمی‌کند، نه تنها به دادش نمی‌رسد و به کمکش نمی‌شتابد، بلکه تمنایش این باشد که کاش فرزندانش، همسر و برادرش، و قبیله ای که حامی و پناهگاه او بود، و همهء کسانی که در روی زمین می‌شناخت، برای نجات او از عذاب شدید الهی چون فدیة ای پذیرفته شوند و باعث نجات او از این عذاب گردند. چنین است ماهیت این پیوندها.

۱۵- نه چنین است، این "عذاب"، شعله ای است فروزان.	كَأَلَّا إِنِّهَا لَطَىٰ *
۱۶- خوب بیرون کشنده ای برای بریان کردن.	نَزَاعَةَ لِّلشَّوَى *
۱۷- فرامی‌خواند هرکی را پشت کرده و رو برتافته.	تَدْعُو مِنَّ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى *
۱۸- و گرد آورده و نگهداشته.	وَجَمَعَ فَأَوْعَى *

۱۵-۱۸: عذابی که این گروه جهنمی از آن فرار می‌کنند شعله فروزان‌بست، دارای این خصوصیات:

الف: کسانی را که سزاوار بریان کردن و سوختاندن اند بخوبی می‌شناسد، یکی یکی را از میان دیگران می‌چیند و بیرون می‌کشد و در دل خود فرومی‌برد.

ب: کسانی را که در دنیا به حقیقت پشت کردند و از آن رو برتافتند و از طرق حرام مالی اندوختند و زر اندوزی کردند، بسوی خود فرامی‌خواند.

یعنی این شعله فروزان دوزخ چون شعله های آتش دنیا نیست که تر از خشک نمی‌شناسد، بلکه شعلهء آگاه، صاحب درك و دارای تشخیص است، کسانی را که سزاوار سوختن اند هم از چهره های شان می‌شناسد و هم از نام و شهرت شان، هر یکی را شناسائی می‌کند و از میان دیگران بیرون می‌کشد و زر اندوزان و اعراض کنندگان از حق را بسوی خود فرا می‌خواند.

برخی از مفسران "نزاعه للشوی" را به معنای برکنندهء دست و پا و پوست رو و سر گرفته اند که ترجمه غیر دقیق است، اگر "شوی" جمع "شواة" گرفته شود در آنصورت "لام" للشوی باید زاید تلقی شود، در صورتیکه "شوی" اسم مصدر به معنای بریان کردن است و معنای آیه چنین است: این شعله ایست که در شناسائی افراد مجرم و

بیرون کشیدن شان از میان دیگران مهارت دارد، آنرا برای بریان کردن بیرون می‌کشد، آیه بعدی نیز بر همین معنی صحنه می‌گذارد. این آتش عناصر مجرم را از نام و عملکردهای شان می‌شناسد، هرکی از حقیقت رو برتافته و به آن پشت نموده، و زراندوزی کرده و آنرا نگهداشته، همه را بسوی خود فرامی‌خواند.

زمانیکه به تفسیر این آیه رسیدم، حالت عجیبی پیش آمد، تفسیر آنرا در همه مراجعی که برایم مقدور بود، جستجو کردم، به قاموس‌ها و کتب لغت مراجعه نمودم، ولی اشکالم رفع نشد، در حالیکه ترجمه لفظ به لفظ آیه این است: "بیرون کشنده ورزیده ای برای بریان کردن" آراء گوناگونی که در مورد این آیه و ترجمه آن ارائه شده بود، هیچ یکی را با ترجمه دقیق آیه سازگار نیافتم. چندین روز در تفاسیر و مراجع جستجو کردم، بارها این سوره را در نمازها تلاوت کردم، قبل از خواب و هر زمانی که از خواب بیدار می‌شدم و در اکثر اوقات به تلاوت این سوره می‌رفتم و در آن غور می‌کردم تا به معنی دقیق این آیه پی ببرم، در نیمه‌ای یکی از شب‌ها ناگهانی از خواب بیدار شدم، و در همان حالت نیمه بیداری، این رأی به من القاء شد که: آتش جهنم آگاهانه عمل می‌کند، دوزخی‌ها را از چهره‌های شان شناسائی نموده، برای بریان کردن از میان همه مردم می‌چیند، و کسانی را که رو برتافته بود، زراندوزی کرده بود و مال و ثروتش را کسز نموده بود، بسوی خود فرا می‌خواند، معنی دقیق آیه همین است، خواستم برخیزم و این القاء رحمانی را بنویسم تا فراموش نکنم، به ساعت نگریستم، دیدم که تا هنوز به ساعت دوی شب چند دقیقه باقی مانده ... فردایش با روایاتی مواجه شدم که بر همین مطلب صحنه می‌گذاشت. در یکی از این روایات می‌آید: آتش جهنم دوزخی‌ها را چنان از میان مردم می‌چیند که مرغ از روی زمین دانه می‌چیند. در دیگری می‌آید که: جهنم دارای چنگک‌هایی است که عده‌ای را با آن محکم می‌گیرد و بسوی خود می‌کشد و عده‌ای را با آن می‌خراشد و مجروح می‌کند و عده‌ای از کنار آن سالم رد می‌شوند.

<p>۱۹- یقیناً که انسان آفریده شده است حریص ناشکیبایی.</p> <p>۲۰- چون شری به او برسد بیتابی کننده شود.</p> <p>۲۱- و چون خیری به او برسد باز دارنده شود.</p> <p>۲۲- مگر نماز گزاران.</p> <p>۲۳- آنانکه همواره پایدار اند بر نماز شان.</p> <p>۲۴- و آنانکه حق معلومست در اموال شان.</p> <p>۲۵- برای سؤالگران و محرومان.</p> <p>۲۶- و آنانکه روز قیامت را تصدیق می کنند.</p> <p>۲۷- و آنانکه از عذاب پروردگار شان بیمناک اند.</p> <p>۲۸- بی گمان که عذاب پروردگار شان بی امان است.</p> <p>۲۹- و آنانکه نگهدارنده شرمگاه های خود اند.</p> <p>۳۰- مگر بر همسران شان و ملک یمین شان "کنیزانی که در حکم همسر اند" که در این صورت سزاوار سرزنش نباشند.</p> <p>۳۱- و هرکی سوای آنرا خواست تجاوزگر اند.</p> <p>۳۲- و آنانکه رعایتگر امانت ها و تعهدات خود اند.</p> <p>۳۳- و آنانکه بر شهادت های خود استوارند.</p>	<p>إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا *</p> <p>إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا *</p> <p>وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا *</p> <p>إِلَّا الْمُصَلِّينَ *</p> <p>الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَأْمُونَ</p> <p>وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ *</p> <p>لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ *</p> <p>وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ *</p> <p>وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ *</p> <p>إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ *</p> <p>وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ *</p> <p>إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ *</p> <p>فَمَنْ ابْتَدَعَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ *</p> <p>وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ *</p> <p>وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ *</p>
--	--

<p>۳۴- و آنانکه بر نماز خود مواظبت کننده اند.</p>	<p>وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ *</p>
<p>۳۵- ایشان در باغ های بهشت باشند، معزز و مکرم.</p>	<p>أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ *</p>

۱۹-۲۱: در این آیات یکی از دو نمونه شخصیت انسانی بشکل دقیقی ترسیم می شود، شخصیتی که از عدم ایمان به رستاخیز مایه می گیرد، و دارای این مشخصات است:

الف: حریص است که حرصش پایان نیافتنی و سیر ناشدنی است.

ب: در اثنای مواجه شدن با درد و رنج و مشکلات جزع و فزع راه می اندازد و از همه شکوه و شکایت می کند.

ج: در حالت دستیابی به "خیر" همه را فراموش می کند و از احسان با دیگران امتناع می ورزد و نزدیکترین دوستش را نیز مستحق شرکت در این "خیر" نمی شمارد.

انسان در قضاوتهايش همواره تحت تأثير احساسات و مشاعر درونی خود می رود، بجای آنکه حقیقت را ارج بگذارد و آنرا مبنای قضاوت های خود قرار دهد، مصلحت خود را مبنا قرار داده، همه چیز را با این معیار می سنجد، اگر درد و رنجی بخودش برسد جزع و فزع را جواز می شمارد، ولی در اثنای دستیابی به "خیر" به "جزع" و فزع دیگران اعتنایی ندارد و تأثیری بر او نمی گذارد و او را به دستگیری دردمند رنج دیده و انمی دارد. آیا درست است به قضاوت های انسان عجزول، کم ظرف، و حریص در باره رستاخیز، و به پرسش هائیکه در مورد عذاب الهی و عجله ای که در رابطه با فرارسیدن آن دارد واقعی گذاشت و آنرا جدی گرفت؟! و اگر او خواهان فرارسیدن هرچه زود تر رستاخیز است به خواستش جواب گفت!؟

۲۲-۳۰: در این آیات که نمونه دوم شخصیت انسانی در آن به نمایش گذاشته شده، چند نکته مهم و اساسی درخور توجه است:

الف: از صفات شنیع و قبیحی که گروه قبلی به آن متصف اند، فقط نماز گزاران

در امان اند، این نماز است که حرص، جزع و فزع و بخل را در انسان مهار می‌کند و نمی‌گذارد انسان نمازگزار تحت تأثیر آن برود.

ب: نمازی که نتوانست این خصلت‌های شنیع را مهار کند، یا اصلاً نماز نیست و یا بطور مسلسل و دوامدار ادا نشده است، تداوم در نماز باعث می‌شود تا مجالی به تبارز این خصلت‌ها در انسان ندهد. هرکی پیوندش را با خدا همواره حفظ کرد و به نمازش اهتمام دوامدار داشت، این مکروب‌ها مجال رشد یافتن را در او نمی‌یابند.

کیست که نداند در درون انسان انگیزه‌ها و محرکاتی وجود دارند که آدمی را بسوی بدی و گناه ترغیب می‌کنند، همواره به او وسوسه می‌نمایند که: نفست را فربه ساخته، به تمامی خواسته‌هایش جواب بگو، قناعت بر حق مسلمت را کنار بگذار، اکتفاء بر رزق حلال و جائز را دور بریز، برای اشباع غرائزت نباید مقید به راه‌های مشروع و جائز بوده و تمایلات را بی‌جهت مهار کنی، بگذار دیگران برای خشنودی نفس تو قربانی شوند، لازم است همه‌اشیای نفیس، قیمتی، مفید، بهتر، لذت بخش، زیبا، چه خوراک است، چه خانه، زن، موتر، منصب و مقام، جامه و لباس همه باید برای تو باشند، مانعی ندارد که از چه راهی به آن می‌رسی، این محرک حریص، انگیزنده بسوی گناه و مشوق تجاوز بر حقوق دیگران را جز با ایمان به خدا و باور به آخرت و جز از طریق پیوند دائمی با خدا و ادای نماز بطور دوامدار نمی‌توان مهار کرد.

ج: شایستگی‌های اخلاقی که در این آیات ارزیابی شده، آغازش از مداومت در نماز و پایانش حفاظت از نماز است، همه‌این صفات جمیله به نمازگزاران منسوب شده، که معنایش این است: نماز سرآغاز تمامی نیکویی‌ها و بنیاد و اساس همه‌آنها بوده برهمه‌آنها احاطه کرده، هم عامل آغاز آن است و هم موجب کمال و دوام آن.

د: اگر گروه مسنکر رستاخیز حریص و بخیل است، با وجود دستیابی به مال وافر نه تنها از دستگیری هم‌نوع مستمند محروم خود امتناع می‌ورزد، بلکه امکانات دست-داشته‌اش را در راه جلوگیری از خوبی‌ها و نیکی‌ها بکار می‌گیرد، گروه نمازگزار کمک با نیازمند محروم را وجیبه خود می‌شمارد، احساس می‌کند که او برادر هم‌نوعش بوده و در مال شریک اوست، یک قسمت به او تعلق دارد، کمکی که با او می‌کند صدقه‌نه،

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ المعارج

بلکه حق مسلم اوست که با تأدیه اش به او احسانی نکرده بلکه حقی را ادا کرده است.
هـ: رستاخیز و پاداش و پادافراه اعمال را راست می‌شمارند و به آن باور دارند.

و: منکر رستاخیز بنا بر اینکه عجز است، عذاب الهی را به عجله می‌خواهد، ولی او که به رستاخیز باور دارد عذاب الهی را بی‌امان خوانده از آن بیمناک است، بیم از عذاب بی‌امان الهی او را از ارتکاب گناه باز می‌دارد.

ز: هوسران نیستند، روابط جنسی شانرا قانونمند می‌سازند، و به آنچه حلال و قانونی است و مطابق تقاضاهای فطرت، اکتفا می‌کنند، قادر اند هوس شانرا مهار کنند و شرمگاه های شانرا نگهدارند.

ح: امین اند و خیانت در امانت ها را منافی ایمان خود می‌خوانند .

ط: به عهد و پیمان خود وفا می‌کنند، رعایت آنرا لازم می‌شمارند و عهد شکنی با خدا و انسانرا گناه و حرام می‌خوانند.

ی: به حق گواهی می‌دهند، و بر شهادت ها و دفاع و حمایت از حق همواره پایدار و استوار اند.

ك: بر نمازشان مواظبت دارند، نمازشان مجموعه‌ای از حرکات بی‌روح و بی‌جان و يك عادت و عنعنیه نبوده و با بی‌خبری و غفلت انجام نمی‌دهند، بلکه با اعتناء و التفات خاص و با مراعات همه‌ی حقوق آن به نماز می‌پردازند.

اینها به بهشت می‌روند و با اعزاز و اکرام در آن بسر می‌برند.

۳۶- پس کافران را چه شده که بسویت شتابان اند.	فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْتَطِعِينَ *
۳۷- از راست و از چپ گروه گروه .	عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ *
۳۸- مگر هر یکی از آنها طمع آنرا دارد که در بهشت پر نعمت در آورده شود؟!	أَيُّطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ *
۳۹- نه چنین است، مائیم که آنانرا از آن	كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّمَّا يَعْلَمُونَ *

<p>چیزی آفریده ایم که خود می دانند.</p> <p>۴۰- پس نه، قسمم به پروردگار مشرق ها و مغرب ها که ما یقیناً قادریم .</p> <p>۴۱- بر اینکه آنان را به بهتر از خود شان تبدیل کنیم و ما مغلوب شونده نیستیم.</p>	<p>فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ * عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ *</p>
---	---

۳۶-۳۸: کافران را چه شده که با وجود مشاهده تفاوت های عمیق میان دو گروه مؤمن و منکر رستاخیز از آن انکار می کنند، مگر نمی بینند که منکران رستاخیز دارای چه شخصیت پلید و زشتی می شوند و مؤمنان به رستاخیز دارای چه شخصیت نیکو و زیبایی؟ مگر دو نمونه فوق، یکی با آن همه اخلاق زشت و دیگری با آهمه صفات زیبا ثابت نمی کند که ایمان به آخرت نقش مؤثری در سازندگی شخصیت انسان دارد. وضع اخلاقی انسان به این قضیه گره خورده، عدم اعتقاد به رستاخیز انسان را بسوی حرص، عجله، کم ظرفی، جزع و فرع، زراندوزی و اعراض از حق می کشاند و ایمان به رستاخیز انسانرا از این اخلاق زشت و منکر نگهمیدارد، با وجود مشاهده این تفاوت ها چگونه و با استناد به کدام دلیلی با دعوت پیامبر در رابطه با آخرت حساسیت نشان داده، از هر سویی هجوم می آورند، او را در محاصره خود می گیرند و اظهار مخالفت می کنند. مخالفت شان نیز چنان جدی که گویا طمع داخل شدن به بهشت را از آن دارند، چنان به شدت و حدت به مخالفت می پردازند که انسان از مشاهده آن احساس می کند که گویا هر یکی از آنان از این کار طمع دستیابی به بهشت پر نعمت را دارند!!

۳۹: چرا این همه مخالفت، چرا این همه حساسیت؟! مگر نمی دانند که ما آنانرا از چه چیزی آفریده ایم؟ مگر نمی دانند که ما نطفه آنانرا از خاك آفریده ایم؟ چرا آفرینش مجددشان از خاك را دشوار می شمارند؟! مگر ذاتیکه آنان را از خاك و سپس از نطفه ناجیزی آفریده است قادر به پیدایش مجدد آنان از خاك نیست؟!

۴۰-۴۱: باری به شرق و غرب خود بنگرید، به طلوع و غروب آفتاب توجه نمائید که هر روزی از مشرق خاصی طلوع می کند و در مغرب خاصی غروب، مگر ذاتیکه این عالم گسترده را با آن همه اجرام سماوی بی شمارش اداره می کند، هر روزی

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ المعارج

آفتاب را در لحظه معینی از طلوعگاه خاصی، بدون کوچکترین تغییر و تأخیر بر می‌آرد و فرو می‌نشانند، قادر به خلقت مجدد آنان نیست؟!

قسمم به این ذات که او نه تنها قادر به چنین کاریست، بلکه می‌تواند شما را در حالت بهتر از امروزتان بیافریند. او نه تنها از انجام چنین کاری عاجز نیست بلکه در برابر هیچ کاری مغلوب شونده نیست.

چند نکته ظریفی در آیات ۴۰ و ۴۱ در خور توجه است:

الف: چون همهء سوگندها در قرآن، در اینجا نیز طی قسم‌ها حالت محسوس و مشهود طلوع و غروب آفتاب را در جلو انسان می‌گذارد و با استناد به آن ثابت می‌کند که پروردگار مشارق و مغارب، به خلقت مجدد انسان قادر است.

ب: اشاره به تعدد مشارق و مغارب در این آیات نشان می‌دهد که قرآن در بیان مطالب خود تا چه پیمانه ای دقیق است و به چه نکات ظریف و عمیقی اهتمام دارد؟ شروق و غروب آفتاب در هر روزی از روز قبل و بعد خود تفاوت دارد، آفتاب هر روزی از جایگاه خاصی طلوع می‌کند و در جایگاه معینی فرومی‌نشیند، به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب دارد، از این رو قرآن الفاظ مشارق و مغارب را بکار برده، در عین زمان آفتاب در طول سال دو مشرق و دو مغرب خاص در تابستان و زمستان دارد، یکی در طولانی‌ترین روز و دیگری در کوتاه‌ترین روز سال. از این رو قرآن گاهی الفاظ مشرقین و مغربین را بکار برده که اشاره به دو مشرق و دو مغرب خاص مذکور دارد.

<p>۴۲- پس آنانرا بگذار هرزه گویی نمایند و بازی های طفلانه کنند، تا آنکه با روز موعود خود رو برو شوند.</p>	<p>فَدَرَهُمْ يَخَوْضُونَ وَيَلْعَبُونَ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ *</p>
<p>۴۳- روزیکه از گورها شتابان بیرون آید، چنانکه گویا بسوی نشانه های نصب شده ای می‌دوند.</p>	<p>يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سَرَّاعًا كَانْتَهُمُ إِلَى نُصْبٍ يُوفِضُونَ *</p>

<p>۴۴- دیده های شان فرو افتاده، ذلت و زبونی آنانرا فراگرفته، این است همان روزیکه وعده اش به آنان داده می شد.</p>	<p>خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ *</p>
--	---

۴۲-۴۴: اگر منکران رستاخیز به این دلایل قانع نمی شوند، و از هرزه گویی های شان دست برمی دارند، در افکار طفلانه و بازی های کودکانه شان مصروف اند و از اهتمام به حقایق و النفات و اعتنا به واقعیت های بزرگ و ارجمند عاجز اند، آنانرا در هرزه گویی ها و بازی های طفلانه شان واگذار، تا خود با روز موعود شان که امروز از آن انکار دارند رو برو شوند. در آن روز از گورهای شان چنان به سرعت بیرون آیند و شتابان باشند که گویا بسوی نشانه های نصب شده ای می دوند، همانگونه که امروز بسوی تو نشانه می روند، در اثنای دعوت شان به اعتقاد به رستاخیز از هر سوی هجوم می آورند و ترا در محاصره خود درآورده زیر هجوم پرسش ها و ستوال های گوناگون می گیرند و عذاب رستاخیز را با عجله از تو خواهان اند.

امروز با دیده دراپی و بی شرمی مخالفت می کنند، در آن روز شرمنده اند و دیده های شان از شرم و خجالت فرو افتاده.

امروز با مستی و تکبر و غرور به مخالفت می پردازند، در آنروز ذلیل و زبون اند و آثار ذلت و رسوایی در سیمای شان نمایان، در آن روز به آنان گفته شود: این است همان روزیکه وعده اش به شما داده می شد و شما از آن انکار می کردید.

نوح

معرفی سوره:

"نوح" نام این سوره و عنوانی برای مضامین آن است، شامل ۲۸ آیه و از جمله سوره های مکی بوده، از متن سوره به وضوح فهمیده می شود که پیامبر (ع) در اثنای نزول این سوره با شرایطی مواجه بودند که این سوره، در فراز و نشیب داستان آموزنده حضرت نوح (ع) آنرا به بررسی می گیرد.

نکات بارز این داستان از این قرار است:

۱- نوح (ع) با این رسالت بسوی قومش فرستاده شد که آنانرا از عواقب وخیم کفر و شرك شان هشدار دهد.

۲- خلاصه پیام او به قومش این بود: خدا را بپرستید، از او پروا دارید و مرا اطاعت کنید. با عبادت و پرستش خدا و پروا از او و اطاعت از پیام آورش گناهان قابل آمرزش تان را می آموزد و عذاب دردناکی را که در حال فرود آمدن است به تأخیر می اندازد و تا موعد دیگری به شما مهلت می دهد. بدانید که فیصله های الهی قاطع است

و موعدهش تغییر ناپذیر.

۳- نوح(ع) قومش را بطور مستمر و خستگی ناپذیر و با استفاده از هر فرصتی، چه شب و چه روز، بسوی حق فراخواند، ولی قوم مفسد و ستمگرش به جای آنکه از فسق و فساد خود دست بکشند و دعوت الهی او را بپذیرند از او فاصله گرفتند، نسبت به دعوتش اظهار نفرت کردند، از شنیدن حرف های دلسوزانه اش خود داری ورزیده، دیده ها را بستند، بر جهل و کفر خود پا فشردند و با غرور و تکبر به مخالفت او رفتند، نوح(ع) گاهی با صدای بلند و آشکارا به دعوت آنان پرداخت و گاهی بطور مخفیانه و سری، به آنان گفت: از شرک، فساد و ظلم دست بردارید، از خدا آمرزش بخواهید تا گناهان تانرا بیامزد، و از اثرات سوء گناهان تان که زندگی تانرا تهدید می کند و سرزمین تانرا به کانون فتنه ها و آشوب ها تبدیل کرده و فقر و گرسنگی را در جامعه باعث شده، شما را نجات بخشد، به آسمان دستور دهد تا در های بسته اش را بروی شما بگشاید و از باراندن بارانش امتناع نرزد، به زمین هدایت دهد تا از رویاندن دانه و میوه خودداری نرزد، از دل خود باغ ها برویاند و بر سینه خود جریان نهرها را اجازه دهد، و به این ترتیب خداوند در مال تان بیفزاید و در فرزندان تان برکت بیندازد. چرا امیدواری تان به عزت و وقاری که مالک اصلی اش خداست و فیصله نهائی اش را او صادر می کند، این گونه از میان رفته؟! آیا درست است از خدای مایوس و ناامید بود که همواره عنایتش شامل حال تو است، آفرینشت را از نطفه آغاز می کند و بطور مسلسل رشد می دهد و به کمال می رساند و از مدارج گوناگون رشد و کمال بالا می برد. مگر نمی بینید که آسمانهای هفتگانه را سقف خانه تان ساخته، مهتاب را قندیل نورانی آن و آفتاب را چراغ درخشان آن ساخته، آب این مایه حیات و زندگی تان از آسمان فرو می ریزد، نور و حرارت برای زمین سرد و تاریک تان از اجرام سماوی می تابد. مگر نمی دانید که خداوند شما را چون نباتی در زمین رویاند، و به حکم اوست که بسوی زمین برمی گردید و دوباره از آن برانگیخته می شوید؟ مگر متوجه نیستید که خداوند(ج) زمین را چنان ساخت تا فرش و بساط شما باشد و با سکون و اطمینان بر سینه اش زندگی کنید و بردوشش راه روید؟

۴- قوم گمراه به ندای دلسوزانه رهبر و مرشد آگاه و دردمندشان اعتنا نکردند و

در عوض همراهی با او از ارباب زر و زور پیروی کردند، کسانی را رهبر و پیشوای خود گرفتند که زر و زور شان را در راه باطل و در طریق زیان خود و دیگران بکار گرفته اند، رهبران مکار و فریبکاری که تأکید بر پرستش معبودان دروغین و جعلی، و حمایت از شرک و بت پرستی، خطرناکترین حربه آنان در مقابله با دعوتگران دلسوز و ناجیان مصلح است، این رهبران گمراه برای دفاع از زر و زور، و سلطه و اقتدار خود به مقابله پیامبران می‌روند، ولی در پوشش دفاع از مذهب، که این بزرگترین مکر و خطرناکترین کید است.

۵- نوح(ع) پس از مبارزه طولانی، و با توجه به نتایج محدودی که بر مبارزات مستمر و خستگی ناپذیر او مرتب گردید، به این نتیجه رسید که استعداد رهایی در این قوم مفسد سرکوب شده، امکان هدایت آنان کاملاً از میان رفته، ریشه های کفر، جهل، فساد و ستم چنان در دل این جامعه آلوده فرورفته و در باتلاق آن غرق شده که بیرون کشیدن آن مستحیل است، این نسل نه آماده اصلاح است و نه سزاوار زیستن، نه خود به راه راست می‌آید و نه به نسل های آینده خود مجال می‌دهد که از قید و بند سنت های این جامعه آلوده نجات بیابند و از اثرات این فضای گنده در امان بمانند؟ باهمهء حوصله فراخ، سعه صدر، ثبات و استقامت در مبارزه طولانی و شاق، به خدا شکایت می‌برد و دعا می‌کند که: خداوندا! این قوم اصلاح ناپذیر است، اینها شایسته زندگی در روی زمین نیستند، جز کافر فاجر از آنان نزاید، سزاوار آنند که بساط شان جمع شود، خانه های شان ویران گردد و یکسره نابود شوند.

۶- آخرین دعای حضرت نوح(ع) این است که خداوندا! مرا بیمارز، از قصور و کوتاهی های من بگذر، پدر و مادرم و هرکی از خانواده ام ایمان آورده، و با ایمان به خانه ام وارد گردیده و تمامی مردان و زنان مؤمن را بیمارز، و بر نابودی ستمگران بیفزای.

در این داستان آموزنده به قریش تفهیم می‌شود که در جامعه شما داستان نوح(ع) و مخالفت قومش با او و نتایجی که بر این مخالفت مرتب شد، در شرف تکرار شدن است. محمد(ع) چون جد بزرگوارش نوح(ع)، بطور خستگی ناپذیر، به جهر و خفیه، سری و علنی، شب و روز شما را بسوی خدا فراخواند، با دلسوزی، استدلال، منطق و حکمت

نوح _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

پیامبرانه بسوی یکتاپرستی دعوت کرد، از انجام و خیم شرک، کفر و ستم هشدار داد، تمامی آنچه نوح(ع) به قومش گفته بود، به بهترین شیوه ای بشما گفت، ولی شما دعوتش را نپذیرفتید، دلسوزی اش را با قساوت و بی‌رحمی جواب گفتید، در برابر استدلال حکیمانه اش بر جهالت خود پافشارید، از پیشوایان مکار و فریبکار خود پیروی کردید، کسانرا رهبر و پیشوای خود گرفتید که زر و زورشان آنرا به تباهی کشانده، و به گمراهی و فساد واداشته، آنانکه دفاع از مذهب را وسیله تخدعه شما قرار داده، تأکید بر بت پرستی و دفاع از مذهب شرک آمیز شما برای آن نیست که به حقانیت این مذهب و پرستش بت ها باور دارند، بلکه این را وسیله ای برای بقای اقتدار خود و تخدعه و فریب شما بکار گرفته اند. آگاه باشید که سرنوشت قوم نوح(ع) در انتظار شماست، کار بجایی رسیده که قریب است پیامبر(ع) از شما مأیوس شود و به خدا شکایت برد که در آنصورت تازیانه عذاب بر فرق تان فرود آمده، بساط تان جمع خواهد شد و چون قوم نوح(ع) غرق خواهید شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱- ما بودیم که نوح را بسوی قومش فرستادیم که قومت را هشدار ده، قبل از آنکه بیاید به سراغ شان عذاب دردناکی.</p> <p>۲- گفت: ای قومم! بی گمان که منم برای تان هشدار دهنده نمایان.</p> <p>۳- که خدا را بپرستید و پروایش دارید و اطاعتم کنید.</p> <p>۴- تا گناهان تانرا بیامرزد، و تا زمان معینی شما را به تأخیر بیندازد. بی گمان که اجل الهی چون فرارسد به تأخیر نمی افتد، کاش می دانستید.</p>	<p>إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا * يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ *</p>
--	---

۱: چند نکته مهم در این آیه درخور توجه است:

الف: همانگونه که محمد(ع) فرستاده خدا بسوی شما ست، قبل از او نوح(ع) را بسوی قومش فرستادیم، هشدار پیامبر(ع) به قریش را چون هشدار نوح(ع) به قومش بگیرد.

ب: تأکید بر صفت "انذار" در این آیه و معرفی پیامبر(ع) به عنوان نذیر، برای آن است که مخالفت قوم با پیامبران از همین صفت آنان مایه می‌گیرد، اگر پیامبران تنها به عنوان دعوتگر بشیر عمل کنند، بر فساد حاکم بر جامعه، بدکاری، خیانت و ظلم حاکم، و شرک و جهل عوام اعتراض نکنند و آنانرا از عواقب وخیم و خطرناک آن انذار نکنند، احدی مزاحم شان نخواهد شد و به مخالفت شان نخواهد پرداخت، دعوتگرانی که در دعوت و پیام شان انذار و هشدار نیست، با حاکم و نظام حاکم تصادم نمی‌کنند، بر عملکردهای زمامداران ظالم و مفسد انگشت انتقاد نمی‌گذارند و زشتی‌ها و بدی‌های شانرا بر ملا نمی‌کنند و مردم را به دگرگونی در افکار و کردار خود و تغییر در ساختار جامعه خود دعوت نمی‌کنند، به خوب‌ها مژده نجات در دنیا و بهشت در آخرت می‌دهند، ولی به بد‌ها نه هشدار عذاب دردناک دنیا می‌دهند و نه انذار عذاب دوزخ، این‌ها با مخالفت روبرو نمی‌شوند، و هرکی چنین نکند و مخالف نداشته باشد، به راه پیامبران نرفته است و دعوتگری در خط پیام آوران الهی نیست.

ج: از الفاظ آیه بوضوح فهمیده می‌شود که منظور از عذاب الیم، عذاب موعود دنیاست که اقوام باغی و ستمگر را فرامی‌گیرد. آیه چهارم این مطلب را بیشتر توضیح داده، نشان می‌دهد که در صورت پرستش خدا، ترس و تقوی از او و فرمانبرداری از پیامبرش این عذاب به تأخیر می‌افتد.

۲-۳: نکات مهم ذیل در این آیات جلب توجه می‌کند:

الف: نوح(ع) به قومش می‌گوید: من هشدار دهنده آشکار و نمایانم، با صراحت کامل شما را از عواقب وخیم راه و روشی که در زندگی تان اختیار کرده اید هشدار می‌دهم، نه سازش، نه سکوت و نه مجامله‌گری، بلکه هشدار نمایان و صریح.

ب: دعوت نوح(ع) در سه مطلب اساسی خلاصه شده:

يك: پرستش خدای یگانه، و خودداری از پرستش هر چه ماسوای اوست.

دو: خود نگهداری از آنچه خشم خدا و عذاب الهی را باعث می شود.

سه: و اطاعت از پیام آورش در پرستش خدا و خود نگهداری از خشم و عذاب الهی. اگر قصد دارید پرستش و نیایش تان فقط برای خدا باشد و ترس و بیم تان از خدا، به پیامبرش اقتداء کنید، از او بیاموزید و او را پیشوا و مطاع خود بگیرید. پیامبران در این رابطه الگو اند، حقیقت پرستش و نیایش و چگونگی طمع و خوف از خدا را به شما می آموزند.

۴- در باره بند اول این آیه دو تعبیر را در تفاسیر داریم:

الف: برخی می گویند: چون ایمان باعث می شود همه گناهان قبل از ایمان تان بخشیده شود، از این رو معنی این بخش آیه چنین است: گناهان تانرا می آمرزد و تا موعد معینی شما را به تأخیر می اندازد. از نظر این گروه "من" یا زائد بوده و برای تأکید است و یا به معنای "عن" است.

ب: عده دیگری به این باور اند که ترجمه دقیق الفاظ این است: برخی از گناهان تانرا می آمرزد و شما را تا موعد معینی به تأخیر می اندازد. احتیاط در ترجمه قرآن ایجاب می کند که نه "من" را زائد بشماریم و نه به معنای غیر اصلی اش بگیریم. "من" را نمی توان به معنای "عن" گرفت، چون "عن" نمی تواند صلهء "یغفر" شود. در اینجا مراد از آمرزش برخی از گناهان، گناهانیست که در اصل موجب فرود آمدن عذاب الهیست، و فقط در نتیجه آمرزش آن این عذاب به تأخیر می افتد. علاوه بر این گناهانی وجود دارند که باوجود ایمان آمرزیده نمی شوند. اگر کسی در حالت کفر مال و زمین فرد مسلمانی را غصب کند، پس از ایمان نمی توان این گناه را به او بخشید و استرداد حقوق مسلمان را منتفی شمرد.

تعبیر دومی دقیق است و سازگار با مجموع آیه و نشان می دهد که گناهان و ذنوب قوم نوح چنان بزرگ و قابل مؤاخذه است که عذاب الهی بالای سرشان قرار گرفته، اگر باز نیابند و دعوت مرشد دلسوز شانرا نپذیرند و به هشدار هایش اعتنایی نکنند بزودی آنانرا فرا خواهد گرفت. فقط با پرستش خدا، ترس از او و امتناع از گناهان و

پیروی از پیامبرشان این عذاب به تأخیر می‌افتد.

مراد از عدم تأخیر در اجل الهی این است که هیچ کسی و هیچ چیزی نمی‌تواند دگرگونی و تغییری در این مهلت‌ها و مواعید عذاب ایجاد کند، این مهلت و اجل ثابت و تغییرناپذیر است.

متأسفانه عده ای گمان می‌کنند که میان بخش اول آیه که به تأخیر عذاب اشاره دارد و بخش اخیر آن که بر عدم تأخیر در اجل و موعد تأکید دارد تبیینی وجود دارد، برای تلفیق آن به توجیهاتی متوسل شده اند که قضیه را به جای آنکه عام فهم کنند مزید پیچیده ساخته اند و نظریه ای به نام اجل معلق و اجل مطلق را بیرون داده اند، این گروه به این موضوع توجه نکرده اند که هیچ حادثه و هیچ کاری در این هستی چنان نیست که خداوند آنرا به عوامل و اسباب خاصی منوط و معلق نساخته باشد، قبل از هر حادثه ای عوامل آن فراهم می‌شود، فراهم شدن عوامل حادثه وقوع آنرا در موعد ثابت خود در پی دارد، هیچ دلیلی وجود ندارد که برخی از مواعید را معلق بشماریم و برخی را ثابت و مطلق. این آیه نشان می‌دهد که اجل الهی ثابت است و تغییر نمی‌کند، ولی مربوط به اسباب و عوامل است، به گنهگاران تا موعد ثابت و تغییرناپذیری مهلت داده می‌شود، اگر به گناه‌شان تا پایان مهلت ادامه دادند عذاب الهی در موعد ثابتش آنانرا فرامی‌گیرد و اگر از گناه امتناع ورزیدند و قبل از فرارسیدن پایان مهلت توبه کردند و برگشتند، عذاب به تأخیر می‌افتد.

این آیه توضیح می‌دهد که تأخیر در عذاب را نباید به معنای تغییر در اجل گرفت، اجل مطلق است و تغییرناپذیر، نمی‌دانیم چه آفتی باعث می‌شود که عده ای آیات صریح و واضح قرآن را به نفع آراء ضعیف و بی‌بنیاد خود تأویل و توجیه می‌کنند، تقاضای ایمان به قرآن و اعتقاد به اینکه قرآن کلام خدای علیم و حکیم است ایجاب می‌کند که آدمی در برابر قضاوت‌های قرآن دست‌ها را بالا ببرد، نظرات خود را کنار بگذارد، آراء خود را در پای آیات قرآن ذبح کند، درست نیست که قرآن اجل را مطلق می‌خواند و ما آنرا معلق بخوانیم!!

اعتقاد به اجل معلق به این معناست که گویا علم خدا معلق است!! در حالیکه علم

خدا کم و کاستی ندارد و مربوط و منوط به عوامل بیرونی نیست، حاضر و غایب برای وی یکسان است، می‌داند که اسباب و مقدمات يك حادثه فراهم می‌شود یا نه، عذابی را که آنرا منوط به عوامل خاصی ساخته، شرایط فرود آمدنش فراهم می‌شود یا خیر! اجلی را که خدای عالم الغیب و الشهاده تعیین کرده هرگز تغییر نمی‌کند و تأخیری در آن پدید نمی‌آید، مواعید کسی تغییر می‌کند که علمش محدود باشد و احاطه کامل بر قضایا و اسباب و عوامل آن نداشته باشد.

<p>۵- گفت: پروردگرم! قوم را شب و روز فراخواندم.</p> <p>۶- مگر دعوتم نیفزود در آنان چیزی را جز گریز و فراری.</p> <p>۷- و هرگاهی که آنرا فراخواندم تا برای شان بیماری، انگشتان شانرا در گوشها فرو بردند و در لباس های شان پنهان شدند، و (بر کفر شان) پافشردند و خودبزرگ بینی نمودند، خودبزرگ بینی عجیبی.</p> <p>۸- بعد ایشانرا فراخواندم با صدای بلندی.</p> <p>۹- سپس دعوتم را برای شان علنی ساختم و پنهان کردم شایسته پنهان کردن.</p> <p>۱۰- گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که بی گمان اوست خیلی آمرزنده ای.</p> <p>۱۱- تا بفرستد آسمان را پی در پی بارنده ای.</p> <p>۱۲- و شما را با اموال و فرزندان امداد دهد و باغ</p>	<p>قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا * اسْتَكْبَارًا * ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا * فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَنْبِنَ</p>
--	--

<p>هایی برای تان بار آرد و (جاری) سازد برای تان نرهایی.</p> <p>۱۳- چرا آرزومند عزت و وقاری نیستید که (اساساً) از آن خداست.</p> <p>۱۴- در حالیکه آفریده است شما را گوناگون طوری.</p>	<p>وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا * مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا * وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا *</p>
---	---

۹-۵: این آیات که شکایات نوح(ع) از قوم عاصی و لجوجش را توضیح می دهد به چند نکته مهم اشاره دارد:

الف: به پروردگار خود شکایت می برد و می فرماید: قوم را شب و روز مسلسل فراخواندم، ولی دعوت مستمر من چیزی جز گریز و فرار از حق در آنان نیفزود.

ب: من آنانرا فراخواندم تا از فساد و گناه دست بردارند، بسوی تو برگردند و طلب آموزش کنند، ولی آنان آماده شنیدن این حرف ها نبودند و اعتنایی به آن نداشتند.

ج: زمانی با صدای بلند و در اجتماعات و بطور علنی به دعوت آنان رفتم و زمانی بطور سری و خصوصی و انفرادی بسوی خدا دعوت کردم، هیچ یکی تأثیری بر آنان نداشت. همه وسایل را بکار گرفتم، همه شیوه ها را آزمودم، نتیجه تمامی تلاش هایم انزجار بیشتر آنان از من و دعوتم بود.

۱۰-۱۱: به آنان گفتم: از پروردگارتان آموزش بخواهید که او بخشاینده آمرزگار است، نه تنها گناهان را می آموزد بلکه گنهگاران نادم از گنه و طلبگار مغفرت را با عنایات بی پایان خود می نوازد، به آسمانیکه درهای بر کاتش را بروی انسان های عاصی و سرکش بسته است هدایت می دهد که درهای بسته اش را باز کند، بارانهایش را از سرگیرد، اموال شانرا نه تنها می افزاید بلکه در خدمت آنان قرار می دهد، امروز آنان در خدمت اموال خود، بنده زر و ثروت، ثروتیکه مایه گمراهی آنان و موجب فساد و فتنه در اجتماع شان گردیده از این حالت بیرون می آید، ممد آنان و خادم آنان می شود، فرزندان شان را نیز ممد آنان می سازد، امروز رشته ها از هم گسسته، پسر در پی آزار پدر، و پدر بیزار از پسر، گناه عرصه زندگی را بر آنان تنگ ساخته، نسل آنانرا به

استئصال و نابودی تهدید می‌کند، اگر از گناه دست بردارند و بسوی خدا برگردند، از استئصال نجات می‌یابند، به زمین دستور می‌دهد که درهای خزانه های رزق و روزی را بروی آنان بگشاید، دانه و میوه از دل خود برای آنان برویاند، به نهرها اجازه دهد از روی سینه اش بگذرد و باغ ها و کشتزار های شانرا آبیاری کند.

۱۳: در باره این آیه چند توجیه و ترجمه در تفاسیر داریم:

الف: عده ای "لاترجون" را به معنای "لاتخافون" گرفته اند و آیه را اینگونه ترجمه کرده اند: چرا از خدا نمی‌ترسید؟

ب: برخی دیگر "ترجون" را به مفهوم "تعتقدون" گرفته اند که از نظر آنان آیه مذکور این مفهوم را افاده می‌کند: چرا به عظمت خدا باور ندارید؟

ج: عده دیگری "لله" را "من الله" گرفته اند و آیه را چنین ترجمه کرده اند: چرا از خدا امید بزرگی و عزت ندارید؟ در این ترجمه ها چند اشکال وجود دارد:

یک: "رجاء" و "خوف" دو مفهوم متضاد باهم اند و باهیچ توجیهی نمی‌توان "رجاء" را به مفهوم "خوف" آورد، درست نیست که "لاترجون" را به معنی "لاتخافون" بگیریم.

دو: "رجاء" را نمی‌توان به معنی اعتقاد و باور گرفت، صله ای را که لفظ "تعتقدون" و "تؤمنون" ایجاد می‌کند، در این آیه سراغ نداریم. میان ترکیب "لاترجون لله" و قاراً "و ترکیب "تؤمنون بوقارالله" و یا "تعتقدون بوقار الله" تفاوت زیادی وجود دارد!!

سه: همچنان ترکیب آیه بشکل "لاترجون من الله وقاراً" نیست نباید این ترجمه را برای آیه بکار گرفت.

با کمی دقت می‌یابیم که "وقاراً" مفعول "لاترجون" است، ترکیب آیه در واقع چنین است: مالکم لاترجون وقاراً لله" و "وقاراً" برای آن به اخیر آیه برده شده که فواصل آیات یکسان شود، چون آیه قبلی به "انهاراً" و آیه بعدی به "اطوراً" پایان یافته، حال اگر بخواهیم که الفاظ آیه را باکمال دقت و احتیاط ترجمه کنیم و کم و کاستی در آن بعمل نیاوریم و الفاظ را به معنی اصلی آن بگیریم، ترجمه آیه چنین می‌شود:

شما را چه شده که امیدوار وقاری نیستید که از آن خداست، یعنی چرا با امیدواری

در پی عزت و وقاری نمی‌روید که در اصل به خدا برمی‌گردد، فقط نزد خدا می‌توان آنرا یافت، مالک اصلی آن خداست، آنرا در جای دیگری و نزد کس دیگری نمی‌توان یافت. برای این آیه تفسیری در خود قرآن داریم، آنجا که می‌فرماید:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا *
فاطر: ۱۰

هرکسی رسیدن به عزت را خواهان است، بدانند که عزت همه از آن خداست.

شما برای رسیدن به عزت، راه هایی را انتخاب کرده اید که هرگز به عزت تان منتهی نمی‌شود، آنچه شما را از خدا دور کند از عزت و سرافرازی نیز محروم می‌سازد، با رفتن بسوی خدا و رجوع بسوی او در واقع بسوی عزت و سربلندی می‌روید. یعنی با طلب آموزش از خدا و رجوع بسوی او نه تنها درهای برکات آسمان و زمین بروی تان گشوده می‌شود و خداوند کریم اموال و اولاد تان را می‌افزاید و همه را مدد شما می‌سازد، بلکه به عزت و سرافرازی می‌رسید. چرا امیدواری تان به عزت و وقاری که مالک اصلی اش خداست، و فیصله نهائی اش را او صادر می‌کند این گونه از میان رفته؟ چرا امید رسیدن به عزت را در راه ها و روش های غیر خدایی جستجو می‌کنید؟!

۱۴- آیا درست است از خدایی مأیوس و نا امید بود که همواره عنایتش شامل حال تو است، آفرینشت را از نطفه آغاز می‌کند و بطور مسلسل رشد می‌دهد و به کمال می‌رساند، از مدارج گوناگون رشد و کمال بالا می‌برد، از کودکی و طفولیت و بازی ها و مصروفیت های کودکانه و بیهوده اش شما را به وقار و بزرگی جوانی و پیری می‌رساند و مصروفیت ها و تلاش های تانرا هدفمند و ارزشمند می‌سازد و از بیهودگی و هرزگی دوران کودکی می‌رهاند؟! کودن است کسیکه به جستجوی عزت و وقار به درگاهی جز خدا رجوع می‌کند و درب دیگری را می‌کوبد!!

۱۵- مگر نمی‌بینید که خداوند (ج) طبقات هفتگانه آسمان را چگونه آفریده؟	أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا * وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا *
۱۶- و ماه را در آنها نوری ساخت و آفتاب را چراغی.	

<p>۱۷- و خداوند شما را از زمین رویاند چون گیاهی.</p> <p>۱۸- سپس شما را به آن بر می گرداند و بیرون می آرد بیرون آوردن دیگری.</p> <p>۱۹- و خداوند زمین را برای تان ساخت فرش گسترده ای.</p> <p>۲۰- تا براه های وسیع آن راه روید.</p>	<p>وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا * ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا * وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بَسَاطًا * لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا *</p>
---	---

۱۵-۱۶: مگر نمی بینید که پروردگارتان آسمان های هفتگانه را سقف خانه تان ساخت، مهتاب را قندیل نورانی این خانه و آفتاب را چراغ درخشان آن؟ این طبقات هفتگانه آسمان که یکی بالا تر از دیگری قرار گرفته و میان شان مطابقت و هماهنگی و تنسيق است، نه تنها آب، این مایه حیات و زندگی تان از آن ها فرو می ریزد، و هوای ضروری برای تنفس تان در آغوش آن می وزد، بلکه نور و حرارت لازم برای تنویر و گرم کردن زمین سرد و تاریک تان از آن می تابد. با این تعبیر آیه مذکور ادامه آیه ۱۰ می باشد. ولی تعبیر دیگری نیز وجود دارد که آیه را به آیات ماقبل خود ارتباط می دهد، به این شرح:

مدارج طبیعی را که در بالای خود مشاهده می کنید، این طبقات مختلف آسمان، یکی فوق دیگری، ذاتیکه مدارج را آفریده، باید ارتقای معنوی، رسیدن به مدارج بالاتر عزت و وقار را نیز نزد او جستجو کنید.

این آیات یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن را به نمایش می گذارد و عمق و دقت ارزیابی های قرآن را توضیح می دهد. کاربرد لفظ نور برای ماه و چراغ برای آفتاب، نشان می دهد که آفتاب چون چراغ درخشان از خود نور تولید می کند و ماه با نور دیگری منور می شود و چون آئینه ای نور را انعکاس می دهد و این حقیقتیست که انسان پس از کاوش ها و تحقیقات زیاد علمی به آن پی برد.

۱۷-۱۸: این آیات چند نکته خیلی ظریف و اساسی را بطور مستقل و در ارتباط

با آیات قبلی توضیح می‌دهد:

الف: پیدایش انسان در روی زمین و از دل زمین بوده.

ب: نطفه انسان برای اولین بار چون نباتی از زمین روئیده و بشکل انسان درآمده.

ج: پروردگاری که انسان را از زمین بشکل نبات آفریده، او را بسوی زمین برمی‌گرداند و دوباره از آن بیرون می‌آرد.

د: این آیه چگونگی پیدایش انسان بر روی زمین را با چنان صراحت و وضاحتی بیان می‌کند که مجال هیچ نوع شك و شبهه ای را نمی‌گذارد و جلو هر نوع تأویل و تعبیر را می‌بندد. هرکی به قرآن ایمان دارد و معتقد است که حرف حرف قرآن و هر کلمه آن از سوی خداست و کمال دقت در ترکیب الفاظ این کتاب الهی بکار رفته، باید بیان قرآن را در شرح و توضیح حقایق و پدیده ها بدون کم و کاست بپذیرد، رأی خود و دیگری را بر قرآن تحمیل نکند و الفاظ دقیق آیات قرآن را به نفع آراء و نظرات خود تأویل و تعبیر نکند، اگر در آیات صریح و تأویل ناپذیر آن می‌خواند که انسان را چون نباتی از زمین رویانیدیم، باید هر نظری را که با این بیان واضح تصادم کند، دور بریزد، آسنا و سلمنا بگویند، و در باره چگونگی آفرینش انسان نظرش همان باشد که قرآن توضیح می‌دهد، در باره چگونگی آفرینش انسان بحث مفصلی در تفسیر سوره "العلق" صورت گرفته که امید است به آن مراجعه شود.

هـ: از ذاتیکه پیدایش نخستین شما از سوی اوست، فیصله مرگ و زندگی تان را او صادر می‌کند، معاد و رجوع تان بسوی اوست، آمرزش بخواهید، قبل از آنکه ناخواسته بسویش برگردانده شوید، باید خود رجوع کنید، طمع رسیدن به عزت و سرافرازی را از او داشته باشید.

۱۹-۲۰: در این آیات به دو صفت مهم زمین اشاره شده:

الف: خداوند آنرا برای تان گسترده است، آنرا چون فرش خانه تان بار آورده، سینه اش را برای تان گسترده تا با اطمینان و آرامش خاطر بر آن زندگی کنید.

ب: امکان راه رفتن بر دوش آنرا فراهم کرده، راههای فراخ و وسیعی در آن

ایجاد کرده، نه چون باتلاق و ریگزار و خاک نرم است که راه رفتن در آن محال باشد و نه کوههای بلند و غیر قابل عبور ساحه ای را از ساحه دیگری چنان جدا کرده که عبور از آن ناممکن و رفتن از يك منطقه به منطقه دیگری مستحیل، درکوهها دره ها ایجاد کرده و در صحراها راه ها. چرا بسوی پروردگاری بر نمی گردید و از او طلب آموزش نمی کنید و طمع رسیدن به سربلندی و عزت را از او ندارید که زمین را فرش و بساط شما ساخت تا با سکون و اطمینان بر سینه اش زندگی کنید و بر دوشش راه روید؟

<p>۲۱- نوح گفت: پروردگارم! اینها از من سرکشی کردند و از کسی پیروی نمودند که مال و ولدش چیزی جز زیان او را نیفزود.</p> <p>۲۲- و مکر کردند، مکر بزرگی.</p> <p>۲۳- و گفتند: معبودان تان را مگذارید، نه از "ودی" دست بردارید، و نه از "سواعی" و نه از "یعوث" و "یعوق" و "نسری".</p> <p>۲۴- با آنکه بسیاری را گمراه کردند، و به ستمگران جز گمراهی را میفزای.</p> <p>۲۵- بنا بر گناهان شان غرق شدند، و به وارد شدن در آتش وادار شدند، و یآوری جز خدا برای خود نیافتند.</p>	<p>قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا * وَمَكْرُوهًا مَكْرًا كَبِيرًا * وَقَالُوا لَا تَنْزِلُنَّ آلِهَتِكُمْ وَلَا تَنْزِلُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَعُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا * وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا * مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا *</p>
--	--

۲۱: این آیه به یکی از شکایات های مهم نوح(ع) از قوم جهل زده و شرك زده اش اشاره دارد. شکایتی که تمامی دعوتگران در همهء مقاطع زمان از مخاطبین جاهل و به استضعاف رفته، داشته اند. شکایت از اینکه مخاطبین شان به جای آنکه دعوت دلسوزانه و حکیمانه آنانرا بسوی خدا بپذیرند و به آزادی و رستگاری برسند و به کسانیکه آنانرا به ذلت و اسارت کشانده و مایه فساد و تبهکاری در جامعه شان شده اند، جواب رد بگویند، برعکس به پیامبران و دعوتگران دلسوز خود جواب رد گفته اند و از پیروی

آنان ابا ورزیده اند و در پی کسانی رفته اند که زر و زور داشتند و دارای ثروت و قدرت بودند، با آنکه عملاً مشاهده می‌کردند که زر و زور این پیشوایان ثروتمند و قدرتمند همواره به زیان آنان بکار رفته و مایه فساد و تبهکاری در جامعه بوده، زر و زور را معیار گرفته اند، بنده زر و برده زور شده اند، بندگی خدا و رهیدن از بند هر بندگی دیگر و نجات از اسارت و بردگی برای آنان قابل درک نبود، در برابر ناجیان خود سرکشی و عصیان ورزیدند و در پای پیشوایان زورگو و زر اندوز افتادند. در کنار داعیان الی الله به این خاطر نه ایستاده اند و از همراهی با آنان خودداری ورزیده اند که "ثروتمند" و "قدرتمند" نبودند، و به مقابله "زر اندوزان" و "زورگویان" فراخوانده اند. در کشمکش میان دو طرف درگیر، بجای جبهه دعوتگران بسوی خدا، زر اندوزان حاکم بر جامعه را انتخاب کرده اند.

۲۲-۲۴: این آیات، چند نکته خیلی مهمی را بازگو می‌کند که:

الف: رهبران و پیشوایان گمراه این قوم عاصی، که بر جامعه حاکم بودند، ثروت داشتند و از نفوذ و رسوخ اجتماعی برخوردار بودند، برای تحمیق هرچه بیشتر مردم و ادامه این وضع و جلوگیری از تغییر و دگرگونی در آن، توطئه ها و دسایس خطرناکی بکار گرفته اند و تدابیر گوناگونی سنجیده اند.

ب: بزرگترین طرح شیطانی و خطرناکترین کید و مکر آنان در مقابله با نهضت های الهی این بوده که به مبارزه شان صبغه مذهبی بخشیده اند، در پوشش دفاع از مذهب به مقابله مذهب رفته اند، مذهب را چون حربه ای در راه دفاع از اقتدار ناجانز و ستمگرانه خود بکار گرفته اند، بجای خدا پرستی، شخص پرستی و بت پرستی را تبلیغ کرده اند، بجای توحید و یکتا پرستی، شرك و دوگانه پرستی را عنوان کرده اند، خطرناکترین حربهء مستکبرین در مقابله با دعوتگران توحید، و برای تحمیق هرچه بیشتر "مستضعفین" حربه دفاع از مذهب است.

رهبران و پیشوایان گمراه قوم نوح(ع) به مردم گفتند: به مذهب آبائی تان محکم بایستید، به نوح(ع) و دعوت او بسوی خدای واحد و مذهب جدید او جواب رد بگوئید، دین تانرا ترك نکنید، از پرستش معبودان تان دست بردارید، هر بقی که بنام

نوح _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

"ود" و "سواع" و "نسر" دارید و "یغوث" و "یعوق" تانرا ترك مگنید، اینها وسیله تقرب شما بسوی خدا اند، اینها مجسمه های شخصیت های مقرب بارگاه الهی و میراث گرامی آباء و اجداد اند!! این بت ها که مجسمه های شخصیت های معروف قبایل گوناگون قوم نوح بودند، نخست برای یاد بود از آنان درست شدند، با گذشت زمان به بت تبدیل شدند و بجای معبودان شان نشستند، به پرستش آنان پرداختند و برای حل مشکل و رفع نیازمندی شان به آستان آنان شتافتند و در پای آنها افتادند. بت پرستی که ریشه شخصیت پرستی دارد، همواره مورد حمایت حکمروایان گمراه، قلدر و مطلق العنان بوده، منافع آنان را تأمین می کند، و جامعه را برای پیروی از آنان و گردن گذاشتن به فرمانروایی ستمگرانه آنان آماده می سازد.

ج: نوح(ع) می فرماید: این پیشوایان مکار توانستند عده زیادی را با این مکر خطرناک و بزرگ خود گمراه کنند، با عنوان کردن دفاع از مذهب و تأکید بر دین آبائی و اصرار بر پرستش بت ها و اصنام، آنانرا تخدعه نموده، به پیروی و اطاعت از خود بکشاند و به عمر زمامداری خود بیفزایند، خدایا! بر عمر اقتدار آنان نه، بلکه به گمراهی آنان بیفزای، نگذار آنان به هدف خود برسند.

۲۵- پیشوا و پیرو، حاکم و محکوم، همگی بنابر گناه شان غرق شدند و وارد آتش دوزخ، هیچ یار و یآوری برای نجات از این سرنوشت وخیم نداشتند، نه مکر کبارشان توانست پیشوایان مکار و فریبکار را از عاقبت شوم خود نجات دهد، نه پرستش بت ها توانست عوام گمراه و جاهل را از غرق شدن در طوفان و سوختن در آتش جهنم برهاند، نه رهبر به کمک پیرو شتافت و نه پیرو به یاری پیشوا.

<p>۲۶- و نوح(ع) گفت: پروردگام! مگذار بر "روی" زمین هیچ باشنده کافری. ۲۷- اگر تو آنان را بگذاری، بندگانت را گمراه کن، و نزایند مگر بدکار کافری. ۲۸- پروردگام! برای من آمرزش کن، و برای</p>	<p>وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا * رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ</p>
---	--

<p>والدینم، و برای هرکی به خانه ام به قصد ایمان وارد شود، و برای مرد و زن مؤمن و برای ستمگران جز بربادی میفرای.</p>	<p>دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا*</p>
---	--

۲۶- ۲۸: نوح(ع) پس از مبارزه طولانی، دعوت مسلسل و مشاهده این وضعیت دردناک که جز عده محدودی، کسی دعوتش را نپذیرفت و او را در سفر بسوی خدا یاری نکرد و از شرك و کفر باز نیامد، و نتیجه دعوت نه صد و پنجاه ساله اش در ایمان شمار محدودی خلاصه می‌شد و احساس کرد که اتمام حجت صورت گرفته، امکان اصلاح این قوم سرکش و عاصی بطور کامل از میان رفته، نه بر دعوت مزید او نتیجه ای مرتب خواهد شد و نه مهلت بیشتر نتیجه ای تحویل خواهد داد، این مردم به حدی آلوده شده اند و مشاعر و عواطف انسانی چنان در آنان سرکوب شده و امکان اصلاح آنان چنان از میان رفته که هیچ چاره دیگری جز قطع ریشه های این شجره خبیثه وجود ندارد، سرشت این نسل گمراه دگرگون شده و فطرتش آلوده شده، جز کفر و فجور انتظار دیگری از آنان نمی‌رود، اگر قرن های دیگری بر روی زمین زندگی کنند، آلودگی های فکری و اخلاقی شانرا به نسل های آینده انتقال خواهند داد، باید بساطش جمع شود، و ریشه هایش قطع، باید روی زمین را از این بته های گنده، هرزه و خبیثه پاک کرد و زمینه را برای نسل تازه و دارای فطرت سالم و آزاد از تأثیرات جامعه آلوده فراهم کرد. از این رو به بارگاه الهی شکایت برد و دعا کرد که :

الف: ای پروردگار! هیچ باشنده کافری را بروی زمین مگذار.

ب: مهلت به آنان سودی ندارد، هرقدر به آنان مهلت و فرصت داده شود اصلاح نخواهند شد و نسل صالح و نیکوکاری از آنان بجا نخواهد ماند، همواره کفر و فجور شانرا به نسل های بعدی انتقال خواهند داد.

ج: از قصور و کمبودی هایم بگذر، اشتباهات و کوتاهی هایم را بیامرز، اگر نتوانسته ام مأموریتم را بوجه احسن انجام دهم، اگر کم و کاستی در تلاش هایم وجود داشته، برایم بیامرز، والدینم را، اهل بیت مؤمنم را، و مردان و زنان مؤمن را بیامرز.

د: مگذار ستمگران به آرزوهای شان نایل شوند، شرارت های شان ادامه کند،

نوح _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

عمر شان طولانی شود و از این بیشتر جامعه را به فساد و تباهی بکشانند، چیزی جز تباهی و نابودی را برای آنان میفرزای.

این داستان به مخاطبین پیامبر(ع) هشدار می‌دهد که سرنوشت شما سرنوشت قوم نوح است، شما نیز همان معامله ای را با پیامبر دارید که قوم عاصی و باغی نوح با رهبر دلسوز شان داشتند، شما نیز پیروی از پیشوایان گمراه تانرا بر همراهی با پیامبر(ع) ترجیح دادید، شما نیز بدام توطئه خطرناک رهبران گمراه تان افتادید، و تلاش های خصمانه ارباب زر و زور را در معامله با دعوت پیامبر(ع)، شکل مذهبی داده، خواستید به جنگ تان صبغه مذهبی ببخشید، اگر کار بجایی برسد که پیامبر از شما مأیوس شود، و به خدا شکایت برد، و شما را گروه اصلاح ناپذیر بخواند، چون قوم نوح غرق خواهید شد و تازیانه عذاب الهی بر فرق تان فرود خواهد آمد.

الجن

معرفی سوره:

نام این سوره "الجن: جن" است، شامل ۲۸ آیه و از سوره های مکی است، در آیات ابتدائی سوره بحث هایی در باره جن و ایمان آوردن يك گروه آنها به قرآن، صورت گرفته و نشان می دهد که آنها قرآن را با حیرت و تعجب شنیدند و گفتند: این کتاب بسوی رشد و کمال رهنمائی می کند، در آیات این کتاب هادی، پروردگارانرا شناختیم، او برتر از آن است که شریکی داشته باشد، هرگز کسی را شريك پروردگاران نمی گیریم، او برتر از آن است که همسری داشته باشد و یا پسری، اینها حرف های بیهوده بی است که سفهاء و بی خردان ما می گفتند، ما در گذشته چنان بودیم که گمان نمی کردیم، انسان یا جن حرف های دروغینی به خدا نسبت دهد، حالا باشنیدن آیات قرآن درك کردیم که حرف های دروغین و کاذبانه زیادی در باره خدا گفته شده، حال درك کردیم که در گذشته برخی از انسانها به عده ای از جن ها پناه می بردند و این کار

مایه غرور و تکبر در جن ها می شد و به طغیان آنان می افزود، و انسان ها با پناه بردن به جن ها به طغیان و گمراهی بیشتری کشانده می شدند. حال فهمیدیم که میان انسان ها نیز عده ای چون جن ها به این گمان رفته اند که خدا احدی را بر نمی انگیزد و زندگی بعد از مرگ حقیقتی ندارد، اکنون دانستیم که ما جن ها از کنار آسمان رد شده ایم و آنرا پر از محافظان شدید و شهاب ها یافته ایم و اینکه ما در جایگاه های خاصی حول آسمان برای استراق سمع می نشستیم، پس هرکی امروز گوش فرادهد، شهابی را در کمین خود می یابد.

و اینکه ما اکنون نمی دانیم که برای اهل زمین شری اراده شده و یا پروردگارشان برای آنان رشد و هدایت شانرا اراده کرده است و اینکه برخی از ما صالح اند و برخی غیر از این، و ما در واقع گروه های دارای مسلک ها و روش های متفرقی بودیم . و اینکه ما باور کردیم که نه در زمین می توانیم خدا را (از مؤاخذه مان) ناتوان کنیم و نه با فرار می توانیم عاجزش کنیم. و اینکه ما با شنیدن این کتاب سراسر هدایت، به آن ایمان آوردیم، و هرکی به پروردگارش ایمان آرد، نه از زیان و خسران بیمی داشته باشد و نه از ظلم و ستمی، و اینکه گروهی در میان ما در برابر خدا منقاد باشند و برخی ستمگر، و هرکی اسلام آرد راه رشد و هدایت را برگزیده است. و اما آنانکه ستمگر اند آتشگیر دوزخ باشند، و اینکه اگر بر این راه راست استقامت ورزند آنها را با آب فراوانی سیراب می کنیم، تا در این "نعمت" آنانرا بیازمائیم و هرکی از ذکر پروردگارش اعراض ورزد با عذاب فزاینده ای گرفتارش کنیم. و اینکه عبادتگاهها از آن خدا اند و با خدا هیچکسی را پرستش مکنید و به کمک طلبید، و اینکه هرگاه بنده خدا بر خاسته و او را می خواند، چنان بودند که بر او فرومی ریختند و او را در محاصره خود می گرفتند.

این ها انتباهات گروه جن بود که از استماع آیات قرآن برداشتند و بسوی قوم برگشتند و حکایت کردند.

با اندکی دقت می یابیم که در این کلمات موجز و مختصر همهء مطالب اساسی قرآن گنجانیده شده، از اظهارات این گروه به قوم شان کاملاً هویدا است که آنها قسمت زیاد قرآن و یا سوره ای را شنیده اند که مطالب اساسی قرآن در آن بیان شده، و آنرا با این کلمات موجز و مختصر و جامع به قوم خود تشریح کرده اند.

مطالبیکه در بخش اول این سوره از آیه (۱) تا (۹) و طی اظهارات گروهی از جن به قومش بیان شده در بخش دوم از آیه ۲۰ تا پایان سوره ضمن دستوراتی به پیامبر (ع) و پیام هائیکه باید به مخاطبین قرآن ابلاغ کند، توضیح شده است. به این ترتیب به قریش تفهیم می‌شود که برخورد شما با قرآن و معامله تان با حامل این کتاب الهی و دعوتگر بسوی آن چه تعجب آور است؟! گروهی از جن، گروه مادون انسان، که شریرترین مخلوق خدا میان آنها آفریده شده، شیطان و ابلیس از میان آنان سر برافراشته، با استماع چند آیه قرآن ایمان می‌آورند، آنرا مایه رشد و هدایت می‌خوانند، در روشنائی آیات آن به حقیقت توحید و یکتا پرستی پی می‌برند، از شرك و دوگانه پرستی اظهار برائت می‌کنند، صالح و طالح را می‌شناسند، مسلم و ستمگر را شناسائی می‌کنند، به دروغ بافی هائی که جن و انس در مورد خدا و معاد داشتند پی می‌برند، و متوجه می‌شوند که تنها خدا سزاوار پرستش است، هر عبادتگاهی سزاوار اوست و نباید احدی را در کنار خدا پرستش کرد و برای رفع مشکلات و برآورده شدن حاجات به درگاه دیگری رفت و از آن استمداد جست. عجیب است که شما به پیامبری که از میان خود تان بر انگیخته شده و این قرآن را که به زبان شما نازل شده، در برابر شما می‌گذارد و طی این سالهای متمادی شما را بسوی آن فرامی‌خواند، ولی شما ایمان نمی‌آرید و آنرا ارج نمی‌گذارید و رهنما و رهنمود خود نمی‌گیرید!!

به پیامبر (ع) دستور می‌دهد که به مخاطبین دعوت بگو:

الف: من پروردگارم را می‌پرستم و هیچکسی را شریک او قرار نمی‌دهم.

ب: من نه مالک زیان و ضررم برای تان و نه مالک رشد و هدایت تان، مگر ابلاغ پیامی از سوی خدا و رسالت هائیکه بعهد من گذاشته است.

ج: نه تنها مالک سود و زبانی نیستم، بلکه جز او نه پناهگاهی دارم و نه احدی می‌تواند مرا از عذاب او پناه دهد.

د: هرکی از خدا و پیامبرش نا فرمانی کند جایگاهش جهنم است که جاودانه در آن بسر می‌برد.

ه: زمانیکه عذاب موعود را مشاهده کنند می‌دانند که کی یاورش ضعیف بود و

تعدادش کم؟!

و: من نمی دانم که این روز موعود بزودی فرامی رسد و یا پروردگارم زمانی را تا فرارسیدن آن مقرر می فرماید.

ز: پروردگارم عالم الغیب است و احدی را بر اسرار غیبی اش آگاه نمی سازد.

ح: مگر پیام آوری که برای انتقال پیامش برمی گزیند و از پیش او و پشت سرش مراقبی قرار می دهد تا بداند که رسالت های پروردگار شانرا رسانده اند، در حالیکه به هر چیز شان احاطه دارد، و هر چیزی را دقیق و عددوار شمرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- بگو: بسویم وحی شده که جمعی از جن "به قرآن" گوش فرادادند و گفتند: بی گمان که ما شنیدیم قرآن حیرت آوری.	قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا *
۲- بسوی رشد و کمال رهنمایی می کند، به آن ایمان آوردم، و هرگز شریک نکشیم با پروردگار مان، هیچ کسی.	يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا *
۳- و اینکه شأن پروردگار ما خیلی برتر است "از آنچه مشرکان درباره او می گویند" او نه همسری دارد و نه پسری.	وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا *
۴- و اینکه سفیه و بی خرد ما بود که می گفت در باره خدا سخنان پوچی.	وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا *
۵- و اینکه ما گمان می کردیم که انس و جن هرگز نگویند برخدا دروغی.	وَأَنَا ظَنَنَّا أَن لَّن نَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا *
۶- و اینکه مردانی از میان انسانها به مردانی از جن	وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ

<p>ها پناه می‌بردند و می‌افزودند در آنان گمراهی و سرکشی را.</p> <p>۷- و اینکه گمان آنان همانگونه بود که شما گمان کردید که خداوند هرگز برنینگیزد احدی را.</p>	<p>يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادَهُمْ رَهَقًا* وَأَنَّهُمْ طُنُوءًا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا*</p>
--	--

۲-۱: چند نکته ظریف در این آیات جلب توجه می‌کند:

الف: از طریق وحی به پیامبر (ع) تفهیم شده که عده ای از جن ها، به تلاوت قرآن گوش فراداده اند و آنرا عجیب و حیرت آور یافته اند و تحت تأثیر قرآن رفته اند و آنرا مایه رشد و هدایت خوانده به آن ایمان آورده اند و تصمیم گرفته اند که هرگز مرتکب شرك نشوند و در کنار خدا، دیگری را نپرستند. پیامبر (ع) این گروه را ندیده و از عکس العمل شان در برابر قرآن تا زمان نزول این سوره اطلاعی نداشتند.

ب: حکایت این داستان به قریش برای آن است که از يك سو باورهای خرافی آنانرا در مورد حقیقت جن تصحیح کند و از سوی دیگری آنانرا به ارزیابی و قضاوت میان عکس العمل آنان در برابر قرآن و معامله جن در برابر آن فراخواند.

ج: با آنکه پیامبر (ع) از میان قریش مبعوث شده و قرآن به زبان عربی و قابل فهم برای قریش نازل شده، ولی از تعمق در آن خودداری می‌ورزند و از ایمان به آن اجتناب می‌کنند، در حالیکه يك گروه جن، با آنکه مخلوق جداگانه ای است که نه پیامبر از نوع آنان و نه قرآن به زبان آنان است، به مجرد استماع بخشی از این کتاب الهی بی‌درنگ به آن ایمان می‌آورند، آنرا عجیب و حیرت آور و مایه رشد و هدایت می‌خوانند.

د: آفت شرك و بیماری دوگانه پرستی میان جن ها نیز وجود داشته، برای شناخت خدا و رهنمائی بسوی توحید و یکتاپرستی به رهنمود های وحی ضرورت داشته اند، با استماع قرآن، خدا را شناخته اند و به حقیقت توحید و شرك پی برده اند.

۳-۵: در این آیات چند مطلب اساسی مربوط به اظهارات این گروه جن، پس از

استماع قرآن، بیان شده:

الف: اکنون و در روشنایی آیات قرآن درك کردیم که خدا نه همسری دارد و نه

پسری، نه اعتقاد نصاری در مورد سه خدای پدر و همسر و پسر درست است و نه ادعای یهود که خود را خانواده خاص خدا و دوستان و پسران خدا می‌شمارند و نه باور ها و ادعای بقیه انسانها و جن هایی که مدعی رابطه خاص و امتیازی با خدا اند، گویا آنها منسوب به خدا اند و خدا مختص برای آنان، خدا آنانرا بر دیگران برگزیده است و التفات و اعتنای خاصی به آنان دارد و چون اعضای خانواده ممتاز خدایی بر دیگران فضیلت و شرف بخشیده است، نه، هرگز نه، خدا پروردگار همه است، شأنش خیلی برتر از آنکه همسری داشته باشد یا پسری، نه کسی همتای اوست و نه وارث و جانشین او.

ب: آنانکه این حرف های پوچ را گفته اند سفیه اند و آنانکه این حرف های پوچ را از این عناصر مکار و فریبکار پذیرفته اند سفیه تر. این آیه نشان می‌دهد که میان جن ها نیز عده ای چنان بوده اند که دین را دکان خود ساخته و برای تخدعه دیگران ادعای رابطه خاص با خدا را سرداده اند، خود را اعضای خانواده خاص خدا و وارث و جانشین او در زمین خوانده اند، و به آنان گفته اند که فقط از طریق ما می‌توانید به خدا برسید، رضای خدا را در رضای ما جستجو کنید، آنچه می‌خواهید به خدا بدهید به ما بسپارید.

ج: گمان نمی‌کردیم که کسی با عنوان کردن خدا در پی تخدعه دیگران باشد، حرف های دروغین خود را به خدا منسوب کند، دین را دکان و وسیله تخدعه دیگران بسازد، نه در مورد جن ها چنین گمانی داشتیم و نه در مورد انسان ها، حال فهمیدیم که مرتکب اشتباه شده بودیم، حرف های دروغین زیادی در باره خدا گفته شده، در آئینه قرآن این چهره های دروغگو را شناختیم و به دروغ های آنان پی بردیم.

۶- چند توجیه برای این آیه داریم:

الف: اکنون فهمیدیم که عده ای از انسان ها به برخی از جن ها پناه می‌بردند و این کار به طغیان جن ها می‌افزود. در این توجیه به روایتی استناد شده که می‌گوید؟ در زمان جاهلیت هرگاه قافله ای شب هنگام به دره ای وارد می‌شد و در سرزمین غیرمسکونی یا ویرانه ای فرود می‌آمد، یکی از آنان باصدای بلند می‌گفت: به سردار و

سرور این سرزمین از شر سفهاء و بی‌خردان قومش پناه می‌بریم، گمان می‌کردند که هر زمین غیرمسکونی و ویرانی به طائفه‌ای از جن مربوط بوده و سردارانی بر آن حکمروایی دارد، با پناه بردن به سردار طایفه از شر آنان مصئون می‌مانند.

ب: برخی از انسانها به برخی از جن‌ها پناه می‌جستند و این عقیده خرافی منشأ افزایش انحطاط فکری و گمراهی بیشتر آنان می‌گردید.

ج: عده‌ای از انسان‌ها بجای آنکه از شیاطین، به خدا پناه برند، برعکس به شیاطین پناه برده و از آنها پیروی کرده‌اند، و با پناه بردن به شیاطین در پرتگاه گمراهی و طغیان فراینده‌ای سقوط کرده‌اند.

از اینکه آیات قبلی در باره توحید و آیه بعدی در باره معاد، دو موضوع اساسی، بحث دارد، توجیه سومی با مضامین آیات قبل و بعد خود سازگارتر است.

۷- از این قضیه نیز آگاهی حاصل کردیم که انسان‌ها نیز مثل ما و شما گمان می‌کردند که خداوند هرگز کسی را بر نمی‌انگیزد، که مراد آنان، از نظر برخی از مفسران، بعثت پیامبر است و از نظر عده دیگری بعثت رستاخیز است. به سه دلیل توجیه دومی دقیقتر است.

الف: از لفظ "بعث" معمولاً زندگی بعد از مرگ گرفته می‌شود مگر اینکه لفظ رسول در کنار آن بکار رود که در آنصورت مفهوم ارسال پیامبر و یا فرشته پیام آور را افاده می‌کند.

ب: در کلام این گروه جن مورد دیگری را که به رستاخیز اشاره داشته باشد سراغ نداریم، لابد این آیه به رستاخیز اشاره دارد. تا کلام آنان در مورد معرفی قرآن ناقص نماند.

ج: در مورد رسالت، در آخر کلام شان و در آیه ۱۹ به این صیغه اشاره کرده‌اند: هرگاه بنده خدا برخاست و به پرستش خدا پرداخت، نزدیک بود همه بر او هجوم آورند.

<p>۸- و اینکه ما آسمان را لمس کردیم و آنرا پر از محافظان استوار یافتیم و پر از آتشین شعله هایی.</p> <p>۹- و اینکه ما در نشستگاه هایش برای شنیدن می نشستیم، ولی هرکی اکنون گوش نهد، بیابد برای خود شعله در کمین نشسته ای.</p> <p>۱۰- و اینکه ما نمی دانیم که آیا شری برای اهل زمین اراده شده، یا پروردگار شان خواسته است برای آنان رشدی؟! </p> <p>۱۱- و اینکه برخی از ما صالح اند و عده ای از ما غیر از این و مائیم گروه های (دارای روش های) متفرقی.</p> <p>۱۲- و اینکه ما باور کردیم که نه هرگز خدا را در زمین می توانیم ناتوان کنیم و نه عاجزش توانیم کرد با فراری.</p> <p>۱۳- اینکه ماهنگامی که این "کتاب" هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم، پس هرکی به پروردگارش ایمان آرد نه از کاهشی بترسد و نه از ستمی.</p> <p>۱۴- و اینکه عده ای از ما مسلمان اند و عده ای کجرو، و هرکی اسلام آرد، آنها اند در طلب کمال و رشدی.</p> <p>۱۵- و اما کجروان، پس باشند برای آتش دوزخ هیزمی.</p>	<p>وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتًا حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا * وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَّصَدًا * وَأَنَا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشْدًا * وَأَنَا مَنَا الصَّالِحُونَ وَمَنَا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا * وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا * وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنَ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا * وَأَنَا مَنَا الْمُسْلِمُونَ وَمَنَا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشْدًا * وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا *</p>
---	--

<p>۱۶- و اینکه اگر بر این راه (راست) استقامت ورزند، آنرا سیراب کنیم با آب فراوانی.</p> <p>۱۷- تا در آن بیازمائیم شان، وهرکی از ذکر پروردگارش اعراض کرد، در آردش به عذاب فراینده ای.</p> <p>۱۸- و اینکه تمامی مساجد از آن خداست، پس بخوانید با خدا هیچ یکی.</p> <p>۱۹- و اینکه هرگاه بنده خدا (محمدعلیه السلام) برای پرستش و نیایش پروردگارش برخاسته، بر او می تازند "بسان هجوم آورنده ای"</p>	<p>وَأَلُو اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا * لَنُنْفِثَنَّهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا * وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا * وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يُكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا *</p>
---	---

۸-۱۰: در این آیات چند مطلب اساسی دیگری که گروه جن با شنیدن قرآن دریافتند و به قوم خود اظهار داشته اند توضیح شده:

الف: ما رفتیم، کناره های آسمان را از نزدیک دیدیم، حراست و حفاظتی که در راه های وصول به آسمان بکار رفته، چنان شدید و محکم است که احدی را مجال گذشتن از آن نیست، همه جا را محافظین سرسخت و شهاب تیرها فرا گرفته.

ب: در گذشته ها عده ای از ما، برای آنکه بدانند در آسمان ها چه می گذرد، در این و آن گوشه ای می نشستند، تا از جریانات بالا اطلاع حاصل کنند، چیزی بشنوند و به اسراری پی ببرند، ولی اکنون دانستیم که این امکان وجود ندارد، هرکی چنین تلاشی کند بجای دست یابی به اسرار، شعله های آتشی برای خود در کمین خواهد یافت.

ج: ما نمی دانیم که در آسمان چه می گذرد، خداوند در مورد اهل زمین چه اراده دارد، اراده زیان و ضرری و یا اراده هدایت آنان بسوی رشد و کمال؟! حرف هایی را که عده ای می سازند و ادعا می کنند که از اسرار غیب اطلاع یافته اند همه بی بنیاد و دروغین است، نه جن از غیب اطلاعی دارد و نه انس، آنانکه غیب گویی را حرفهء خود

ساخته اند و از این طریق امرار معاش می‌کنند و برای تخدعه مردم می‌گویند که باجن‌ها ارتباط دارند، این جن‌ها بالا می‌روند، تا کناره‌های آسمان می‌رسند، در گوشه‌ای مترصد می‌نشینند و به زمزمه‌های آسمانی گوش فرامی‌دهند و از اسرار مطلع می‌شوند، بزمین برمی‌گردند و انسان‌ها را در جریان می‌گذارند، از این طریق می‌توانند به مردم بگویند که چه حالتی در انتظارشان است و با چه پیش‌آمدی روبرو می‌شوند، با تأدیئه‌اشکرانه ناچیزی به مقدرات تان پی می‌برید و از حوادث محتمل آینده آگاه می‌شوید!! اینها دروغگو و فریبکارند، هدف‌شان تحمیق مردم و پرکردن کیسه از پैसे آنان است.

۱۱- اکنون پی بردیم که ما روش‌های گوناگون و متفاوتی داشتیم، همه یکسان نبودیم، روش‌های ما نیز از لحاظ محتوی و نتایج یکسان نبود، برخی را صالح و برخی را ناصالح بار آورده بود، در گذشته گمان می‌کردیم که خوب و بدی وجود ندارد، هر روشی را می‌توانیم اختیار کنیم، اشکالی ندارد که بکدام راه پیش می‌رویم و چه روشی را در زندگی برمی‌گزینیم، نه روش‌ها از لحاظ محتوی و نتایج تفاوتی دارند و نه برگزیدگان روش‌های مختلف را می‌توان به خوب و بد تقسیم کرد، در روشنائی رهنمودهای قرآن درك کردیم که برخی از روش‌ها و عملکردها خوب اند و دارای نتایج نیکو و برخی بد اند و دارای نتایج زشت.

۱۲- اکنون به این باوریم که تحت سلطه و فرمانروایی مطلق خدای مالک الملک قرار داریم، اگر راه عصیان و نافرمانی در پیش گیریم، حتماً با عذاب الهی رو برو می‌شویم، با هیچ تدبیری نمی‌توان این عذاب محتوم را رد کرد، نه در روی زمین می‌توان پناهگاهی سراغ کرد و نه با فرار از زمین می‌توان از عذاب الهی نجات یافت.

۱۳- هنگامیکه رهنمودهای این کتاب هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم، این کتاب ما را بسوی ایمان به پروردگاران هدایت کرد، هرکی به پروردگارش ایمان آورد به دست آویزی محکم و مطمئنی چنگ زده که هرگز نمی‌گسلد، نه بیمی از این دارد که عملکردهایش بهدر رود و بی‌نتیجه ماند و نه تجاوز و ستم ترس و رعبی در او ایجاد می‌کند. به این باور است که پروردگار مهربانش هرگز بر او ستم نمی‌کند و پاداش عملکردهای صالحش را بهدر نمی‌دهد.

۱۴-۱۵: اکنون پس از ایمان به قرآن و باور به پروردگار، ما به دو گروه تقسیم شدیم: گروه فرمانبردار و مطیع خدا و گروه کجرو و سرکش از خدا. کسی به رشد می‌رسد و به ارتقای معنوی نایل می‌شود که راه انقیاد و فرمانبرداری در برابر خدا را برگزیده، و هر کی کجروی کرد و از راه راست بیراهه رفت، ستمگر است و سزاوار آتش دوزخ، از انسانیت خود پائین آمده، شرف انسانی را از دست داده، از فرط سقوط و انحطاط چون خس و خاشاک آتشگیر جهنم می‌شود.

۱۶-۱۷: عده ای از مفسرین این آیه را ادامه گفتار گروه مؤمن جن نخوانده اند، به این دلیل که لفظ "لأسقیناهم: آنانرا سیراب سازیم" نمی‌تواند قول آنها باشد، ولی بنا بر چند دلیل مقنع ادامه گفتار گروه مؤمن جن جلوه می‌کند:

الف: این آیه نیز مثل آیات قبلی با لفظ "و ان" آغاز شده.

ب: گروه جن در مقام تشریح قرآن این مطلب را گرفته و در واقع نقل قول کرده و گفته: یکی دیگر از هدایات و فرموده های قرآن این است که: اگر بر طریق مستقیم اسلام استقامت بورزند آنانرا با آب فراوانی سیراب کنیم.

ج: اگر آیات ۱۶ تا ۱۹ را ادامه گفتار قبلی نخوانیم، معلوماتی که گروه مذکور در باره قرآن به قوم خود داده اند، ناقص بوده و چند مطلب اساسی و بنیادی دیگر را احتوا نکرده، فقط با علاوه کردن مطالب این آیات بر گفتار قبلی، تصور جامع و مکمل از مضامین محوری قرآن ارائه می‌شود و تمامی نکات اساسی را در برمی‌گیرد.

د: تمامی آیات (۱ تا ۱۹) که با يك "قل" آغاز و با "قل" دیگری پایان می‌یابد و لحن همه یکسان است، سلسله بهم پیوسته ای جلوه می‌کند که قبول کردن انقطاع در وسط به زیبایی کلام و هماهنگی میان آیات صدمه می‌زند.

چند مطلب اساسی در این آیات جلب توجه می‌کند:

الف: قرآن وعده محتوم الهی را به این مفهوم ابلاغ می‌کند که: اگر جن و انس در طریق اسلام و انقیاد در برابر خدا، استقامت بورزند، آنانرا با نعمات فراوان خود سرفراز سازیم، از آب که مایه حیات و منشأ نعمات است آنانرا سیراب کنیم، و این همان مطلبیست که در آیات متعددی توضیح شده، چنانچه می‌فرماید:

الجن _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ *

الاعراف : ۹۶

و اگر اهل دهات و شهرها ایمان آورده و تقوی پیشه می کردند حتماً درهای برکات آسمان و زمین را بر آنان می گشادیم، ولی آنان تکذیب کردند، و ما نیز آنانرا بنا بر کرده های شان مؤاخذه کردیم.

ب: این نعمات را پاداش نهای استقامت آنان مپندارید بلکه وسیله ابتلاء و آزمایش مزید آنان بشمارید، با اعطای این نعمات آنانرا می آزمائیم تا دیده شود که در آنان ظرفیت و اهلیت بالا رفتن و ارتقاء مزید هست یا نه؟!

ج: و هرکی در نتیجه دست یابی به نعمات، خدا را فراموش کرد و پیروزی ها و موفقیت های مقطعی چنان او را فریفت و مصروف خود ساخت که از یاد خدا اعراض ورزیده، از حرکت مزید بسوی خدا باز ایستد، با عذاب مشقتبار و فزاینده ای تعذیبش کند.

یعنی استقامت در راه راست درهای عنایات را می گشاید، و استمرار در آن و ثبات و پایداری در خم و پیچ ها و فراز و نشیب های آن به این نعمات می افزاید و اعراض و غفلت از یاد خدا و عدم پایداری و استقامت در راه راست باعث زوال نعمت ها و موجب نزول عذاب الهی می شود. همانگونه که قرآن در جای دیگری می فرماید:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى *

طه: ۱۲۴

و هر کی از یادم اعراض کند، پس زندگانی تنگی "پراضطرابی" برایش باشد و در روز قیامت نابینا برانگیزیمش.

۱۸: و پیام دیگر قرآن این است: سجده گاه ها همه مختص برای خدا بوده، احدی حق ندارد سجده گاهی برای خود و در آستانه خود درست کند، نباید عبادتگاهی بنام ماسوی الله احداث شود، نباید به آستانه کسی دیگری سرفرود آورد، نباید دریای کس دیگری افتاد و نیایش کرد و استمداد جست، نه بطور مستقل و نه در کنار خدا، مبدا

کس دیگری را در رابطه با نیایش و پرستش ند و همتای خدا قرار دهید و در کنار خدا از او نیز استمداد بجوئید "فلا تدعو مع الله احدا" در زمین و آسمان احدی را در کنار خدا به کمک مطالبید، نه مرده ای را، نه زنده ای را، نه انسانی را، نه فرشته ای را، اگر گفتید که خدا و اولیایش ما را کمک کند و مشکل کشای ما باشند، در حقیقت اولیاء را ند خدا گرفته اید و در کنار خدا آنانرا به کمک فراخوانده اید، و این همان چیزیست که قرآن ترا از آن باز میدارد و به شدت منع می کند. باید بگویی: خدایا! فریادرس تویی فقط تو، مشکل کشا تویی تنها تو، جز تو نه فریادرسی وجود دارد و نه مشکل کشایی، ملجأ و مرجع دیگری جز تو سراغ نداریم، به آستان دیگری جز تو پناه نمی بریم، جز تو احدی را حلال مشکلات خود و وسیله رفع حاجات خود نمی گیریم، اولیاء تو مثل ما محتاج تو اند و بیش از دیگران به عنایات تو احساس احتیاج و نیازمندی می کنند، تو بنابر نیایش و پرستش شان آنانرا دوست خود گرفته ای، نه وسیله ارتباط میان خود و بندگانت و نه دربان درگاه خود، تو چون زمامداران دنیا نیستی که فریادها را از طریق واسطه ها می شنوند، و خواسته ها را با سفارش ها می پذیرند، اگر واسطه ای میان آنان و رعایای شان نباشد فریادی را نمی شنوند و اگر سفارشی از سوی مقربان بارگاه نباشد، دعوتی را اجابت نمی کنند و دعا و طلبی را نمی پذیرند. تو به بندگانت گفته ای: از شهرگ گردن تان به شما نزدیکترم، هرجا باشید با شمایم، نه حجابی میان من و شما وجود دارد و نه حاجبی، فریادهای تانرا می شنوم و دعاها را تانرا اجابت می کنم، چه کودن است کسیکه به آستان دیگری نیایش می کند و عرایضش را بجای آنکه مستقیماً و بدون تأخیر و درنگ به خدای سمیع، علیم و مجیب الدعوات تقدیم کند، در اختیار واسطه و وسیله موهومی خود ساخته ای می گذارد تا نزد خدا برساند!!! چه بی عقل و بی خرد است آنکه از همه این آیات صریح و تأویل ناپذیر قرآن مایه ای نمی گیرد، و شرک را بر توحید خالص ترجیح می دهد.

۱۹- در این آیه چند نکته مهمی جلب توجه می کند:

الف: الحن این آیه به صراحت نشان می دهد که ادامه گفتار گروه مؤمن جن می باشد.

ب: پیامبر را در حالت "عبادت" دیده اند، از این رو اسم "عبدالله" را برایش

برگزیده اند.

ج: به قوم خود گفته اند که عکس العمل مردم در برابر دعوت الهی این بنده خدا، حیرت آور و اسفناک بود، نزدیک بودند بر او سرازیر شوند و او را مورد هجوم قرار دهند. و این همان مطلبیست که در آیات ۳۶ - ۳۸ سوره معارج توضیح شده.

رأی که این آیه را ادامه گفتار مبلغین جن نمی خواند و گمان می کند که کلام مستقل الهی است با چند اشکال رو برو می شود:

الف: باید پیامبر را به صیغه مخاطب یاد می کرد نه غائب.

ب: از لفظ: "نفر" فهمیده می شود که تعداد گروه جن کمتر از ده نفر بوده. هجوم و ازدحام را نمیتوان به آنها نسبت داد، و آیه را نمیتوان تشریح حالت آنان گرفت.

<p>۲۰- تنها به پروردگرم نیایش می کنم و احدی را نمی گیرم برای او شریکی.</p>	<p>قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا *</p>
<p>۲۱- بگو: یقیناً که من نه مالک ضرری برای تان هستم و نه مالک هدایت و رشدی.</p>	<p>قُلْ إِنِّي لَا أملكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا *</p>
<p>۲۲- بگو: "به این باورم که" مرا هیچ کسی نمی تواند در برابر خدا پناه دهد، و هرگز نمی یابم جز او پناهگاهی.</p>	<p>قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا *</p>
<p>۲۳- فقط ابلاغی از سوی خدا و رسالت هایش را (مالکم). و هرکی از خدا و پیامبرش نافرمانی کند، برایش آتش دوزخ باشد، جاودانه در آن بطور ابدی.</p>	<p>إِلَّا بِلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا *</p>
<p>۲۴- تازمانیکه ببینند آنچه وعده اش به آنان داده شده، آنگاه بدانند که چه کسی یاورش ضعیفتر است و جمعیتش کمتر.</p>	<p>حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا *</p>

۲۰: به پیامبر(ع) دستور می‌دهد تا به مردم ابلاغ نماید که: جز خدا به احدی نیایش نمی‌کنم و هیچ کسی را در دعا و نیایشم شریک و همتای خدا نمی‌گیرم. این همان مطلبیست که مبلغین جن با برداشت شان از قرآن به قوم خود ابلاغ کردند. یعنی نخستین پیام قرآن آزادی از بندگی هر معبود دیگری جز خدا و عدم احساس نیازمندی و احتیاج به مرجع و ملجأ دیگری جز خدا، و خودداری از نیایش و دعا به آستان کسی دیگری جز خداست. گروه جن همین انتباه را از قرآن داشتند و من نیز همین کار را می‌کنم.

۲۱-۲۳: ترکیب این آیات به این شرح است:

آیه ۲۳ تتمه آیه ۲۱ است و آیه ۲۲ شرح این مطلب که پیامبر(ع) نه تنها مالک سود و زیانی برای شما نیست بلکه او نیز چنان است که اگر برخلاف فرمان پروردگارش عمل کند، هیچ کسی نمی‌تواند او را در برابر خدا پناه دهد و هیچ پناهگاهی جز خدا را برای خود نخواهد یافت، آنچه پیامبر(ع) در اختیار دارد، رسالت های است که باید انجام دهد، و پیام های که باید ابلاغ کند.

چند مطلب اساسی و مهمی را این آیات افاده می‌کند:

الف: پیامبر(ع) مکلف شده تا این مطلب را به زبان خود و به صراحت و وضوح تمام و با کمال تأکید بیان کند که مالک سود و زیان مردم نیستم، فیصله سود و زیان را خدا صادر می‌کند نه من.

ب: هدایت و رهنمائی مردم نیز از سوی خداست نه من، آنچه من در این رابطه انجام میدهم ابلاغ پیام ها و رسالت های الهی است نه چیز دیگری.

ج: نه تنها مالک سود و زیان شما نیستم، بلکه به این باورم که پناهگاهی جز خدا را سراغ ندارم. چنین باوری ریشه شرك و استعانت از ماسوی الله را می‌خشکاند. اگر پیامبر(ع) با آئمه عظمت معنوی و تقرب به بارگاه الهی، داشتن اختیاری در سود و زیان به دیگران را نفی می‌کند، و پناهگاهی جز خدا را سراغ ندارد، دیگران چه کاره اند که خود یا مریدان شان ادعا می‌کنند که اختیاراتی دارند، مشکل کشا اند و ملجأ و پناهگاه اند.

د: هرکی از خدا و پیامبرش نافرمانی کند، عملش عمل انسان عاصی و سرکش

الجن _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

باشد و اعتقادش غیر از اعتقادی باشد که پیامبر صلی الله علیه وسلم به آن دعوت می کند، مستحق آتش جهنم است که جاودانه در آن باشد.

۲۴- این گروه تا زمانی بر راه و روش خود اصرار خواهند ورزید و فریفته عدد و عده خواهند بود که عذاب موعود الهی و رستاخیز را مشاهده کنند، آنگاه پی می برند که اتکاء و اتکال آنها بر عدد و عده شان چه ارزشی داشت، چه کسی یاورش ضعیفتر بود و تعدادش کمتر.

<p>۲۵- بگو: نمی دانم که آیا آنچه وعده داده می شوید نزدیک است، یا پروردگارم برای آن قرار می دهد زمانی.</p>	<p>قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا*</p>
<p>۲۶- دانای غیب، که آگاه نسازد برغیث هیچ کسی.</p>	<p>عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبَهُ أَحَدًا*</p>
<p>۲۷- مگر پیام رسانی را که خود برگزیند، که او می فرستد در پیش رو و در عقبش نگران.</p>	<p>إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا*</p>
<p>۲۸- تا بدانند که پیام های پروردگار شانرا رسانده اند، درحالی که او به آنچه نزد آنهاست احاطه کرده و شمرده است همه چیز را به "دقیقتین" شمارشی.</p>	<p>لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا*</p>

۲۵- ۲۸: این آیات شامل چند نکته اساسی است:

الف: به پیامبر (ع) دستور داده شده که به مردم بگوید: از غیب اطلاعی ندارم، نمی دانم عذاب الهی چه زمانی فرامی رسد، رستاخیز چه زمانی برپا می شود، بزودی تحقق می یابد یا پس از مدتی.

ب: پروردگارم عالم الغیب است، احدی را بر امور و اسرار غیبی خود آگاه نمی سازد.

ج: اگر ذریعه وحی به پیامبران(ع) در باره امور غیبی معلوماتی داده می‌شود، این اطلاع کار ذاتی آنان نیست، بلکه ذریعه وحی و توسط فرشته های مأمور به انتقال وحی به این اسرار غیبی پی می‌برند.

د: این "وحی" توسط فرشته ای به پیامبر نازل می‌شود که خدا آنرا برمی‌گزیند، و در پیش روی و عقب وی محافظینی می‌فرستد تا آنرا با امانت داری کامل و بدون هیچ نوع کم و کاست و مصئون از هر نوع دستبرد و رهنزی به پیامبر برساند.

ه: این انتظامات برای آن اتخاذ شده تا "وحی الهی" بطور مصئون به پیامبرش برسد، با آنکه خداوند بر هر چیزی احاطه دارد، نه چیزی از وی پنهان می‌ماند و نه از دائره سلطه و قدرت وی بیرون می‌رود.

و: خداوند عالم الغیب، احصائیه دقیق همه چیز را نزد خود دارد، حرف حرف پیامی که از طریق این پیام آوران می‌فرستد نزد او ثبت است، هیچ تغییر و کم و کاستی در آن ممکن نیست.

ز: علمی که به پیامبران در باره اسرار غیب داده می‌شود، همان علمیهست که در کتب منزل آنان درج است، همین مقدار را خداوند علیم به پیامبران و از طریق آنان به پیروان مؤمن شان نمایان و قابل درک ساخته .

دو موضوع اساسی در باره توحید و شرك در این ركوع به بحث گرفته شده:

الف: خدا شریکی در اداره امور هستی ندارد، مقربترین بندگان او نیز نقشی در سود و زیان به مردم ندارند.

ب: خدا عالم الغیب است، و به احدی علم غیب نداده .

برای توضیح هرچه بیشتر دو موضوع اساسی مذکور، بررسی مفصلتر آنرا مفید می‌شمارم.

علم غیب

یکی از مسائل مهم اعتقادی در اسلام، "غیب" و "علم غیب" است. قرآن موجودات را بدو بخش تقسیم می‌کند:

- "مشهود" آنچه ملموس و قابل رویت است.

- "غیب" آنچه غیر مشهود و از دیده ها پنهان است.

هر چه برای انسان غیر قابل رؤیت است و انسان نمی‌تواند با حواس خود آنرا درک کند، در محدوده غیب قرار دارد.

قرآن علم غیب را مختص به خدا می‌شمارد و با تأکید می‌فرماید که جز خدا احدی علم غیب ندارد، به این آیات توجه کنید:

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ *

النمل: ۶۵

بگو: جز خدا هر چه در آسمانها و زمین است به غیب علم ندارد و نمیدانند که چه زمانی برانگیخته می‌شوند.

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا *

الجن: ۲۶

"پروردگرم" عالم الغیب است، "احدی" را به "غیب خود" "مطلع" نمی‌سازد.

فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِهُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ *

یونس: ۲۰

بگو: غیب تنها خدا راست، پس انتظار بکشید که من نیز از منتظرینم.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ

إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ *

الانعام: ۵۹

نزد او کلیدهای (درهای) غیب است که جز او احدی به آن علم ندارد، هر چه در بر و بحر است می‌داند، و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر آنکه می‌داندش، و نه هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و نه تر و خشکیست مگر آنکه در کتاب هویدائیسست.

این آیات با همه تأکید علم غیب را در علم خدا حصر کرده است و از همه موجودات زمین و آسمان (فرشته ها و انسانها، مرده و زنده) آنرا نفی نموده است. الفاظ این آیات در رابطه با حصر علم غیب به خدا و نفی آن از همه موجودات زمین و آسمان به حدی روشن و واضح و قطعی است که مجال هیچ نوع شك و شبهه ای را نمی‌گذارد.

در روشنائی این آیات با همه جرأت می‌توان گفت: هرکی برای غیر خدا ادعای علم غیب کند در واقع کتاب خدا را تکذیب کرده است.

قرآن طی این آیه مواردی دیگری را نشاندهی می‌کند که علم آن مختص برای خداست، آنجا که می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ *

لقمان: ۳۴

یقیناً علم قیامت نزد خداست، و باران را فرو می‌ریزد، و به آنچه در رحم هاست علم دارد، و هیچ نفسی نمی‌داند که فردا چه چیزی کسب می‌کند، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد، یقیناً خدا دانای آگاهست.

در این آیه علم موارد آتی به خدا اختصاص یافته است:

الف — زمان قیام قیامت: قرآن در آیات متعددی این مطلب را با صراحت بیشتر

توضیح کرده است که جز خدا احدی به زمان وقوع قیامت علم ندارد.

ب — علم زمان بارش و محل آن. دو مطلب را باید در این رابطه در نظر داشته باشیم.

- پیشگویی انسان در این مورد بر حدس و گمان استوار است، حدس و گمان را نباید با علم اشتباه کرد، در هر حدسی گنجایشی برای احتمالات مختلف وجود دارد، در حالیکه علم احتمالات را کنار می‌زند و فیصله قاطع صادر می‌کند.

- زمانیکه ما با وسائل پیشرفته خود سرعت بادها و استقامت آن و وضعیت ابر و هوا را می‌سنجیم و با توجه به آن امکان بارش را در فلان لحظه و در فلان منطقه محتمل می‌شماریم، هر چند این سنجش دقیق باشد، پیشگویی ما حتماً حدس گونه است، انسان نمی‌تواند بر همه عواملی که در تکوین ابرها، حرکت آنها، و باریدنش بشکل باران و ژاله و برف، نقش کم یا زیاد دارد، کاملاً و دقیقاً احاطه کند و در روشنائی آن پیشگویی صد در صد علمی بنماید، پیشگویی که در آن احتمال ۱ بر ۱۰۰۰ ثانیه و ۱ بر ۱۰۰۰ ملی متر اشتباه وجود داشته باشد، پیشگویی ناشی از حدس و گمان است و نباید آنرا با "علم" اشتباه کرد. همین ابری که با سرعت معین و استقامت خاصی بسوی سرزمین معینی در حرکت است و هوای سردی که باعث تقطیر ابر میشود، در چند کیلومتری منتظرش می‌باشد، احتمالاً با یک جریان سریع باد از استقامت دیگری مواجه شود و آنرا به سمت دیگری منحرف سازد، با توجه به چنین احتمالاتیست که پیشینی انسان را در این زمینه نمی‌توان علم شمرد. در حالیکه خدای عالم الغیب بر همه این عوامل احاطه کامل دارد.

ج — خدا بخوبی می‌داند که در رحم‌ها چیست، شقی یا سعید، بدقیافه یا زیبا، کودن یا زرننگ، با استعداد یا بی‌استعداد، نر یا ماده ... انسان نمی‌تواند در مورد همه مواصفات آنچه در رحم هاست پیشگویی کند.

پی بردن به حالت نر و ماده نطفه را، در مرحله خاصی و با وسائل پیشرفته و با اشعه ای که آنطرف جدار رحم را نشان می‌دهد، نباید منافی این آیه شمرد. این پی‌بردن

شبیبه به آن است که شما ذریعه کامره ویدیویی که در عقب دیوار نصب است، صورت کسی را بر پرده تلویزیون مشاهده کنید و بگوئید که در عقب دیوار فلان کس استاده است، آیا می توان اینرا علم غیب شمرد؟

اگر شما با يك دوربين خیلی قوی، در فاصله چند کیلومتری و در آنجا که با چشم عادی کسی به نظر نمی خورد، کسی را سوار بر اسپ ببینید بعد به کسانی که در پهلوی تان نشسته اند بگوئید که فلان کس بسوی ما می آید، آیا اینرا می توان علم غیب شمرد؟ هرگز نه، علم غیب این است که شما بدون وسائل و ذرایع و بدون درك اشیاء با حواس تان به اشیاء غائب پی ببرید.

د — انسان دقیقاً نمی داند فردا چه کاری خواهد کرد، فردا غایب است و آنچه فردا پیش می آید همه غایب اند، ملیونها احتمال وجود دارد، نمی توانی دقیقاً پیشگویی کنی که فردا در چه حالی خواهی بود و چه کاری انجام خواهی داد؟؟ تصمیم تو می تواند يك احتمال از تعداد لایتنهای احتمالات باشد. می توانی حدس بزنی، شاید حدس تو با واقع تطابق کند، ولی نمی توانی به آنچه فردا انجام می دهی "علم" داشته باشی.

هـ: کسی نمی داند در کدام سرزمینی می میرد، چه زمانی مرگ به سراغش می رسد و در کجا و چه حالتی امانت روح را به مالکش مسترد می کند.

قرآن به پیامبر ﷺ با تأکید و به طور مکرر می فرماید که بمردم با الفاظ صریح بگوئید که او علم غیب ندارد، او فقط بشارت دهنده و بیم دهنده است، امین وحی الهیست، حامل پیام الهی است که بدون کم و کاست بمردم ابلاغ می کند، اگر از بهشت و دوزخ، ملائکه و جن، برزخ و قیامت... و سائر امور غیب صحبت می کند گمان نکنید که علم غیب دارد، آنچه می گوئید وحی است نه علم شخص خودش.

اگر جز خدا کس دیگری علم غیب می داشت باید پیامبر(ع) از استماع گروه جن به تلاوتش و متأثر شدن از قرآن و ایمان به آن مطلع می شد و این جریان نباید بعد از مدتی و از طریق وحی به اطلاع او می رسید، پیامبر(ص) با علم خود نه، بلکه با وحی از این حادثه مطلع شده است، و ما نیز از طریق وحی که بر پیامبر نازل شده به این جریان

پی برده ایم، علمی که از طریق وحی به پیامبر (ص) عنایت شده، اکنون در متن قرآن در اختیار همه ما قرار دارد، این علم پیامبر (ص) را نباید علم غیب خود او گرفت.

قرآن در این رابطه در آیه ۱۸۸ سوره الاعراف به پیامبر ص می فرماید.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ
مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ *

بگو: برای خود مالک سود و زیان نیستم مگر آنچه خدا بخواهد، و اگر غیب را می دانستم از سود و خیر برای خود می افزودم و هیچ شری بمن نمی رسید، من جز بیم دهنده و مژده دهنده ای برای مؤمنان نیستم.

همچنان می فرماید:

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ
أَتَّبَعُوا إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ *

بگو: بشما نمی گویم که خزانه های خدا نزد من است، نه غیب را می دانم و نه برای تان می گویم که من فرشته ام، فقط آنچه را بمن وحی می شود پیروی می کنم.

بمن بگوئید: در صورتیکه خدای عالم الغیب و الشهادة با تأکید و بطور مکرر، در کتاب خود (قرآن)، طی آیات متعددی، با الفاظ صریح می فرماید که جز خدا احدی علم غیب ندارد، نه در آسمانها جز او کسی علم غیب دارد و نه در زمین، پیامبرش را مأمور می سازد تا اجماع مردم را رفع کند و به آنان ابلاغ نماید که از علم غیب هیچ بهره ای ندارد، فقط پیام آور است، چیزی را می گوید که به او وحی شده است. حال اگر کسی بیاید و بر خلاف قول خدا و پیامبرش ادعا کند که علم غیب دارد و یا تلاش می کند که برای دیگری علم غیب را ثابت کند آیا ادعای او دروغ نیست؟ آیا تلاش او تلاش برای تکذیب قول خدا و پیامبرش نیست؟

در قرآن دو آیه چنان است که عده ای آنها را مبنایی برای اعتقادشان مبنی بر اثبات

علم غیب برای غیر خدا گرفته اند، یکی آیه ۱۷۹ سوره آل عمران و دیگری آیه ۲۶ سوره الجن. آیات اینها اند:

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ *
آل عمران: ۱۷۹

و خداوند چنان نیست که شما را از غیب مطلع سازد، ولیکن خداوند از پیامبران خود هر کسی را خواهد برمی‌گزیند، پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر ایمان آوردید و تقوی پیشه کردید در آنصورت برای تان پاداش بزرگیست.

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يُسَلِّكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا *
الجن: ۲۶ - ۲۸

دانای غیب، که بر غیبش احدی را آگاه نسازد، مگر پیام رسانی را که خود برگزیند، که او در جلو و عقبش نگران می‌فرستد، تا بداند که پیام‌های پروردگارشانرا رسانده اند، در حالیکه وی به آنچه نزد آنهاست احاطه کرده و همه چیز را به شمارش "دقیقی" شمرده است.

استناد گروه مذکور بر این آیات، خیلی واهی و غیر علمی است، آنها نه در خود آیات دقت کرده اند و نه به آیات قبل و بعدش توجه نموده اند و نه به آیات دیگر قرآن اعتنایی کرده اند، که باهمه صراحت و قاطعیت علم غیب را منحصر در علم خدا شمرده و از هرکس دیگری در زمین و آسمان نفی می‌کند. استناد این گروه به کسانی شباهت دارد که برای رأی خود دلایلی در قرآن جستجو می‌کنند و چون دلیل واضح و صریحی برای تائید رأی خود در قرآن نیابند، سعی می‌کنند تا الفاظ و کلماتی را که آنانرا در اثبات ادعای شان کمک می‌کند از قرآن بیرون کشند و به نفع رأی خود توجیه کنند، گویا بجای آنکه افکار خود را از قرآن بگیرند و یا آراء خود را به محک قرآن بسنجند، برعکس رأی خود را بر قرآن تحمیل می‌کنند و برای اثبات رأی خود آیات قرآن را توجیه و تعبیر می‌کنند، در حالیکه تقاضای ایمان به قرآن این است که در برابر هر آیه

آن امنا و سلمنا بگوئیم، با ذهن شفاف در پای قرآن بایستیم، هر ذهنیتی که قبل از مراجعه به قرآن در ما تبلور یافته و با قرآن مغایرت دارد، همه را دور بریزیم، نظرات خود را در روشنائی قرآن تصحیح کنیم، نه اینکه قرآن را به نفع آراء خود تأویل نمائیم.

کسانیکه ادعا می‌کنند استثناء در آیه ۲۷ سوره جن مشعر بر اثبات علم غیب برای پیامبران برگزیده الهی است، مرتکب چند اشتباه بزرگ شده اند:

- به آیات قبل از آن، آیات ۲۵ و ۲۶ توجه نکرده اند که می‌فرماید:

قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا* عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا*

بگو: نمی‌دانم که آیا آنچه وعده اش به شما داده می‌شود نزدیک است و یا پروردگارم که عالم الغیب است و احدی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد، برای آن مدتی را قرار داده است.

در این آیات به پیامبر(ع) دستور می‌دهد که بگوید: من از غیب آگاه نیستم، نمی‌دانم که وعده های الهی در مورد شما چه زمانی تحقق می‌یابد، فقط پروردگار من عالم الغیب است و هیچکسی را بر غیب مطلع نمی‌سازد.

- متوجه نشده اند که در این آیه، استثناء به پیامبران نه، بلکه به فرشته حامل وحی راجع است، منظور از "رسول" در آیه ۲۷ فرشته حامل وحی است که در جلو و عقبش فرشته های نگران و محافظ دیگری فرستاده می‌شوند، تا "پیام وحی" را با کمال امانت و بدون دست برد و کم و کاست و بدون تأخیر به پیامبر برساند.

- اینها نمی‌دانند که "علم غیب" غیر از اطلاع از غیب ذریعه وحی است. از غیب فقط با وحی می‌توان اطلاع یافت. "اطلاع از غیب با وحی" غیر از "علم غیب" است. خداوند به احدی در زمین و آسمان "علم غیب" عطا نکرده است، ولی پیامبران را با "وحی" از حقایق غیبی مطلع ساخته و امور غیبی را "که انسان مستقیماً از درک آن عاجز است" در کتب منزل خود بیان فرموده، با مراجعه به کتب الهی هرکسی می‌تواند به

خیلی از امور غیبی مثل، بهشت، دوزخ، فرشته، جن، روح، برزخ، قیامت... اطلاع حاصل کند. متأسفانه این گروه "اخبار غیب" را با "علم غیب" خلط می‌کنند و اطلاع از غیب ذریعه وحی را "علم غیب" می‌گیرند.

همچنان کسانی که در مورد آیه ۱۷۹ سوره آل عمران گمان می‌کنند که منظور از (ولكن الله يجتبي من رسله من يشاء) اثبات علم غیب برای برخی از پیامبران است، مرتکب چند اشتباه شده اند:

- به مراد آیه و موضوع اصلی بحث در آن توجه نکرده اند، عجیب است که آنان از آخر آیه انتباهی می‌گیرند که با اول آیه هیچ صورتی جور نمی‌آید، ابتداء آیه چنین است:

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ
خداوند چنان نیست که مؤمنان را در حالی بگذارد که شما اکنون در آن بسر
می‌برید، تا آنکه ناپاک را از پاک جدا کند.

یعنی سنت الهی چنان نیست که مؤمنان را بدون تفکیک خوب از بد و پاک از ناپاک
در حالت مختلط بگذارد.

سپس می‌فرماید:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ
و خداوند چنان نیست که شما را از غیب مطلع سازد.

یعنی تفکیک پاک از ناپاک به این ترتیب صورت نمی‌گیرد که شما را از غیب مطلع
سازد و از طریق علم غیب درک کنید که چه کسی خبیث است و چه کسی طیب.

و متعاقب آن می‌فرماید:

وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ

أَجْرٌ عَظِيمٌ *

ولی خداوند از پیامبران هرکی را خواهد برمی‌گزیند، پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید، و اگر ایمان آوردید و پرهیزگاری نمودید برای تان پاداش بزرگیست.

یعنی تفکیک پاک از ناپاک و خالص و مخلص از ناخالص و غیر مخلص از طریق گزینش پیامبر و ارسال او بسوی مردم انجام می‌گیرد، با بعثت پیامبران مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند و پاک و ناپاک از همدیگر جدا می‌شوند.

در این آیه فقط برای کسانی اِهُمَّام و اغماضی وجود خواهد داشت که دل بیمار دارند و از زاویه کج بسوی آن می‌نگرند.

عجیب است که این گروه بجای آنکه این آیه را برای تصحیح ذهنیت معوج خود رهنما بگیرند و بگویند که خداوند احدی را از غیب آگاه نمی‌سازد، برعکس ادعا می‌کنند که در این آیه نشانه‌ای برای اثبات علم غیب به برخی از پیامبران وجود دارد!!

اینها متوجه نیستند که با این تعبیر خود به هر مخاطب این انتباه را می‌دهند که در قرآن تناقض وجود دارد، برخی از آیاتش با قاطعیت بر این تأکید دارد که احدی جز خدا علم غیب ندارد، ولی در برخی دیگری نشانه‌هایی می‌یابیم که تصور علم غیب برای ماسوی الله را به مخاطب القاء می‌کند!! در حالیکه ساحت مقدس کلام بلیغ الهی از این عیب منزّه است، نه تنها تناقضی در آن وجود ندارد بلکه آیاتش هماهنگ، یکی مؤید دیگری و یکی شرح و تفصیل دیگری، هرکی از کدام آیه قرآن تعبیر و تفسیری ارائه کند که با آیات دیگر قرآن تصادم کند، مرتکب اشتباه شده و قرآن حکیم را در مظنه تناقض گویی قرار داده.

از طریق داستان‌های متعددی نیز همین حقیقت را ثابت می‌کند که پیامبران علم غیب ندارند: در مورد حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید که: جمعی از فرشته‌ها به شکل جوانان برومندی به خانه او می‌آیند، از آنان استقبال می‌کند، می‌رود گوساله‌ای ذبح نموده در روغن بریان می‌کند و بر می‌گردد و در جلو آنان بر سفره می‌گذارد، ناگه

متوجه می‌شود که مهمانان گرامی اش از طعام دست باز داشته اند، احساس ترس می‌کند که مبادا مهمانانش قصد دشمنی دارند که بسوی طعام دست دراز نمی‌کنند و از خوردن امتناع می‌ورزند، معمول این بود که کسی به قصد دشمنی به خانه دیگری وارد می‌شد از خوردن طعام بر سفره او خودداری می‌کرد، فرشته‌ها وقتی حالت او را پریشان یافتند گفتند: ما فرستاده‌هایی از جانب پروردگاریم تا بشارت اسحاق و پس از او یعقوب را به تو بدهیم. او و همسرش با حیرت می‌پرسند، ما چگونه صاحب اولاد خواهیم شد، در حالیکه من نازایم و شوهرم شیخ؟! فرشته‌ها گفتند: مگر در وعده خدا شك می‌کنید؟!

ابراهیم (ع) با آن مقام بلند معنوی اش از شناسائی فرشته‌هایی که به خانه اش آمده اند عاجز است، و از این نیز اطلاعی ندارد که خداوند به او پسرای چون اسحاق و یعقوب عنایت خواهد کرد و از این نیز آگاه نیست که این فرشته‌ها چه مأموریتی در روی زمین دارند، می‌پرسد: پس مأموریت تان چیست؟ گفتند: آمده ایم تا آن قریه را که باشندگانش ستمگر اند، سرنگون کنیم، گفت: در آنجا که لوط (ع) بسر می‌برد، چگونه قریه ای را ویران می‌کنید که در آن شخصیتی چون لوط (ع) اقامت دارد؟! گفتند: او و اهلیش را نجات می‌دهیم، جز همسرش را که با بقیه اهل ده عقب می‌ماند و یکجا با آنان نابود می‌شود.

در مورد حضرت یعقوب (ع) می‌فرماید: پسرانش تصمیم گرفتند تا برادرشان یوسف (ع) را از سر راه بردارند و او را در چاه بیندازند، نزد پدر آمدند و گفتند: ای پدر! چرا در مورد یوسف بر ما اعتماد نمی‌کنی، در حالیکه ما خیرخواه او ایم، فردا او را با ما به صحرا بفرست تا بچرد و بازی کند، حضرت یعقوب (ع) نمی‌داند که پسرانش قصد سوئی در مورد حضرت یوسف (ع) دارند، او را با آنان می‌فرستد، شامگاهان چون به خانه برمی‌گردند و به پدر شان می‌گویند که: ما باهم مسابقه دوش داشتیم، و یوسف را نزد لباس و سامان خود گذاشتیم، گرگ آمد و او را خورد و اینهم جامه خونین او. چون نمی‌دانست چه بر سر پسر عزیزش یوسف (ع) آمده، از فرط اندوه و غم دیده‌هایش نابینا شد، تا زمانیکه پسرانش به او گزارش دادند که یوسف (ع) را در مصر دیده‌اند، از سرنوشت او اطلاعی نداشت.

از حضرت لوط(ع) حکایت می‌کند که جماعت فرشته‌ها بخاطر کمک با او و بر اساس دعای او نزدش آمدند، ولی او از شناسائی فرشته‌ها عاجز است، با آمدن آنان سخت اندوهگین می‌شود، تا آنجا که سینه اش تنگ می‌شود و می‌گوید: کاش پشتوانه نیرومندی می‌داشتم تا از مهمانان خود در برابر هجوم قوم مفسد و بدکارم بدفاع می‌پرداختم. زمانی درک می‌کند که اینها فرشته‌ها اند و به کمک او آمده‌اند که خود فرشته‌ها به او اطلاع می‌دهند و از مأموریت خود او را آگاه می‌سازند.

از حضرت ذکریا(ع) حکایت می‌کند که خداوند دعایش را اجابت کرد، فرشته‌ای را بخاطر ابلاغ مژده پسر نزد او فرستاد، مصروف نماز بود که فرشته به او مژده داد و او در جواب گفت: خداوندا! چگونه به من پسری خواهی داد در حالیکه من کهن سالم و همسرم نازا؟! نشانه اش چه خواهد بود؟ فرمود: نشانه اش اینکه در روزهای تولد پسرت سه روز نتوانی سخن بگویی.

و نمونه‌های زیاد دیگری که همه برای این در قرآن آمده تا مجال ابهام و تشویش برای کسانی باقی نگذارد که با وجود آیات صریح قرآن، در مورد نفی علم غیب برای ماسوی الله، قناعت شان فراهم نشده و واهمه‌هایی در زوایای دل و دماغ شان باقی مانده.

این گروه ده‌ها آیه صریح قرآن را در باره نفی علم غیب از ماسوی الله نا دیده گرفته و تعبیری در باره علم دارند که با همه این آیات صریح تصادم می‌کند.

عده‌ای می‌گویند: داستان همسفری حضرت موسی با حضرت خضر و داستان یکی از درباریان حضرت سلیمان علیه السلام که علمی از کتاب داشت و تحت ملکه سبا را با یک چشم بهم زدن در برابر حضرت سلیمان گذاشت، نشان می‌دهند که ادعای حصر علم غیب فقط برای خدا درست نیست!! به اینها باید بگوئیم:

- در داستان حضرت سلیمان(ع)، برعکس تصور و انتباه شما دلایل قاطع برای اثبات عدم علم غیب برای ماسوی الله را شاهدیم، مگر نمی‌بینید که این داستان نشان می‌دهد که حضرت سلیمان(ع) نمی‌داند کشوری بنام سبا وجود دارد و اینکه زنی بر آن

حکومت می‌کند، و مردم آن مشرک اند و در برابر آفتاب به سجده می‌روند، و ملکه این کشور تخت عظیمی دارد، پرنده ای بنام هدهد این گزارش را به او می‌دهد. اگر سلیمان(ع) از غیب اطلاعی ندارد، یکی از پیروان او چگونه می‌تواند عالم الغیب باشد!!؟

• چرا کار این مرد عالم به کتاب الهی را به علم غیب او حمل می‌کنید، قرآن که این حرف را نگفته است، تو با استناد به کدام مدرکی این حرف را می‌زنی؟!

• چرا از يك بخش داستان تعبیری بعمل می‌آری که صد درصد متناقض با بخش دیگر است؟!

• چه اشکالی دارد که این تعبیر متناقض با آیات صریح قرآن را کنار بگذاری و بگویی که این مرد دعا کرد و خداوند دعایش را اجابت نمود و با يك چشم زدن تخت بزرگ ملکه سبا در برابر سلیمان گذاشته شد؟!

همچنان در باره داستان همسفری حضرت موسی(ع) با کسیکه در برخی از روایات بنام خضر(ع) یاد شده، باید به این دوستان عزیز بگوئیم:

• قرآن توضیح می‌دهد که هدف و غایه این داستان اثبات این مطلب به حضرت موسی(ع) است که بالاتر از هر دانایی، داناتری وجود دارد "فوق کل ذی علم علیم" نباید بر علم محدود خود مغرور شد و آنرا نهایت و پایان علم پنداشت.

• در هیچ جای داستان نمی‌یابیم که قرآن "علم غیب" را برای حضرت خضر ثابت کرده است، نمی‌دانیم که این انتباه را از کجا گرفته اید؟!

• آگاهی او از وجود پادشاه ستمگر و غاصب کشتی و والدین صالح آن نوجوان و خزانه ای در زیر دیواری در حال فروریختن، مربوط ایتمی که پدر صالح شانرا از دست داده اند، اینها چرا به علم غیب حمل شود، چرا آنرا نشانه فهم و بصیرت او نگرفت و به آگاهی بیشتر او حمل نکرد، همانگونه که قرآن می‌فرماید: فوق کل ذی علم علیم.

باید بنگریم که معنای غیب گویی حضرت عیسیٰ ﷺ که قرآن از آن حکایت می‌کند چیست؟ قرآن در آیه ۴۹ سوره آل عمران از حضرت عیسیٰ ﷺ چنین نقل قول می‌کند:

وَأْتَيْنُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ*

و از آنچه می‌خورید و در خانه های تان ذخیره می‌کنید شما را آگاه می‌سازم، در این نشانه ایست برای تان اگر باور کننده اید.

در این رابطه نکات آتی را باید در نظر داشته باشیم:

۱- پیامبران را در رابطه با خیلی از قضایا نمی‌توان با غیر پیامبران قیاس کرد، و حکم مختص به آنان را در مورد دیگران تطبیق نمود.

۲- خارق العاده ها و معجزات پیامبران ﷺ را نباید عام گرفت و برای غیر پیامبران ثابت کرد.

۳- آنچه به پیامبران از طریق وحی القاء می‌شود، نباید با علم ذاتی پیامبران خلط گردد و نباید به معنای علم غیب پیامبران گرفته شود. آنچه از طریق وحی به آنان گفته شده است به پیروان خود نیز ابلاغ کرده اند و از این علم غیب آنان را مطلع ساخته اند.

۴- مورد مذکور، در زمره معجزات حضرت عیسیٰ ﷺ، چون زنده کردن مرده ها، دمیدن روح در کالبد پرنده که از گل می‌ساخت، شفا بخشیدن به پسر و کور مادرزاد و ... آمده است، معجزه، پدیده فوق عادت و غیر معمولیست که عمومیت بخشیدن به آن نادرست است.

۵- چنین مواردی را باید در روشنائی سایر آیات توضیح کرد و نباید تعبیری از آن صورت گیرد که با آیات روشن و واضح دیگری تصادم کند.

۶- آیه ۵۰ سوره الانعام که نفی علم غیب از پیامبران ﷺ و متابعت از وحی، در آن

توأم و یکی بی دیگری ذکر شده است، این مطلب را توضیح می‌کند که اگر پیامبر (ص) از طریق وحی درباره غیب صحبت کرد، نباید آنرا بمعنای علم غیب او گرفت.

توضیح این مطلب نیز ضروری است که بی بردن به شیء غیبی از آثار آن و حکم به موجودیت آن با استناد به دلایل عقلی نباید با علم غیب اشتباه شود.

همچنان الهام، رؤیا و فراستی که نتیجه تقوی و ایمان است و در روشنائی آن انسان به حقایق غیر مشهود و حوادث احتمالی آینده بی می‌برد و وقوع آنرا حدس می‌زند، نباید بمعنای علم غیب گرفته شود.

اگر بخواهیم فرق میان اینها را با يك مثالی توضیح کنیم باید بگوئیم:

شما با عده بی از دوستان تان در اطاقی نشستید، آنچه در بیرون می‌گذرد از نظر شما کاملاً پنهان است، یکی از دوستان تان ادعا می‌کند که همین اکنون سه تن از دوستان ما قسیم، بعد نسیم و بعد حکیم یکی بی دیگری وارد اطاق خواهند شد. دیگری بیرون می‌رود، از آثار گامهای سه نفری که از پهلوی خانه گذشته اند حدس می‌زند که اینها ظاهر، طاهر و قاهر بوده که احتمالاً نیم ساعت قبل از اینجا گذشته اند و شاید اکنون به فلان منطقه رسیده اند.

اولی غیب گفته است، حرفش قابل باور کردن نیست، اگر چنین اتفاقی بیفتد حتماً نیرنگی در کار بوده، دومی صاحب فراست است، از آثار گامهای سه نفر حدس زده، قضاوتی کرده که هر قدر فراست و مهارتش بیشتر باشد احتمال تحقق ادعا و حدسش بیشتر خواهد بود.

کار مرد اولی غیب گوئی و مردود است، از دومی استنباط و استدلال است و جانز و قابل قدر. قرآن در رابطه با بصیرت و فراستی که در نتیجه تقوی برای انسان حاصل می‌شود، می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ *

الانفال: ۲۹

الجن _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوی پیشه کنید (خدا) برای تان فرقان فراهم می‌کند، و بدی های تان را می‌زداید و شما را می‌آمرد و خدا دارای فضل بزرگ است.

یعنی تقوی به شما فراست و بصیرتی می‌بخشد که با آن بتوانید به آسانی میان حق و باطل، خوب و بد، مفید و مضر و دوست و دشمن فرق بگذارید، در هر فرصتی فیصله مناسبی صادر کنید و تصمیم معقولی اتخاذ نمائید. درك عمیق، نظر وسیع، فهم مسائل پیچیده، پی‌بردن به قضایایی که افراد بادي الرأی و دارای نظر سطحی از درك آن عاجز اند، نتیجه تقواست. پیامبر 11 می‌فرماید: از فراست مؤمن حذر کنید که او با نور ایمان می‌بیند. مؤمن کیس و زرنگ می‌باشد.

آنچه را مؤمن با کیاست و فراست خود درمی‌یابد، از طریق الهام به او تفهیم می‌شود و با رؤیا های صادق خود درك می‌کند، غیر از علم غیب است، ایندو را نباید با هم اشتباه کرد.

باید ببینیم که چه کسانی چنین ادعایی می‌کنند؟ آیا ممکن است کسی که از قرآن خدا آگاه باشد چنین ادعایی بکند؟ آیا امکان دارد انسان موحد و خدا پرستی که به قرآن ایمان دارد، خدایش را می‌شناسد و از حدود استعداد های انسان آگاه است کسی را در علم غیب شریک خدا بسازد؟

اساساً کسانی به این بی‌باکی متوسل می‌شوند که مردم را بجای عبادت خدا به بندگی خود و انسانی چون خود دعوت می‌کنند، به مردم جاهل و بی‌خبر از حقیقت دین می‌گویند: بیائید دست و دامن این آقا را بگیرید، به آستانه او سربندگی خم کنید، شما را به اسرار غیب آگاه می‌سازد، از ضرری که متوجه شماست، و شما از آن آگاهی ندارید او اطلاع دارد، مانع می‌شود و ضرر را دفع می‌کند، شما را حمایت می‌کند، او می‌داند با چه سرنوشتی مواجه می‌شوید، اگر دامن او را بگیرید و به درگاه او پناه برید، سرنوشت شما را تغییر می‌دهد، مقدرات شما را دگرگون می‌سازد، در هر جایی باشید به دادتان می‌رسد، فریادهای تانرا می‌شنود و به کمک شما می‌شتابد... همه این تصورات، واهی و

شرك آلود است، با مبانی اسلام و خداپرستی تصادم می‌کند، جز خدا نه عالم الغیبی وجود دارد، نه فریادرسی، نه مشکل کشایی، نه شنونده دعا و اجابت کننده مناجات ها، نه تغییر دهنده تقدیر و نه دگرگون کننده سرنوشت، نه دفع کننده زیان و نه رساننده سود.

پیامبر ۱) چه خوب می‌فرماید:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ حَدَّثَهُ أَنَّهُ رَكِبَ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا غُلَامُ إِنِّي مُعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ أَحْفَظُ اللَّهُ يَحْفَظُكَ أَحْفَظُ اللَّهُ تَجِدُهُ تُجَاهَكَ وَإِذَا سَأَلْتَ فَلْتَسْأَلِ اللَّهُ وَإِذَا اسْتَعْنَتْ فَاسْتَعْنِي بِاللَّهِ وَاعْلَمْ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ أَنْ يَنْفَعُوكَ لَمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ وَلَوْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ أَنْ يَضُرُّوكَ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ رُفِعَتْ الْأَقْدَامُ وَجَفَّتِ الصُّحُفُ

رواه الترمذی وقال: حديث حسن صحيح

از حضرت ابن عباس τ روایت است که روزی در ردیف پیامبر (ع) بودم، که بمن گفت: ای جوان! کلماتی را بتو می‌آموزم، حقوق خدا را نگهدار تا خدا حفظت کند، نگهدار حقوق الهی باش تا خدا (و نصرتش) را پیش رویت بیایی، اگر سؤال می‌کردی از خدا سؤال کن، اگر کمک می‌خواستی از خدا استعانت بجو و بدان که اگر همه مردم دنیا جمع شوند تا منفعتی بتو برسانند، نتوانند مگر بهمان مقداری که خدا برایت نوشته است، و اگر همه مردم یکجا شوند و بخواهند زیانی بتو برسانند، نتوانند مگر بهمان حدی که خدا علیه تو نوشته است، قلم ها برداشته شده و صحیفه ها خشک شده.

یعنی کتاب مقدرات برچیده شده نه چیزی در آن افزود می‌شود و نه کاسته، قلمی که سرنوشت انسانرا رقم می‌زد خشکیده و از نوشتن باز ایستاده.

با توجه به سوء استفاده ای که اهل غرض از این تصور و ذهنیت کج بعمل می‌آرند و باعث فریب مردم و بدام کشیدن شان می‌شوند، قرآن با این همه تأکید بر نفی

الجن _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

علم غیب برای ما سوی الله ترکیز دارد و به پیامبرش هدایت می‌دهد تا مکرراً بگوید که علم غیب ندارد.

آیا خدا شریکی در تدبیر امور دارد؟

در نتیجه فاصله از قرآن، عقایدی میان مردم شیوع یافته که با مبادی نخستین اسلام شدیداً تصادم می‌کند، عقایدی که قرآن آنرا منافی توحید و یکتا پرستی و مایه شرک می‌شمارد، و بحث های مفصلی برای نفی آن نموده است.

یکی از این انحرافات اعتقادی "شرك در ربوبیت" است، به این معنی که کسی در اداره هستی و تدبیر امور آن، دیگری را با خدا شريك پنداشته و معتقد باشد که خدا به تنهایی و بدون اشتراك دیگری به تدبیر امور هستی پرداخته بلکه کارها را با "ذوات" دیگری تقسیم کرده، برخی را در اختیار خود گرفته و برخی را به دیگران سپرده، تا آنان به هر نحویکه خواسته اند در آن تصرف کنند!!

اینها یا گمان می‌کنند که خدا پس از آفرینش عالم و وضع سنن و ضوابط در آن، هستی را بحال خود گذاشته، امور آن بطور خود کار، مطابق به مقدرات الهی و طبق سنن و ضوابط وضع شده انجام می‌یابد، خدا در آن مداخله ای نمی‌کند و ضرورتی به چنین مداخله ای احساس نمی‌شود.

و یا گمان می‌کنند که خدا چون حکمرانان دنیا، برای اداره امور ملك خود، هر بخشی را به کسی سپرده، "تصرف" در امور این بخش را بطور کامل به او مفوض کرده و او را "قیم" و "متصرف" آن پذیرفته است. حال اگر کسی در این بخش ها با مشکلی برخورد و خواهان انجام کاری و نیازمند مساعدت دیگری شد، باید به "متصرف"، "قیم" و "وصی" مباشر این بخش رجوع کند، از آن استمداد بجوید و مشکلتش را حل نماید! گویا قبل از رجوع به خدا، لازم است به آستانه متصرفین دیگری رجوع کند، یا توسط آنان به رفع نیازمندی ها بپردازد و یا با حفظ مراتب و پله به پله به درگاه خدا رجوع نماید.

اگر مأمورین "ملك خدا" و وصی و قیمی که وی انتخاب کرده است، قادر به حل مشکلات تو و رسیدگی به داد و فریاد تو باشند، دیگر چه لزومی دارد که از حد خود

پا فراتر گذاشته، بدون مراعات "تسلسل" و احترام به "مراتب" مستقیماً به خدا مراجعه کنی!!؟ باید پذیری که دربار خدا را درگاه و دربانانیت که بروی هر کسی درش را نمی‌گشایند، برای رسیدن به این درگاه، به "صله و وسیله ای" و "به سفارشگر" و "واسطه ای" ضرورت است. سفارشگران را بشناسید، دست و دامن شانرا بگیرید، تا این درگاه بروی تان کشوده شود و به این بارگاه راه یابید!!

بیابید بنگریم قرآن درین رابطه چه می‌فرماید، به این آیات توجه کنید:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ *

یونس: ۳

یقیناً پروردگار شما همانست که آسمانها و زمین را درشش روزی (شش مرحله ای) آفرید، سپس بر عرش استوی کرد، به تدبیر امور می‌پردازد، هیچ سفارشگری نباشد مگر به اذن او، این است پروردگار تان که باید عبادتش کنید، آیا پند نمی‌پذیرید؟

این آیه مطالب مهم آتی را بازگو می‌کند:

الف: خدا زمین و آسمان را در شش مرحله تکوینی خلق کرد.

ب: بعد از آفرینش آسمانها و زمین، آنرا مهمل و بحال خود نگذاشت بلکه بر عرشی که آسمانها و زمین را زیر بال خود گرفته بعنوان مالک و حاکم و فرمانروای هستی، استوی کرد.

ج: تدبیر همهء امور این هستی پهناور را خود در اختیار گرفت.

د: هیچ کسی توان سفارش و شفاعت بدون اذن و اجازه او را در برابر وی ۴ ندارد، او چون حکمرانان دنیا نیست که به سفارش سفارشگری و شفاعت شفיעی نیازمند باشد، دیگری مظلومی را به او معرفی کند و درباره شایستگی کسی به او معلومات بدهد و میان او و بنده اش واسطه شود.

هـ: پروردگاری که باید تنها او را عبادت کنید و از او استمداد بجوئید دارای این

صفات است:

آفریدگار هستی است، پروردگار تو و همه عالم است، بر عرش استوی نموده و مالك الملك و فرمانروای عالم است، تدبیر همه امور هستی را در اختیار دارد، میان تو و او به واسطه و وسیله و شفیع و سفارشگری ضرورت نیست.

و این درس باید مایه عبرت تو باشد و در روشنایی آن باید راه را از بیراهه بازشناسی و از رجوع به بارگاه دیگری جز خدا باز آیی.

در آیه دیگری چنین می‌خوانیم:

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ*

یونس: ۳۱

بگو: چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد، و چه کسی مالك این گوشها و چشمهای (شماست که به اراده او برای تان کار می‌کند)؟ و چه کسی زنده را از مرده بیرون می‌آرد و مرده را از زنده؟ و چه کسی به تدبیر امور می‌پردازد؟ حتماً بگویند: الله، آیا با وجود آن نمی‌پرهیزید؟

مطالب مهم و اساسی که این آیه احتوا کرده است از این قرار است:

الف: فقط خداست که انتظام رزق و روزی شما را گرفته است، اگر از آسمان باران می‌بارد، و اشعه آفتاب بر زمین می‌تابد و از زمین دانه و میوه می‌روید و در آغوش خود آب آشامیدنی برای تان ذخیره می‌کند و بدین ترتیب اسباب رزق و روزی تانرا فراهم می‌کند بگوئید: کسی را سراغ دارید که در این کارها با خدا شریک باشد؟

ب: چه کسی مالك اصلی گوشها و چشمهای شماست؟ چه کسی آنرا به شما عنایت کرده است؟ و به اراده چه کسی در خدمت شما اند و شما را هدایت و رهنمایی می‌کنند؟ اگر آنرا از شما بگیری، کسی را سراغ دارید که دوباره بشما برگرداند؟

ج: آیا در همه این هستی پنهان، می‌توانید کسی را جز خدا نشاندهی کنید که زنده را از مرده بیرون آرد و مرده را از زنده؟ فیصله مرگ و زندگی را چه کسی صادر می‌کند؟ به حکم چه کسی خاک مرده به شکل میوه و دانه درمی‌آید و در وجود حیوان

و انسان، نطفه موجود زنده از آن ساخته می‌شود؟

د: در این کائنات وسیع و گسترده که در وجب و جنبش حرکت است، جنب و جوش است، میل بسوی ارتقا و کمال است، نظم و هماهنگی است، حسن و زیبایی است، چیزی از نیست می‌آغازد، نمو می‌کند، بسوی کمال پیش می‌رود، به حد ثابتی از رشد می‌رسد، زوالش آغاز می‌گردد، بمرگ محکوم می‌شود و جایش را به دیگری تخلیه می‌کند، چه کسی همه این امور را اداره و تنظیم می‌کند؟ آیا چاره ای جز این داریم که اعتراف کنیم: تدبیر همه امور هستی فقط در دست خداست؟

قرآن چه خوب می‌فرماید:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَفْعَلُ مِثْلَ ذَلِكَ مِّنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ *
الروم: ٤٠

خدا همانست که شما را بیافرید، بعد به شما روزی داد، سپس شما را می‌میراند بعد شما را زنده می‌کند، آیا از شرکای تان کسی هست که چیزی از اینها را بکند، پاکیزست خدا را و برتر است از آنچه شریک می‌گیرند.

یعنی در کار آفرینش شما، رزق و روزی به شما، مرگ و زندگی شما، هیچ چیزی و هیچ کسی با خدا شریک نیست، خدا از چنین عیبی منزّه است و برتر از آن است که در این امور کسی را شریک خود بگیرد.

قرآن در آیه دیگری چنانچه خلقت را مختص به خدا می‌شمارد و اشتراك ما سوی الله را در آن قطعاً نفی می‌کند امر و تدبیر امور را نیز مختص به خدا شمرده و شرکت دیگری را در آن مردود می‌شمارد: آنجا که می‌فرماید:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ *

الاعراف: ٥٤

یقیناً پروردگار شما همان الهیست که آسمانها و زمین را در شش روزی (شش مرحله

تکوین) خلق کرد، سپس بر عرش استوی کرد، شب را بر روز می‌پوشاند، یکی دیگری را با شتاب می‌جوید و آفتاب و مهتاب و ستارگان بحکم او مسخراند، آگاه باش که "آفرینش" و "امر" او راست، با برکت است خدا پروردگار عالمیان.

برای نفی نقش ما سوی الله در "آفرینش" و "امر" چنین می‌فرماید:

يَأْيَهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفْزِدُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ * مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ *

الحج: ۷۳ — ۷۴

هان ای مردم مثالی گفته می‌شود به آن گوش فرا دهید: یقیناً "آنچه" را جز خدا "به کمک" می‌طلبید، هرگز مگسی را "آفریده" نتوانند، و اگر مگس چیزی را از آنان بریاید از آن بازستانده نتوانند، طالب و مطلوب ناتوان شد، خدا را چنانچه شایسته اوست، نشناخته اند، یقیناً که خدا توانای غالب است.

یعنی هر چه را جز خدا به کمک بطلبید (چه در آسمان باشد چه در زمین، انسان باشد یا فرشته، زنده باشد یا مرده) نمی‌توانند حشره حقیری را "خلق" کنند و اگر این حشره حقیر چیزی را از آنان بر باید قادر به نجات آن نخواهند بود!! نه چیزی را میتوانند "خلق" کنند و نه "چیزی" را می‌توانند نجات دهند.

در این معامله طالب و مطلوب هر دو ضعیف اند، مطلوب ضعیف است برای آنکه نه توان (خلق) چیزی را دارد و نه قدرت "حکمرانی" بر چیزی را و طالب ضعیف است که بر چنین متکای ناتوان و ضعیفی تکیه کرد و از آن استمداد جست!!

نخستین درس قرآن، طی اولین آیه این کتاب الهی، بر این نکته تأکید دارد که:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *

تمامی ستایش‌ها برای خدا پروردگار عالمیان است.

یعنی این عالم "پروردگاری" دارد که پرورش و ربوبیت آنرا در اختیار داشته، حفظ

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الجن

و نگهداری هر جزء این هستی و تدبیر امور آنرا بعهدہ دارد و بعنوان "رب" یعنی "پروردگار" در آن تصرف می کند.

تعطیل ربوبیت خدا و اعتقاد به اینکه خدا این هستی را آفرید، سپس اداره امور آنرا بدوش سنن و ضوابط حاکم بر هستی گذاشت، و شرک در ربوبیت و اعتقاد به اینکه خدا در اداره امور هستی، شریک و همتایی دارد، هر دو با مبادی اساسی قرآن تصادم می کند.

معلوم نیست کسانیکه مرتکب چنین شرکی می شوند، صدها آیه صریح قرآن را که بر توحید ربوبیت تأکید دارد و خدا را متصرف یگانه امور معرفی می کند، چه تأویلی دارند و چگونه از آن طفره می روند؟

درباره این آیات چه می گویند:

وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ * الحج: ۴۱

عاقبت امور متعلق به خداست.

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ * البقره: ۲۱۰

کارها بسوی خدا بر می گردد.

أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ * الشوری: ۵۳

آگاه باش که همهء امور بسوی خدا باز می گردد.

قُلْ إِنْ الْأُمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ آل عمران: ۱۵۴

بگو: یقیناً که (امر) همه از آن خداست.

در صورتیکه قرآن به پیامبر ﷺ می فرماید که هیچ چیزی از کار در اختیار تو نیست، اگر خدا توبه کسی را می پذیرد و اگر تعذیبش می کند، بخدا مربوط است، نه به تو ارتباطی دارد و نه به کسی دیگری، بمن بگوئید حکم درباره دیگران و اشخاص عادی چه خواهد بود؟

قرآن به پیامبر ﷺ می فرماید:

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ *

آل عمران: ۱۲۸

چیزی از "امور" بتو تعلق ندارد، یا توبه شانرا می‌پذیرد و یا بنابر آنکه ظالم اند تعذیب شان می‌کند.

قرآن برای نفی دوگانگی در ربوبیت به این حجت قاطع استدلال می‌کند که: اگر در زمین و آسمان جز خدای واحد آله دیگری می‌بودند کار زمین و آسمان به تباهی می‌کشید، زیرا هر یکی از آله به نحو دلخواه خود به اداره امور می‌پرداخت، اختلاف آراء و عزائم و گونا گونی در اجراءات و تصرفات به تصادم حتمی منتج می‌گردید و اختلال در نظام کائنات را باعث می‌شد. وجود نظم و هماهنگی در هستی ثابت می‌کند که تدبیر امور هستی در اختیار مرجع واحدیست نه مراجع متعدد.

با عظمت ترین آیه قرآن (آیه الکرسی)، در رابطه به اینکه خدا قیوم و مدبر امور هستی است، قوام همه چیز از اوست، لحظه ای از اداره کائنات غافل نمی‌شود، مالک همه چیز آسمانها و زمین است، احدی بدون اذن او نمی‌تواند در برابرش سفارشی بکند، بر همه چیز پیدا و پنهان علم دارد، علم دیگران نیز عطیه اوست، به اذن او به چیزی پی می‌برند و از حقیقی آگاه می‌شوند، کرسی اقتدار و حکمروایی او بر همه آسمانها و زمین احاطه کرده، همه چیز را زیر بال خود گرفته است، نگهداری و حفاظت این عالم پهناور، موجب خستگی و ماندگی او نمی‌شود. چنین می‌فرماید:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ *

البقره: ۲۵۵

خدا (ذاتیست) که معبود دیگری جز او نیست، زنده قوام دهنده، نه پینکی او را فراگیرد و نه خواب، او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است، کیست آنکه نزدش سفارشی کند، مگر به اذن او، هرچه در پیشرو و ورای آنانست علم

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الجن

دارد، و به چیزی از علم او احاطه نکنند مگر به آنچه او بخواهد، کرسی قدرت و سلطه اش بر آسمانها و زمین فرا گیر شده است و نگهداری آنها مانده اش نکند و او برتر سترگ است.

برای نفی تعطیل کلی و جزئی ربوبیت و اثبات اینکه خدا بطور مستمر و دوامدار و بدون يك لحظه تعطل به اداره و تدبیر امور هستی می پردازد و همه چیز عالم برای رفع نیازمندیها و حوایج شان به سوی او سبحانه و تعالی رجوع می کنند و او به رفع نیازمندی های شان می پردازد، می فرماید:

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ

الرحمن: ۲۹

هر چه در آسمانها و زمین است به (بارگاه) او سؤال می کنند، هر لحظه ای در کاریست.

این آیات و ده ها نمونه دیگر آن برای این ادعا کافیهست که بگوئیم: هر کی در تدبیر و اداره امور هستی شریکی برای خدا قائل شود کتاب خدا را تکذیب نموده و در پرتگاه شرك سقوط کرده است.

المزمل

معرفی سوره:

نام این سوره "المزمل: خویشتن در جامه پیچانده" است و شامل بیست آیه بوده، متن سوره بوضوح نشان می‌دهد که بخش اول سوره تا آیه ۱۹ در مکه و در شرایطی نازل شده که دعوت پیامبر(ص) قوت گرفته، دامنه دعوت گسترش یافته، مصروفیت های روزمره او را افزایش بخشیده، دشمن احساس خطر کرده، به آزار و اذیت پیامبر(ص) و یارانش پرداخته، مصروفیتهای شاق و دشوار از يك سو و مخالفت های شدید و روزافزون دشمن از سوی دیگری، از اوتقاضا دارد تا صبر و شکیبایی بیشتر بخرج داده، رابطه اش را با خدا استوار تر سازد، با شب خیزی‌ها، تلاوت قرآن در دل شب، و ذکر نام خدا بر قوت قلب خود بیفزاید و عزم و اراده اش را راسختر سازد.

بخش دوم سوره که آیه طویل آخری را احتوا می‌کند در مدینه منوره و در مرحله قبل از آغاز جهاد مسلحانه نازل شده.

بخش اول سوره شامل این نکات اساسی است:

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ المزمّل

الف: به پیامبر(ص) دستور می‌دهد که بموازات افزایش در مصروفیت های داعیانه روزمره اش باید از "خواب" شبانه اش بکاهد، قسمتی از شب را به نماز و تلاوت قرآن اختصاص دهد، نیمی از شب و احياناً کمتر و یا بیشتر از آن را بجای خواب، در نماز و تلاوت سپری کند.

ب: شب خیزی ها، و تلاوت قرآن در فضای آرام و خاموش شب او را برای حمل بار گران رسالت و دریافت پیام های سنگین الهی آماده می‌سازد، در افراد "شب خیز" استعداد درك و فهم کلام سنگین و توانمندی افاده دقیق ما فی الضمیر و بیان مطلب به شیوه استوار و متین رشد می‌کند و به کمال می‌رسد.

ج: روز و مصروفیت های آن و ازدحام و سر و صدا و صحنه های گوناگون آن، دل و دماغ و گوش و چشم انسان را بخود مصروف می‌کند و مجال تفکر در قضایای مهم و عمیق را از انسان سلب می‌نماید.

د: به پیامبر(ص) دستور می‌دهد که اشتغال در مصروفیت های روز را با شب خیزی ها و راز و نیاز با خدا در خلوت شب و ذکر و تلاوت جبران کند، و خدا، پروردگار مشرق و مغرب را که الهی جز او نیست، شب و روز به اراده او می‌آیند و مهار حوادث در اختیار اوست، وکیل و کارساز خود بگیرد و به هیچ چیزی جز خدا دل نبندد.

هـ: در برابر تبلیغات دشمن و آزار و اذیتش صابر و شکبیا باشد، و به شیوه نیکو و اسلوب شایسته و زیبا از آنان قطع رابطه کند.

و: آنانکه او را تکذیب می‌کنند، و ثروت و قدرت شان آنانرا به مخالفت پیامبر(ص) و تکذیب دعوتش واداشته است، کارشانرا به خدا مفوض کند و اندکی به آنان مهلت بدهد، و مطمئن باشد که خداوند حسیب جزای مناسب شرارت های آنانرا حتماً می‌دهد.

ز: برای این مکذبین صاحب نعمت، نزد خدای حسیب، عذابهای عبرتناك است و شعله های آتش جهنم و غذای گلوگیر و عذاب دردناك.

ح: این عذاب های گوناگون در روزی به سراغ شان می‌رسد که کوه ها و زمین

المزمل _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

در آن به شدت می‌جنبند و چنان بهم کوبیده می‌شوند که به تل ریگ تبدیل می‌گردند.
ط: انجام سرکشی‌ها و عصیان تانرا در آئینه داستان عبرتناك فرعون مشاهده کنید، خداوند بسوی او پیامبری فرستاد، ولی او عصیان کرد و خداوند او را شدیداً مجازات نمود و تازیانه عذاب شدید الهی یکی پی دیگری چون باران تند و تیز بر فرق او فرود آمد.

بسوی شما نیز پیام آور گواه و شاهدهی فرستادیم، مبادا با او چون فرعون برخورد کنید و با سرنوشت او مواجه شوید.

ی: اگر راه کفر اختیار کنید، چگونه از عذاب شدید روز بزرگ و هیبتناك رستاخیز که رعب و هیبت آن کودکان را پیر کند، در امان خواهید ماند و با چه تدبیری خود را از عذاب آنروز حفظ خواهید کرد، روزیکه از هیبت و سنگینی آن آسمان می‌شگافد، این وعده محتوم الهی حتماً تحقق می‌یابد.

ک: از این هشدار و تذکر مایه بگیرید، و با خواست خود راهی را انتخاب کنید که به خدا می‌انجامد و شما را بسوی پروردگارتان جلو می‌برد.

در بخش دوم سوره که چندین سال بعد از بخش اول نازل شده نکات اساسی ذیل را می‌یابیم:

الف: پیامبر(ص) مطابق این دستور الهی، گاه دو سوم شب، گاه نصف شب و گاهی يك سوم شب را در قیام لیل و تلاوت قرآن سپری می‌کرد.

ب: عده ای از یاران پیامبر(ص) نیز به این سنت عمل کرده و قسمتی از شب را به قیام و تلاوت اختصاص داده اند.

ج: اکنون و در روزهای نزول این بخش سوره مسلمانان در وضعیتی قرار دارند که تخفیف در شب خیزی‌ها اشکالی را باعث نمی‌شود، این تخفیف یا برای آن است که مصروفیت‌های مسلمانان در کار دعوت و مبارزه ابعاد گسترده ای کسب کرده، و یا برای آنکه اکنون به پختگی بیشتر رسیده اند و در اجتماعی بسر می‌برند که دارای محیط نظیف و فضای شفاف است، محیطی که عوامل خیر در آن فعال و نشیط است و عوامل

شر و فساد در آن سرکوب شده، درچنین محیط سالم اگر در سنت شبخیزی ها برای خودسازی تخفیفی بعمل می آید اشکالی ندارد، در محیط کثیف و شرک آلود قبلی، که در هر سوی آن عوامل شر فعال بود و همه چیز انسانرا بسوی گناه دعوت می کرد و به عصیان و فساد فرامی خواند، اهتمام به خودسازی اهمیت بیشتر داشت و لازم بود توجه بیشتری به آن صورت گیرد و زمان بیشتری به آن اختصاص یابد.

د: اکنون می توانند در این برنامه تعدیل بعمل آرند، زمان قیام لیل را کوتاه تر بگیرند و تلاوت قرآن در آن را نیز به مقداری محدود کنند که برای آنان میسر و مقدور باشد.

هـ: تعداد زیادی از مسلمانان به این سنت التزام می ورزیدند، آنانکه به بیماری مبتلا می شدند، یا به سفر می رفتند و به تجارت می پرداختند و یا در سنگرهای گرم جهاد مصروف می بودند، التزام به این سنت بر آنان دشوار می گذشت، با این دستور از بارگران آنان کاسته شد و به تلاوت مقدار ممکن و میسر قرآن اکتفا صورت گرفت.

و: درکنار این شب خیزی های کوتاه و آسان، باید به اقامه نماز اهتمام جدی مبذول دارند، زکات مال شانرا ادا نموده و در راه خدا انفاق کنند و مطمئن باشند که هرچه را برای حصول رضای خدا خرج کنند و از انفاق خود طمع پاداش از احدی جز خدا نداشته باشند، خداوند شکور آنها چون قرضی بر ذمه خود می خواند، پاداش آنها حتماً برمی گرداند و بهیچ صورتی نمی گذارد بهدر برود و ضایع شود. هرچه را نزد خدا به امانت بگذارید، برای تان بهتر است و مایه پاداش بزرگ.

ز: همواره از پروردگار آموزنده مهربان آمرزش بخواهید، شب خیزی ها، تلاوت قرآن در دل شب، اقامه نماز و ایثای زکات و قربانی در راه خدا نباید شما را از طلب آمرزش مستغنی سازد. در هر صورتی باید احساس کنید که خدا را به نحوی که سزاوار اوست نپرستیده اید و حق عبادت و بندگی اش را بوجه احسن ادا نکرده اید، مرتکب قصور و کوتاهی شده اید و محتاج آمرزشید.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱- هان ای جامه برخویشتن پیچیده.</p> <p>۲- قیام کن شب هنگام مگر اندکی.</p> <p>۳- نصفش را و یا از آن کم کن اندکی.</p> <p>۴- یا بر آن بفرزای و قرآن را بخوان، خوب واضح خواندن.</p> <p>۵- بی گمان که ما بزودی به تو القاء خواهیم کرد سخن گران.</p> <p>۶- بی تردید که "انسان شب خیز" در گام گذاشتن محکم تر باشد و در گفتار استوار تر.</p> <p>۷- یقیناً که ترا در روز مصروفیت هائیت طولانی.</p> <p>۸- و نام پروردگارت را یاد کن و قطع کن (علاقه ات را از همه) بسوی او، خوب قطع کردی.</p> <p>۹- پروردگار مشرق و مغرب که الهی جز او نیست، پس او را بگیر برای خودکارسازی.</p>	<p>يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نُصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا * وَأذْكُرُ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا * رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا *</p>
---	---

۱-۴: در این آیات پیامبر(ص) بنام "مزمل: جامه برخویشتن کشیده" مورد خطاب قرار گرفته، لفظ "مزمل" حالتی را افاده می کند که انسان چادر را بر خود می کشد و به خواب می رود. هرچند در این آیه خطاب متوجه پیامبر(ص) است، ولی بدلیل اینکه لفظ "مزمل" عام است، به هرکسی و هر مخاطب قرآن می تواند راجع باشد، اصحاب و یاران پیامبر(ص) همین مفهوم را از آیه گرفته اند و بهمین خاطر در شب خیزی ها پیامبر شانرا همراهی کرده اند، در آیه بیستم این سوره نشانه هایی را در جهت تأیید این رأی می یابیم: در آنجا می خوانیم که نه تنها پیامبر(ص) دوسوم شب، یا نصف آن و یا یک سوم شب را

قیام لیل داشتند بلکه همراهان او نیز به این سنت عمل می‌کردند، و در همان آیه می‌خوانیم که الآن برای همه تان عفو کرد و اجازه داد که تخفیفی در آن صورت گیرد و از آن مقداری را تلاوت کنید که برای تان سهل و میسر باشد. اگر خطاب در آیه اول بقیه مخاطبین را نیز احتوا نمی‌کرد باید در آیه بیستم بجای صیغه جمع "فتاب علیکم" صیغه مفرد "فتاب علیک" و بجای "فاقرءوا" لفظ "فاقرأ" می‌آمد.

چهار آیه اول سوره مطالب آتی را نیز در رابطه با "شب خیزی" و قیام لیل توضیح می‌دهد:

الف: شب‌ها بپاخیز، بیدار باش و آنرا در "قیام لیل" و نماز سپری کن، مگر اندکی از شب را، مبادا همه شب را جامه بر خود کشیده و در خواب بگذرانی، زمان خواب‌های طولانی سپری شده، دوران "جامه بر خود کشیدن" و غفلت از خود سازی و بی‌اعتنائی به جریانات جامعه نیست.

ب: نیمی از شب را بیدار باش، می‌توانی گاهی اندکی از آن بکاهی و گاهی اندکی بر آن بیفزایی.

ج: قرآن را در نهایت روشنی و فصاحت و با کمال تأمل و دقت تلاوت کن، مهمترین بخش "قیام لیل" تو باید تلاوت قرآن و تأمل در آن باشد.

هـ: در این آیه انگیزه "قیام لیل" و سر و رمزی که در "شب زنده داری" مضمّن است توضیح می‌شود: به این معنی که "شب خیزی‌ها" ترا برای درك "قول ثقیل: گفتار خیلی سنگین و گران" آماده می‌سازد. استعدادها و ظرفیت‌هایی که برای فهم درست و دقیق کلام ژرف، دارای ابعاد گسترده و پیچیده و سنگین، لازم است در نتیجه "شب خیزی‌ها" در آدمی رشد می‌یابد. مراد از "قول ثقیل" قرآن مجید است که محتوی و مفهوم آیات آن سنگین و ژرف است، وعده‌هایش گران، مسئولیت‌هایی که متوجه حال تو می‌سازد سترگ و عظیم، عمل به آن شاق و دشوار و پاداش آن بزرگ و وزین، مراد از القاء قرآن یا این است که تو ای پیامبر، با شب‌خیزی‌ها و تلاوت قرآن، برای دریافت بخش‌های سنگینتر آن آماده می‌شوی، این بخش‌های سنگین را بزودی بر تو نازل خواهیم کرد و یا اینکه با تلاوت قرآن در دل شب به معانی ژرف و مفاهیم عمیق آن پی

المزمل _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

می‌بری، و درهای اسرار و رموز قرآن را برویت می‌گشایم.

۶- دو ترجمه در باره لفظ "ناشئه" داریم و به موازات آن دو تفسیر برای این آیه:

الف: عده ای "ناشئه" را به معنای مصدری آن گرفته اند و آیه را این گونه ترجمه کرده اند: شب خیزی در پامال کردن محکم تر است و در گفتار استوار تر .

ب: عده ای "ناشئه" را به معنای اصلی آن (اسم فاعل) گرفته اند و ترجمه آیه از نظر آنان چنین است: انسان شب خیز در پامال کردن محکمتر است و در گفتار استوارتر.

به دو دلیل رأی دومی دقیقتر است:

يك: معنی اصلی لفظ "ناشئه" در آن مراعات شده. درست نیست که معنی اصلی لفظ را بی جهت کنار بگذاریم و معنی احتمالی آنرا اختیار کنیم.

دو: معنی مصدری این لفظ مفهوم واضح و روشنی را در آیه افاده نمی‌کند و با مراد آیه سازگار نمی‌افتد. کسانیکه این معنی را اختیار کرده اند در بیان مطلب آیه با اشکال رو برو شده اند و با تکلف توانسته اند تعبیر قابل فهمی از آن ارائه کنند، درحالیکه توجیه دومی کاملاً واضح و روشن است.

در رابطه با "اشد وَطْأً" نیز بنا بر همین اختلاف رأی چند تفسیر را داریم:

يك: شب خیزی کار دشواریست و بر نفس آدمی شاق می‌گذرد، نفس آدمی را مهار می‌کند و به انسان مجال می‌دهد که هوی و هوسش را پا مال کند.

همهء این حرف ها درست است، ولی الفاظ آیه این مفاهیم را افاده نمی‌کند، مگر با تکلف زیاد و با بکارگیری معانی غیر اصلی الفاظ.

دو: انسان "شب خیز" محکمتر پامال می‌کند، به کنه مطلب عمیقاً پی می‌برد، حقایق ژرف را خوبتر دریافت می‌دارد و محکمتر حفظ می‌کند، احاطه محکم بر گفته های ثقیل و سنگین برایش آسانتر است و در بیان آن رساتر، بهتر درك می‌کند و خوبتر و رساتر بیان می‌کند.

اگر آیه را در ارتباط با آیات قبل و بعدش به بررسی بگیریم بوضوح درك می‌کنیم

که تعبیر دومی دقیقتر است، چون در آیه قبلی بحث از القاء "قول ثقیل" است، این آیه توضیح می‌دهد که چرا شب برای تلاوت قرآن و دریافت "قول ثقیل" سازگارتر است؟ چه مزیتی در آن وجود دارد؟ و امتیاز آن نسبت به روز در چیست؟! در هنگام شب بهتر می‌توانی به گفتار ثقیل پی ببری و برآن احاطه کنی و به کنه و ژرفای آن برسی، و برای بیان دریافت ها و برداشت هایت الفاظ مناسبتر و جامعتری را دریابی. اگر به شب خیزی ها عادت کردی و در آن به تلاوت قرآن پرداختی به رموز و اسرار قرآن پی می‌بری، برداشت هایت را محکم به خاطر می‌سپاری، و برای بیان دقیق انتباهات و برداشت های عمیقت از قرآن، سخنور رسا خواهی شد.

شب خیزی چند امتیاز را دارد:

الف: فضا آرام و خاموش است، همه چیز به خواب رفته و همه جا را سکوت فراگرفته، نه صدای مزاحم می‌شود و اعصاب را مصروف می‌کند و نه دیده هایت بسوی صحنه های جالب و دیدنی کشانده می‌شود و ذهنت را بخود مشغول می‌کند، حواست فارغ و فرصت تمرکز ذهنی برایت میسر، با بیداری از خواب خستگی های دماغی ات مرفوع شده و برای اندیشیدن و تفکر مستعد و آماده است، در جریان روز دماغ انسان شدیداً مصروف بوده، صداهای گوناگونی را که در فضا پراکنده است مسلسل و حتی بدون آنکه انسان خود به آن متوجه باشد، اخذ می‌کند و مصروف تحلیل و تجزیه آن می‌شود، صحنه های گوناگون را از طریق چشم فلمبرداری می‌کند، به تجزیه و تحلیل رنگ آمیزی و خم و پیچ و فراز و نشیب آن می‌پردازد، به هضم غذا، و جذب و انتقال آن به سلول سلول وجود مصروف می‌شود، همهء حواسش فعال بوده و دماغ را به خود مشغول می‌کند، ولی در شب دماغ تو از اکثر این مصروفیت ها فارغ بوده، ترا در اندیشیدن و تفکر عمیق، می‌تواند یاری کند.

ب: شب خیزی های تو نشانه اخلاص و جدیت تو در کارهایی است که در پیش داری، احساس مسئولیت می‌کنی، مأموریت بزرگی را بعهده گرفته ای، قصد سفر شاق و طولانی و دشواری را داری، خدا را به کمک می‌طلبی، در خلوت شب با او به راز و نیاز می‌نشینی، می‌خواهی ترا رهنمائی کند و توفیق و عنایتش را شامل حال تو سازد، به اضطراب و پریشانی و تشویش ها و اندیشه های خاتمه ببخشد، راه رشد و هدایت را

المزمل _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

برویت بگشاید، در پای قرآن زانو زده ای و برای غور و دقت در اسرار و رموز آن دل شب را انتخاب کرده ای، نه خودنمایی و ریایی در کار است، و نه تلاوت های عادت گونه، سرسری و طوطی وار، بلکه تلاوتی که خواب را برایش ترك گفته ای، از بستر نرم و گرمت برخاسته ای، و حساس ترین و مناسبترین فرصت را برایش انتخاب کرده ای. خدای سمیع و علیم نیز فاصله ها را از میان برداشته، بسوی تو قریب آمده، از نزدیک ترین آسمان تو می فرماید:

آیا در دل تاریک شب کسی هست که خواهان آمرزش باشد تا بیامرزش؟ آیا توبه کننده ای هست که توبه اش را بپذیرم؟ آیا دعا کننده ای هست که دعایش را اجابت کنم؟

۷- این آیه دو مطلب را افاده می کند:

الف: در اثنای نزول این سوره پیامبر(ص) روزهای خیلی مصروف داشته، گسترش دامنه دعوت شدیداً او را بخود مشغول کرده بود.

ب: روز چنان است که هر انسانی به نحوی از انحاء در آن مشغول بوده، یا دست و پایش مصروف کار می باشد، یا دل و دماغ و چشم و گوشش، این مصروفیت ها نمی گذارد که انسان با خاطر آرام، فکر رسا و تمرکز لازم ذهنی به تفکر پردازد.

راه و روشی که پیامبر(ص) بسوی دعوت می کند به تفکر ضرورت دارد، رهرو این طریق باید جهت را آگاهانه انتخاب کند، هر گام را باید سنجیده بردارد، هر عملش باید آگاهانه و شعوری و هدفمندانه باشد، آنانکه می خواهند پیامبر(ص) را در این راه همراهی کنند و به نقش قدم او گام بگذارند، باید در زندگی خود حتماً لحظات تفکر و تعمق و غور داشته باشند.

قرآنی که زاد راه تو در سفر بسوی خدا و هادی و رهنما و مشعل فروزان تو در فراز و نشیب این راه طولانی و شاق است، به تعمق ضرورت دارد، هر کی می خواهد حامل این مشعل باشد و در روشنایی آن بسوی خدا حرکت کند، باید مناسبترین فرصت "دل شب" را برای تلاوت دقیق آن انتخاب کند. مصروفیت های طولانی روز نمی گذارد انسان قول ثقیل و سنگین قرآن را دقیقاً دریابد.

۸- ولی مصروفیت های روزانه نباید باعث آن شود که خدا را فراموش کنی، اگر در روز فرصت مناسب برای تلاوت قرآن، توأم با تعمق و تفکر را نمی یابی و لحظات فارغ شب را برای آن اختصاص داده ای، در جریان روز در کنار مصروفیت های روزانه باید هر لحظه ای بیاد خدا باشی.

منظور از "تبتل: انقطاع و بریدن" یا این است که در دل شب رابطه ات را با همه چیز و همه کس قطع کن و با کمال یکسویی مصروف یاد خدا و تلاوت قرآن باش. و یا مراد آن این است که طمع و توقع را از هر درگاه دیگری جز خدا قطع کن، به احدی جز خدا امیدی نداشته باش. اتکاء و اتکالت فقط برخدا باشد و انتظار و امیدت فقط از خدا.

۹- تبتل و بریدن بسوی خدایی که پروردگار تو و پروردگار مشرق و مغرب است، آنکه آفتاب به اراده او در روز طلوع می کند و در شب غروب، روز به اراده او می آید و شب به حکم او فرامی رسد، تمامی دگرگونی ها در هستی از سوی اوست، جز او اله و معبود دیگری وجود ندارد، باید او را کارساز خود بگیری و اتکاء و اتکالت فقط بر او باشد.

<p>۱۰: و بر آنچه می گویند شکیبایی کن، و آنانرا ترك كن ترك کردن نیکویی .</p> <p>۱۱- و بگذار مرا و تکذیب کنندگان صاحب نعمت را، و مهلت شان ده، اندکی.</p> <p>۱۲- بی گمان که نزد ما "عذاب" عبرتناک است و آتشین گودالی.</p> <p>۱۳- و طعام گلوگیری و عذاب دردناکی.</p> <p>۱۴- روزیکه زمین و کوه ها بجنبند، و کوه ها چون تپه هایی باشند از ریگ روی هم ریخته ای.</p> <p>۱۵: مائیم که بسوی تان پیامبری فرستادیم، شاهد</p>	<p>وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا * وَذُرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا * إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا * وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا * يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا * إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا</p>
--	--

<p>و گواهی بر شما، همانگونه که بسوی فرعون فرستاده بودیم پیامبری.</p> <p>۱۶: فرعون از آن پیامبر نافرمانی کرد، پس مؤاخذه اش کردیم مؤاخذه سختی.</p> <p>۱۷: اگر کفر بورزید، پس چگونه از روزی خود را ننگمیدارید که پسران را می سازد بسان پیر موسفیدی.</p> <p>۱۸: از "هیبت" آن روز آسمان می شگافد، و وعده اوست انجام شدن.</p> <p>۱۹: بی گمان این است یاددهانی ای، پس هر کی خواهد، اختیار کند بسوی پروردگارش راهی.</p>	<p>عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا * فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً * فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا * السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا * إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا *</p>
---	---

۱۰: عابد شب و مجاهد روز باش، نیمه شب را در نیایش سپری کن، در خلوت، بریده از همه، و روزها را در کشمکش، دعوت مردم بسوی خدا(ج) و مبارزه خستگی ناپذیر، با کمال بی اعتنائی به تبلیغات دشمن و با صبر و شکیبائی، تا آنکه میان آنان مصروف دعوت هستی، با صبر و شکیبائی عمل کن و زمانی که از آنان جدا می شوی باید به شیوه نیکو، با عزم عودت مجدد بسوی آنان و دعوت دوباره، آنانرا ترك بگویی. چون کسی از آنان جدا مشو که حوصله اش سر آمده، سینه اش تنگ شده، از نتایج دعوتش نا امید شده، با مخاطب خود چنان مقاطعه می کند که نه او قصد عودت مجدد بسوی مخاطب را دارد و نه از مخاطب انتظار توافق و همراهی با خود را، دعوتگر حکیم، پر امید، خستگی ناپذیر و شکیبا باش.

۱۱- در این آیه چند نکته حساس و ظریف جلب توجه می کند:

الف: تو باید این اندیشه را کاملاً کنار بگذاری که مخالفین تو و تکذیب کنندگان دعوت دلسوزانه تو از سر راه برداشته شوند و مورد مؤاخذه شدید الهی قرار گیرند، این کار با شأن تو نمی زیید، کار تو دعوت مردم و اصلاح آنان است، همواره باید به فکر

اصلاح آنان باشی، چه يك بار تكذيب كرد و رو برتافت، چه دو بار و چه ده ها بار، مسئولیت و مأموریت تو دعوت مردم بسوی خداست؛ صبر و شكیبايي بطور مستمر و خستگی ناپذیر، مجازات کسانی را که با دعوت تو به مخالفت می پردازند، به خدا مفوض کن، بگذار خداوند حسیب آنگونه که خود مناسب می داند با آنان معامله کند.

ب: مکذبین دعوت پیامبران، صاحبان نعمت در جامعه اند، آنانکه مناسبات حاکم بر جامعه ضامن رفاه و آسودگی آنان است، هر دگرگونی در جامعه را تهدید جدی برای منافع خود می شمارند، اگر با دعوت جدید به مخالفت می پردازند و اگر از مذهب کهنه و منحط جامعه خود به شدت دفاع می کنند و حامی سرسخت و آتشین وضع موجود در جامعه اند، برای آنست که این مذهب در خدمت آنان است، این مذهب وسیله تمدعه عوام شده و موجب تأمین رفاه و آسودگی صاحبان نعمت، این مذهب قربانی شدن مستضعفین جامعه را در پای مترفین و مستکبرین توجیه می کند، این وضع ثروتها و سرمایه ها را در اختیار آنان قرار داده، این گروه باید تلاش کند، مذهب عوض نشود، و این وضع تغییر نکند.

ج: دوران این گروه ستمگر پایان رسیده، بساط آنان بزودی جمع می شود، کمی صبر کن، آنانرا بحال خود واگذار تا به انجام شوم و محتوم خود رو برو شوند.

۱۲-۱۳: عذاب های عبرتناك دنیا و گودال آتشین دوزخ در اختیار ماست، فیصله عذاب در دنیا و آخرت را ما صادر می کنیم، مطمئن باش که در دنیا آنانرا چنان تعذیب خواهیم کرد که مایه عبرت دیگران شود، و در آخرت، آنانرا به گودال آتشین دوزخ فرومی اندازیم، غذای آنان برعکس غذای چرب و شیرین و گوارای دوران رفاه و آسودگی شان در دنیا خواهد بود، غذای گلوگیر، تلخ، خاردار و بدبو و عذاب شان نهایت دردناك و جان گداز.

۱۴- سلسله این تعذیب دردناك اخروی، روزی آغاز می شود که زمین و کوههایش چنان پارچه پارچه می شوند که به تل ریگ روی هم ریخته ای درمی آیند.

۱۵-۱۶: و چگونگی عذاب عبرتناك دنیوی شانرا در آئینه سرگذشت فرعون مشاهده کنند، ارسال پیامبر بسوی شما همانگونه است که بسوی فرعون پیامبری را

المزمل _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

فرستادیم، مخالفت شما با پیامبر (ص) نیز همانگونه است که فرعون به مخالفت موسی (ع) رفت، انجام مخالفت های شما نیز همانگونه خواهد بود که فرعون با آن مواجه شد، مؤاخذه شدید الهی.

قضاوت پیامبر را در مورد عملکرد های تان قضاوت نهائی بگیرید، همانگونه که در دادگاه حرف گواه و شاهد، حرف آخری محسوب می شود و با توجه به آن سرنوشت مجرم رقم می خورد، به هشدار های او بی اعتنایی نکنید، ارزیابی های او را در باره وضع موجود تان و در مورد افکار و کردار و اخلاق تان و نتایجی که بر آن مرتب می شود، چون شهادت و گواهی در محکمه عدل الهی تلقی کنید، اگر گفتار شما با گواهی این گواه الهی مغایرت داشت و با گفتار و کردارش سازگار نبود و بر آن صحنه نگذاشت، فیصله مجازات تان در محکمه الهی صادر می شود.

۱۷-۱۸: اگر راه کفر در پیش گرفتید و گمان کردید که با سرنوشت بد مواجه نخواهید شد، بگوئید که از عذاب رستاخیز چگونه نجات می یابید، از عذاب روزی که هیبت آن پسران خورد سالی را پیر موسفید می سازد و آسمان از هیبت آن می شگافد؟! چگونه از تحقق وعید محتوم الهی مانع می شوید؟!

این آیه نشان می دهد که مشقت و دشواری در پیری زودرس انسان و سفید شدن موهایش قبل از وقت اثر می گذارد.

آن روز چنان هولناک است که آسمان با این همه بزرگی و عظمتش در برابر آن تاب نیاورده، از هیبت آن می شگافد، بگو تو انسان ضعیف و ناتوان، در آن هنگامه هولناک چه حالتی خواهی داشت؟!

۱۹- باید بنگریم که در "هذه" اشاره به همهء مضامین سوره است یا به مجموع قرآن یا اشاره به قضیه بعثت پیامبر (ع) میان قریش و تشبیه آن به ارسال موسی (ع) بسوی فرعون و پایان عصیان و سرکشی فرعون که در آیات قبل از این توضیح شده است؟! از آنجا که لازم است ضمیر را به نزدیکترین مرجع برگردانیم باید "هذه" اشاره به همین قضیه داشته باشد، یعنی این يك تذکر و یاددهانی است، نمونه تاریخی عصیان از پیامبر خدا را در برابر تان مجسم می کند، تادر پرتو آن به انجام عصیان و مخالفت با پیامبر پی ببرید،

شما در انتخاب راه و روش تان مختارید، با پیامبر همراهی می‌کنید و بسوی خدا می‌روید و راه رفتن بسوی خدا را برمی‌گزینید و یا راه فرعون را اختیار می‌کنید و به سرنوشت شوم او مبتلا می‌شوید؟!*

<p>۲۰- بی‌گمان که پروردگارت می‌داند که تو و گروهی که با تو اند، نزدیک به دو سوم شب، یا نصف آن یا ثلث آنرا بپا می‌خیزید و خداوند، شب و روز را اندازه گیری می‌کند، دانسته است که هرگز نمی‌توانید آنرا احاطه کنید، پس شما را بخشید، پس اکنون آن مقداری از قرآن را تلاوت کنید که برای تان میسر است، دانسته است که برخی از شما حتماً بیمار خواهید شد، دیگران در جستجوی فضل الهی "و کسب روزی" به سفر خواهند رفت، و دیگران در راه خدا خواهند جنگید، پس مقدار میسر و آسانش را تلاوت کنید، و نماز برپا دارید، و زکات را ادا کنید و به خدا قرض دهید قرض حسنه، و هر کار خیری که برای خود از پیش می‌فرستید و آنرا نزد خدا حتماً می‌یابید، بهتر است و مایه پاداش بزرگتر، و از خدا آمرزش بطلبید که بی‌گمان خدا آمرزگار مهربان است.</p>	<p>إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَلَّنْ نَحْضُوهُ قَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ *</p>
--	--

۲۰- این آیه، که آخرین و طولانی ترین آیه این سوره است، چند نکته مهم را بازگو می‌کند:

الف: بخش جداگانه است، خیلی بعد تر از بخش اول نازل شده، در بخش قبلی

المزمل _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

دستور قیام لیل داده شده، و این بخش توضیح می‌دهد که آری شما به این دستور عمل کردید، گاهی نزدیک به دوثلث شب را و گاهی نصف شب و گاهی يك سوم شب را بیدار بوده اید. نه تنها از این رهگذر بخوبی هویدا است که این آیه مدت ها بعد از بخش اول نازل گردیده، بلکه طول آیه و اسلوب ادبی جداگانه ای که در هر دو بکار رفته نشان می‌دهد که زمان نزول آنها متفاوت است، آیات کوتاه بخش اول به سوره های دوران ابتدایی مکه شباهت دارد و طول آیه آخری به سوره های مدنی.

ب - دستور در آیات ابتدائی سوره را اصحاب پیامبر(ص) متوجه خود نیز دانسته اند، از این رو همه شان پیامبر(ص) را در شب خیزی‌ها همراهی کرده اند و به این سنت عمل نموده اند.

ج: از الفاظ "فتاب علیکم: شما را بخشید" فهمیده می‌شود که دستور قیام لیل لزومی و وجوبی بود و شامل هر مخاطب با ایمان قرآن، که اکنون تخفیفی در آن بعمل آمده و آنرا به اندازه مقذور و میسور پائین آورده.

د: چند دلیل را برای این تخفیف توضیح می‌دهد:

يك: دامنه دعوت گسترش یافته، پیر و جوان و سالم و بیمار را فراگرفته، وجود ضعفا و بیماران ایجاب می‌کند که در این حکم هم از لحاظ مقدار و هم از لحاظ حکم تخفیف صورت گیرد.

دو: وضع کنونی شما در مدینه مثل دوران محصور مکه نیست که نمی‌توانستید آزادانه سفر کنید، به تجارت بپردازید و در جستجوی رزق و روزی حلال از سرزمینی به سرزمینی سفر کنید. اکنون عده ای به سفر خواهند رفت، در این تخفیف مشکلات آنان نیز مراعات شده.

سه: حال به جنگ ها و ادار می‌شوید، عده ای از شما در راه خدا به سنگر خواهند رفت، پابندی به قیام لیل بر سنگرداران شاق می‌گذرد. برای مراعات خاطر آنان این تخفیف بعمل آمده.

هـ: اشاره به گروه مقاتل و جنگجویان راه خدا صریحاً نشان می‌دهد که این بخش سوره در مدینه نازل شده، بحث در باره "قتال في سبيل الله" از خصوصیات سوره های

مدنی است، از فحوای کلام فهمیده می‌شود که این آیه بعد از اذن قتال و قبل از شروع عملی قتال و آغاز جنگ نازل گردیده.

با توجه به این معاذیر مقدار شبخیزی های تان را به ظروف و شرایط شما و انتخاب شما گذاشته، تا آنجا که برای تان مقدر و میسر باشد و بر شما شاق نگذرد، قرآن را تلاوت کنید.

و: در کنار تلاوت شبانه، نمازهای پنجگانه تانرا برپا دارید، زکات مال تانرا تأدیه کنید، و علاوه بر زکات از دارایی تان در راه خدا انفاق نمائید، این انفاق را اگر شائبه ای از ریا، خود نمایی و خود غرضی آلوده نسازد، خداوند چون قرض بر ذمه خود می‌گیرد، و حتماً چندین برابر آنرا بشما برمی‌گرداند و همه را نزد خدا محفوظ و مصئون می‌یابد.

ز: آنچه نزد خدا فرستاده اید و به وی قرض حسنه داده اید و با انفاق در راه او نزد وی (ج) نگهداشته اید، بهتر و پایدار تر است و مایه اجر بزرگ.

ح: و همواره از خدا آموزش بخواهید، در هیچ حالتی گمان نکنید که به کمال مطلوب رسیده اید و به درجات بلند معنوی دست یافته اید. مبدا این گمان خاطئ باعث شود که در حرکت تان بسوی خدا و در تلاش تان برای ارتقای هرچه بیشتر معنوی، در نقطه ای توقف کنید و از جلو رفتن باز ایستید، نه، باید در هر حالتی احساس قصور و کوتاهی کنید، هر لحظه ای که بر شما سپری می‌شود، هرچند آنرا در عبادت و بندگی خدا و حتی در جهاد سپری کرده اید، باید پندارتان این باشد که می‌توانستید از این لحظات استفاده بیشتر کنید، فاصله بیشتری را بسوی خدا طی نمائید و پله های بیشتری را بالا روید، این احساس شما را به طلب آموزش می‌کشاند، آموزش خواهی شما نشانه آن است که عزم ارتقاء معنوی، خودسازی و تربیت هرچه بیشتر روحی و اخلاقی در شما زنده است. آموزش بخواهید که پروردگار شما آمرزنده مهربان است، نه تنها گناه و قصور و کوتاهی را می‌آمرزد، بلکه رحمت بی‌پایان خود را شامل حال بنده آمرزش خواه می‌سازد.

المدثر

معرفی سوره:

نام این سوره "المدثر: روکش خواب بر خود کشیده" است، که از آیه اول آن گرفته شده، شامل ۵۹ آیه بوده، به استثنای آیه (۳۱) آن همهء سوره در مکه مکرمه و در دو مرحله نازل شده، ۷ آیه اول در مراحل ابتدایی وحی و بقیه در شرایطی نازل گردیده که سردمداران قریش به تبلیغات شدید علیه پیامبر(ص) پرداخته اند، پیامبر(ع) را ساحر می خوانند و قرآن را گفتار او.

در بخش اول سوره پیامبر(ع) را به صیغه "مدثر" خطاب می کند، و دستور می دهد که:

الف: زمان خواب سپری شده، برخیز و مردم را از عاقبت دردناک و وخیمی که در انتظار شان است هشدار ده.

ب: پروردگارت را بزرگ بشمار، بسوی خدای بزرگ دعوت کن، با صدای بلند اعلان کن که فقط خدا بزرگ است، مبدا در مأموریتی که بعهدہ ات گذاشته شده، (قیام

و هشدار) احساس ضعف و ناتوانی کنی و بزرگی وظیفه یا ظاهر آراسته دشمن ترس و بیمی در تو ایجاد کند، با اتکاء و اتکال به پروردگار بزرگت قیام کن و هشدار ده .

ج: جامه ات را پاک دار، مگذار لکه گناه بردامنت بچسپید و پلیدی ها جامه سفیدت را لکه دار سازد، کسیکه به اصلاح دیگران می‌رود و مأموریت " قیام " برای اصلاح جامعه و "انذار" مردم از عواقب وخیم پلیدی گناه را بعهده می‌گیرد، باید در اجتناب از گناه و دوری از آلودگی ها الگو باشد، هرگز نگذارد لکه سیاهی بر دامن سفیدش بنشیند.

د: رجز، تذبذب و دو دلی را کنار بگذار، با عزم راسخ وارد پیکار شو، متین و مصمم، استوار و ثابت قدم.

هـ: مبدا از طولانی شدن مبارزه خسته شوی، مبدا دعوت طولانی مردم بسوی خدا و جواب منفی آنان، باعث شود که بگویی: بس است، خیلی تلاش کردم، سودی نداشت، نباید از این مردم بیش از این انتظاری داشت، بهتر است کارم را متوقف کنم و این سلسله را قطع نمایم!! نه، قطع مکن بنابر پندار زیاد خواندن تلاش هایت.

و: برای پروردگارت صابر و شکیب باش، صبر تو باید از ایمانت به خدا مایه بگیرد و از اعتقادات به اینکه "مبارزه" تو مأموریتی است از سوی خدا که ربطی به چگونگی عکس العمل منفی و مثبت مردم ندارد، نه جواب منفی مردم آنرا منتفی می‌سازد و نه ردالعمل مثبت آنان به پایانش می‌برد.

در بخش دوم سوره که بحث با اشاره به روز سخت و هیبتناک رستاخیز، آغاز می‌شود، روزیکه در شیپور دمیده شود و صدای هول انگیز آن پرده های گوش ها را برد، روز دشوار و جانکاه و غیر قابل تحمل برای کافران، متصل آن بحث را به بررسی حالت حیرت آور کسی می‌کشاند که خدا او را به تنهایی آفریده، خوب می‌داند که در آفرینشش احدی شریک خدا نبوده، و پرودگارش نه تنها بدون شرکت کس دیگری او را آفریده، بلکه مال فراوانی به او داده، و فرزندان گوش به فرمان و در پای خدمت او و زمینه های فراوانی برای او فراهم آورد، با این همه طمع آنرا دارد که بر آن بیفزایم، با آنکه او در برابر آیات الهی ستیزه گر عنید است، نه، بر این نعمت هایش هرگز نخواهیم

افزود، برعکس، در نعمت ها و مشقت های فزاینده ای بیفکنیمش، او همانست که اندیشید و سنجید، مرگ بر او چگونه سنجید، باز مرگ بر او و آنگونه سنجشش، او سپس نگاهی افکند، بعد چهره درهم کشید و چین بر جبین انداخت، بعد "به حق" پشت نمود و خودبزرگ بینی کرد و گفت: این "قرآن" چیزی جز جادوی برگزیده روایت شده ای "از سابق و از صحیفه های دیگر جادوگران" نیست!! این چیزی بیش از کلام انسانی نیست!! او که کتاب پر جلال و با عظمت الهی را تا این سطح پائین آورد، و کلام بلند الهی را جادو خواند و گفتار انسان شمرد، بزودی در پرتگاه سقر سقوط خواهد کرد، پرتگاهی که اکنون برای احدی قابل درک نیست، آنکه نه باقی می‌گذارد و نه وامی‌گذارد، چهره ها را قیرگون و دگرگون می‌سازد، و نوزده، گروه فرشته های عذاب مأموران آنند، و مؤظف به تعذیب دوزخی‌ها، که هرگروهی به شیوه خاصی تعذیب می‌کند، اشاره به نوزده گروه فرشته های عذاب که برای مجازات عناصر کافر توظیف شده اند، باید باعث یقین اهل کتاب و مایه تقویت ایمان مؤمنان شود، اهل کتاب و مؤمنان نباید شکی در آن داشته باشند، و برای آنکه منافقان دارای دل های بیمار و کافران بگویند: خدا با این مثال چه چیزی را اراده کرده است؟! چنین است سنت الهی که توضیح هر حقیقتی باعث هدایت عده ای و موجب گمراهی دیگران می‌شود، به ایمان عده ای می‌افزاید و شك و ریب دیگران را می‌انگیزد، بیمار دلان و کوردلان می‌گویند: خدا با بیان شمار فرشته های عذاب چه چیزی را اراده کرده؟! نمی‌دانند که شمار جنود الهی از حد و حصر بیرون است، جز خدا احدی نمی‌تواند بر شمار آنها احاطه کند، همه چیز زمین و آسمان جندی و سپاهی خداست، این قضیه غرض تذکر و یاددهانی به بحث گرفته شده، چرا از فرا رسیدن چنین روزی انکار می‌کنید؟ چرا آنرا محال می‌شمارید؟! مگر برای اقناع شما مهتاب و تغییراتی که در آن نمایان می‌شود، و یکجا با شب غروب می‌کند کافی نیست، مگر نمی‌بینید که شب پایان می‌یابد و روز فرامی‌رسد، دوران این دنیا نیز چون شب پایان خواهد یافت، آفتاب این هستی نیز چون مهتاب غروب خواهد کرد، و رستاخیز چون طلوع روز فرا خواهد رسید و آن حادثه بزرگ حتماً رخ خواهد داد. حادثه ای که یاد آوری‌اش مایه هشدار و انذار برای انسانها است، برای همه انسانها، چه آنانکه قصد پیشروی و تقدم را دارند و چه آنانکه بی‌همت اند، توان جلو رفتن را ندارند، به عقب می‌گردند و پس روی می‌کنند، در آن روز هر نفسی در گرو عملکردهای خود

با شد، عمل خوب او را به جایگاه خوب می‌برد و عمل زشت او را به پرتگاه زشت، مگر اصحاب الیمین که در بهشت بسر برند و از همان بلندای بهشت برین، از مجرمینی که در قعر دوزخ اند می‌پرسند: چه چیزی شما را به دوزخ کشاند؟ می‌گویند: ما نماز گزار نبودیم، طعامی به مسکین نداده ایم، در کنار افراد بی هدف مصروف بیهودگی و لهو و لعب بودیم، و یوم الدین را تکذیب می‌کردیم، تا آنکه مرگ به سراغ ما آمد. با آنکه شفاعت و سفارش احدی از شفاعت کنندگان سودی به آنان نبخشید، و جایگاه آنان با توجه به شفاعت ها و سفارش ها نه بلکه با توجه به عملکردهای خودشان تعیین می‌شود، پس چرا از این یاددهانی و تذکر اعراض می‌کنند، اعراض حیرت آوری، شبیه به فرار گوره خری از شیر، این تذکر برای آنان کفایت نمی‌کند، و مایه هدایت آنان نمی‌شود، برعکس هر یکی از آنان به زبان حال و قال خواهان آیند که نامهء جداگانه از سوی خدا بر وی نازل شود، در اصل آنان از آخرت بیمی ندارند، و این قرآن نیز برای آن نیامده که هر یکی را مجبور به پذیرش حقایق بسازد، برای یاددهانی آمده، انتخاب در دست آنان است، اگر خواسته اند می‌توانند از آن پند بگیرند، سنن الهی در مورد سود جستن از تذکر و یاددهانی، ثابت و تغییر ناپذیر است، کسی را که بنا بر این سنن ثابت الهی اصلاح ناپذیر و محروم از پند و عبرت باشد، هرگز نمی‌توان هدایت کرد، هیچ پند و اندرزی برای او سودی نخواهد بخشید و در آخرین آیه و تتمه سوره می‌فرماید که فقط خدا سزاوار آن است که از او ترسید و شایسته آنکه از او آموزش طلبید.

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- ای روکش خواب بر سر کشیده.	يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ *
۲- برخیز و بترسان.	قُمْ فَأَنْذِرْ *
۳- و پروردگارت را بزرگ بشمار.	وَرَبِّكَ فَكْبِرْ *
۴- و جامه ات را پاک دار.	وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ *
۵- و تزلزل را کنار بگذار.	وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ *
۶- و قطع مکن زیادش خوانده.	وَلَا تَمُنْ تَسْتَكْثِرْ *

۷- و برای پروردگارت شکیبایی ورز.	وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ *
----------------------------------	-------------------------

۱-۷: در این آیات نکات مهم آتی جلب توجه می‌کند:

الف: پیامبر(ص) را بنام "مدثر: روکش خواب برسر کشیده" مخاطب قرار داده، نشان می‌دهد که دیگر وقت خواب سپری شده، زمان برخاستن و بیداری فرارسیده، پس از این نباید در برابر جریانات حاکم بر جامعه بی‌اعتناء و بی تفاوت بود، انزوا اختیار کرد، جامعه برسرکشید و دیده‌ها را بست و احساس درد و مسئولیت نکرد.

ب: باید قیام کرد، در برابر این وضع محکم ایستاد، باید نگهداری جریانات به روال کنونی اش پیش برود و جامعه را بسوی نابودی بکشاند، راهش را سد کن، در برابرش بایست و بر آن اعتراض کن.

ج: مردم را از بی‌آمدهای خطرناک کفر و شرك و عواقب وخیم وضع حاکم بر جامعه هشدار ده.

د: به عظمت پروردگارت باور داشته باش، همواره او را به بزرگی یاد کن، خدای بزرگت را برای خود کافی بشمار، مبدا ظاهر آراسته دشمن، ترس، رعب، بیم و واهمه- ای در تو ایجاد کند، مبدا در برابر دشمن به ظاهر نیرومند، احساس ضعف کنی!! ایمان و باورت به خدای بزرگ کافیت که دشمن حق را حقیر و کوچک بشماری و هرکار بزرگ و دشوار را سهل و آسان بخوانی.

ه: مگذار پلیدی گناه جامعه سفیدت را لکه دار سازد، و لکه سیاهی بردامنت بنشیند، تو که علیه فساد شایع در جامعه قیام کرده ای و مردم را از عواقب وخیم ظلم و زشتی ها انداز می‌کنی، باید شخصیت بی‌آلایش خود را همواره صاف و شفاف نگهداری، جامعه ات را پاک دار و از آلودگی‌ها برکنار باش.

و: تذبذب و اضطراب را کنار بگذار، با عزم راسخ و با اطمینان خاطر وارد میدان شو، ثابت قدم و استوار باش، هیچ حالتی نباید دودلی، واهمه و تشویشی در تو ایجاد کند.

ز: مبدا گاهی احساس کنی که با وجود تلاش های وسیع و دعوت مسلسل مردم بسوی خدا، دست آورد قابل توجه و دلخواه نداشته ای، مبارزه ات را بی حاصل شمرده،

از مردم و نتایج دعوت مایوس شوی و کارت را متوقف سازی و مبارزه ات را نا تمام بگذاری، گمان کنی که تلاش های تو کافی و زیاد بوده، پس از این نباید سعی کرد و به نتایج کار در این محیط ناسازگار امیدی و از همراهی این مردم جاهل و لجوج انتظاری داشت!!

کار خود را زیاد شمردن و نتایج آنرا ناچیز و نامطلوب خواندن و بنابراین از مبارزه دست برداشتن و مایوس شدن و دعوت را نا تمام گذاشتن يك اشتباه است، مبادا مرتکب این اشتباه شوی.

ح: مبارزه تو يك مأموریت الهی است، در انجام این مأموریت الهی باید صابر و شکیبا باشی، صبر و شکیبایی تو باید برای خدا باشد و آنرا به چگونگی عکس العمل مردم گره مزن که اگر پذیرفتند بکارت ادامه دهی و اگر جواب گفتند مایوس شده، صبر و شکیبایی ات را از دست دهی.

تذکر چند مطلب را در رابطه با ترجمه و تفسیر این آیات ضروری می شمارم:

الف: نخستین فرمان، کنار گذاشتن روکش خواب و قیام و انذار را تقاضا دارد و آخرین دستور در هفتمین آیه بر صبر و شکیبایی در راه خدا فرامی خواند. این اولین و آخرین دستور در فرمان جامع مذکور نشان می دهد که بقیه هدایات و دساتیر نیز به قیام و انذار ارتباط می گیرد و ابعاد گوناگون مأموریت مذکور را توضیح می دهد. همه آیات را باید در ارتباط با موضوع اساسی بحث و هماهنگ با مقدمه و تنمه کلام تفسیر کرد، نه به عنوان آیات مستقل و بی ربط با اصل موضوع.

ب: کسانیکه "رجز" در آیه ۵ را به معنی "رجس: پلیدی" گرفته اند، مرتکب چند اشتباه شده اند:

نخست اینکه معنی اصلی رجز را که نا پاکی و پلیدی نه بلکه تزلزل و اضطراب است، نادیده گرفته اند.

ثانیاً: متوجه نبوده اند که اگر رجز را به معنای پلیدی بگیرند آیه پنجم تکرار آیه چهارم می شود و به بلاغت کلام الهی صدمه می زند.

ثالثاً: خودداری از "رجز و اضطراب" را که یکی از مسایل عمده در حیات دعوتگران و قیام گران است، و این آیه صریحاً بر آن ترکیز دارد، چنان تعبیر کرده اند که امکان شائبه آن در زندگی شخصیتی چون پیامبر (ص) هرگز وجود ندارد. پیامبر (ص) قبل از بعثت از پلیدی بت ها بری و بیزار بود و از آنها نفرت داشت. پس از بعثت و آتم در اولین فرمان و دستور چگونه به پیامبر متنفر از بت دستور می دهد که از پلیدی بت ها فاصله بگیرد!! مگر او به بت ها نزدیک و با آنها خلط بود که به هجرت از آنها مأمور شود؟!

ج: کسانیکه آیه ششم را این گونه ترجمه کرده اند: "احسان مکن که بیش از آنرا خواستگار باشی" به چند دلیل رأی شان ضعیف است:

۱- معنی اصلی صیغه "لا تمنن" را که "قطع مکن" است، مراعات نکرده اند و معنی غیراصلی و احتمالی آنرا بکار برده اند.

۲- توجه نکرده اند که این دستور در ضمن فرمانی آمده که در مقدمه آن دستور قیام و در پایان آن صبر و شکیبایی و موضوع بحث در آن دعوت و مبارزه و مقتضیات آن است.

۳- متوجه نشده اند که در اینجا "لا تمنن" را نمی توان به معنی منت مگذار گرفت، چون منت در هر صورتی، چه کم باشد چه زیاد، قبیح است، در حالیکه بنا بر تعبیر آنان منت گذاشتن تنها در صورتی قبیح است که با مطالبه بیشتر توأم باشد.

۴- این موضوع که در برابر هدیه و احسان به کسی انتظار هدیه بهتر و احسان بیشتر را نداشته باش، موضوعی نیست که در یکی از اولین پیام هائیکه بر پیامبر (ص) نازل شده و او را به قیام خستگی ناپذیر فرا می خواند ذکر شود!!

۸- پس آنگاه که در شیپور دمیده شود.	فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ *
۹- پس آنروز، روزیست دشوار و سخت.	فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ *
۱۰- ناآسان و غیر قابل تحمل برای کافران.	عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ *
۱۱- بگذار مرا و آنکه بیافریدم تنها.	ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً *

<p>۱۲- و قرار دادم برایش مالی پیهم فزاینده .</p> <p>۱۳- و فرزندان همواره حاضر " و برای خدمت آماده "</p> <p>۱۴- و هموار کردم برایش "زمینه های گوناگون زندگی" را خوب هموار کردن.</p> <p>۱۵- سپس طمع کند که (بر آن) بیفزایم.</p> <p>۱۶- نه چنین است، او ستیزه گریست نسبت به آیات ما.</p> <p>۱۷- حتماً در مشقت فزاینده ای بیفکنیمش.</p> <p>۱۸- او همانست که اندیشید و سنجید.</p> <p>۱۹- مرگ بر او که چگونه سنجید.</p> <p>۲۰- باز هم مرگ بر او که چگونه "بد" سنجید.</p> <p>۲۱- بعد نگاه کرد.</p> <p>۲۲- بعد رو ترش کرد و چین بر جبین انداخت.</p> <p>۲۳- بعد پشت کرد و خود بزرگ بینی نمود.</p> <p>۲۴- سپس گفت: این نیست مگر جادوی برگزیده " و روایت شده از سابق".</p> <p>۲۵- چیزی بیش از کلام انسان نیست.</p>	<p>وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا * وَبَنِينَ شُهُودًا *</p> <p>وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا *</p> <p>ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ * كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا *</p> <p>سَأَرْهُقُهُ صُعُودًا * إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَفَقَّلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ *</p> <p>ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ *</p> <p>إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ *</p>
---	--

۸-۱۰: این آیات که دمیدن در شیپور را برای اعلام برپایی رستاخیز بکار گرفته، چند نکته ظریف را باز گو می کند:

الف: رستاخیز با يك فریاد تند، که پرده های گوش را می درد، برپا خواهد شد.

ب: آنروز برای کافران روز سخت و دشوار و غیر قابل تحمل خواهد بود.

ج: آلهائی که ناقور تبلیغات خصمانه شانرا به صدا در آورده اند، هنگامه ها برپا

کرده اند، بدانند که در روز سخت رستاخیز صدای مهیب برپایی هنگامه بزرگ قیامت، پرده های گوش شان را خواهد درید، نباید از هنگامه های تبلیغاتی که دشمن برپا کرده است بیمی داشت، ترس ما باید از هنگامه بزرگ رستاخیز باشد.

۱۱-۲۵: این آیات در باره کسی بحث دارد که آیات الهی عناد او را برانگیخته، به ستیزه جویی پرداخته، مال و ثروت، و نفوذ و جاهتتش را در دشمنی با "حق" بکار گرفته، به این فکر فرورفته که چگونه با پیامبر(ع) و دعوتش مقابله کند، چه افتزایی ببندد، چه بهتانی وارد کند، چه تبلیغاتی براه بیندازد تا مردم را به مخالفت با این پیام الهی برانگیزد!! پس از غور و دقت زیاد، بررسی راه های گوناگون و نگاه به این سو و آن سو، چهره عبوس کرده، چین بر جبین انداخته، خشم و کینه درونی اش در سیمایش نمایان شده، و عناد و دشمنی او را در اثنای بررسی راه های چاره نمایان ساخته، با اعراض از حق و حقیقت و با تکبر و خود بزرگ بینی می گوید: قرآنی که پیامبر بسویش دعوت می کند، جادویی بیش نیست!! مگر نمی بینید که مایه اختلاف در جامعه شده، پسر را از پدر، و برادر را از برادر جدا کرده؟! جادویی که از آثار جادوگران دیگری اقتباس و هر بخش آن به دقت انتخاب شده، گفتار انسانی چون شماس، نه پیام الهی، آنرا انسانی از سوی خود ساخته و به خدا نسبت داده است!! "ولید بن مغیره" زعیم معروف قریش و مرجع آنان در تمامی قضایای پیچیده اجتماعی، یکی از کسانیست که در باره پیامبر(ع) و پیام او این حرف ها را گفته است، او در اجتماع زعمای قریش در "دارالندوة" که غرض جستجوی راه های مقابله با دعوت پیامبر(ع) دائر گردیده بود رو به زعمای قریش کرد و گفت: حرف های تانرا در مورد این مرد "پیامبر(ع)" یکی کنید، به پرسش های مردم پاسخ واحد بدهید، در مورد او چه می گوئید؟ گفتند: او را شاعر می خوانیم. ولید چهره درهم کشید و عبوس شد و گفت: ما عرب ها شعر بسیار شنیده ایم، سخنان او شباهتی به شعر ندارد. گفتند: او را کاهن می گوئیم، گفت: هرکی نزد او برود سخنان او را شبیه کاهنان نمی یابد، گفتند: او را دیوانه می خوانیم، گفت: هرکی او را ملاقات کند اثری از جنون و دیوانگی در او مشاهده نمی کند، گفتند: می گوئیم او ساحر است، گفت: ساحر به چه معنی؟ گفتند: کسیکه میان مردم ایجاد دشمنی نموده، دوستان را از هم جدا می کند، گفت: آری او ساحر است و چنین می کند!!

شرح آیات مذکور از این قرار است:

الف: در مورد آیه ۱۱ دو رأی قابل اعتناء را میان مفسران داریم:

یک: مرا با چنین شخصی تنها بگذار، من به تنهایی بحسابش می‌رسم.

دو: چنین شخصی را که من او را به تنهایی و بدون مساعدت و اشتراك کس دیگری آفریده‌ام، بمن واگذار، بحساب او خواهم رسید.

توجیه دومی بدو دلیل دقیقتر است:

۱: لفظ "وحیداً" باید به نزدیک ترین ضمیر که در "خلقت" مضمیر است، راجع شود. نه به "من" که از آن فاصله دارد، توجیه اول را در صورتی درست می‌خواندیم که الفاظ آیه چنین می‌بود:

ذری و من خلقته وحیداً .

۲: آیات بعدی نشان می‌دهد که این کلام در مقام ذکر نعمت هائی آمده است که آیات بعدی آنرا شرح می‌دهد، هماهنگی اش با آیات بعدی با توجیه دومی تأمین می‌شود.

ب: آیات ۱۲ تا ۱۴ نعمت های دیگری را که شامل حال این شخص شده است چنین حساب می‌کند:

مال گسترده و در حال افزایش به او دادیم، با فرزندان زیادی که همواره در خدمت او و گوش به فرمان اند او را یاری کردیم. زمینه های زیادی برای او فراهم آوردیم، وسائل و امکانات وافر و کافی در اختیار او گذاشتیم. این همه نعمت های الهی، برای او کفایت نمی‌کند، مایه هدایت او نمی‌شود و احساس سپاسگزاری او را بر نمی‌انگیزد، برعکس طمع آنرا دارد که بر آنها افزوده شود.

د: تمنای او هرگز برآورده نخواهد شد. چگونه توقع آنرا دارد که خداوند بر نعمت های خود بیفزاید و او را بیشتر بنوازد، در حالیکه او با آیات الهی به ستیز و عناد پرداخته، و نعمت های الهی او را به طغیان و سرکشی واداشته، بر نعمت ها نه، بلکه بر نعمت و عذاب او خواهیم افزود و بزودی به مشقت فراینده و روز افزون او را گرفتار خواهیم کرد.

هـ: در آیات ۱۸ تا ۲۵ چگونگی برخورد او با آیات الهی توضیح گردیده؛ نخست به فکر و اندیشه فرورفت و حالتی به خود گرفت که نشانگر تفکر و غور او در باره راه های مقابله و جستجوی افتراءات و برجسپ های مناسب علیه پیامبر (ع) و آیات الهی بود، سپس میان چندین افتراء و برجسپ به ارزیابی نشست و هر یکی را با اثرات آن در جامعه و نحوه عکس العمل مردم در برابر آن به بررسی گرفت، مرگ بر او و به این ارزیابی اش از قرآن و پیامبر، و مرگ بر او و به این ارزیابی های بدش از افتراءات و برجسپ هایی که در نظر داشت، بعد همه را ورنانداز کرد، به این سو و آنسو نگریست، سپس کینه درونی اش در چهره عبوس و پیشانی خشمگینش نمایان شد، بعد به حقیقت پشت کرد و با تکبر و غرور گفت: آنچه پیامبر آورده است، چیزی بیش از جادویی نیست که از آثار جادوگران دیگر، با گزینش دقیق اقتباس شده، سخنان خود او، ساخته و پرداخته انسانی چون شماست که به دروغ آنرا به خدا نسبت داده!!

۲۶- حتماً در آرمش در سقر.	سَأْصَلِيهِ سَقَرَ *
۲۷- چه چیزی آگاهت کرد که چیست سقر؟	وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَقَرُ *
۲۸- نه باقی بگذارد و نه واگذارد.	لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ *
۲۹- دگرگون کننده چهره ها.	لَوَاحٍ لِّلْبَشَرِ *
۳۰- بر آن مؤظف اند نوزده.	عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ *

۲۶: او را حتماً و بزودی در سقر، یکی از طبقات و درکات هولناک دوزخ، می افکنیم، این مغرور متکبر، رو برتافته از حق، کینه توز، که در اثنای قضاوت، عناد و دشمنی اش در چهره عبوس و پیشانی خشمگینش نمایان بوده، باید به جایگاه مناسب و سازگار با وضعیت او، در قعر جهنم، فروافکنده شود، تا گردن کلفتش بشکند و شعله های خشم و خشونتش فروکش کند.

۲۷-۲۹: می دانی این سقر چیست؟ درك چگونگی آن برای دشوار است. با هیچ بیانی نمی توان حقیقت آنرا دقیقاً توضیح داد، کلمات تو از توضیح آن قاصر و بینش و فهم تو از شناخت آن عاجز، چه تعبیری می تواند ترا از آن آگاه سازد؟ چه وسیله ای قادر است ماهیت آنرا برای توضیح دهد؟ مثل آتش دنیا نیست که هرچه در آن بیفتد

می‌سوزاند و به خاکستر تبدیل می‌کند و به عمرش پایان می‌بخشد، آتشیست فراگیر که روح و جسم، درون و بیرون، و سلول سلول وجود را فرامی‌گیرد، آتشیست که دوزخی‌ها را در آغوش محکم می‌فشارد، راه فرار را بر آنان می‌بندد، لحظه ای آنانرا رها نمی‌کند و از تعذیب شان دست بردار نمی‌شود، در آن نه مردن و خاکستر شدن است و نه لحظه آرام زندگی کردن، پیوسته در کشمکش میان مرگ و حیات، آتشیست که تغییر شکل می‌دهد، زندگی‌ات را مرگ گونه می‌سازد، چهره ات را می‌سوزاند و سیاه گونه می‌سازد و پوستت را بریان می‌کند، تا درون دل و مغز استخوان نفوذ نموده، به سراغ سلول سلول وجودت می‌رود و آثار شعله های خود را بر آن حک می‌کند.

۳۰- مأموران مؤظف بر دوزخ نوزده گروه اند، گروه خشن، سختگیر، که در تعمیل فرامین الهی هرگز مرتکب قصور نمی‌شوند و نرمشی نشان نمی‌دهند. هر گروهی مأموریت خاصی بعهدہ دارد و به شیوه خاصی به تعذیب دوزخی‌ها می‌پردازد، همانگونه که گناهان گوناگون اند، فرشته های عذاب و مأموران شکنجه در جهنم نیز گوناگون اند، و همانگونه که در ارتکاب هر گناهی یکی از اعضای وجود انسان نقش کلیدی بازی می‌کند، در برخی دست، در برخی دل، در برخی دیده ها و در برخی دماغ... عذاب ها و شکنجه ها نیز باید گوناگون باشد و در آن به حساب هر یکی از این اعضا رسیدگی شود، نوزده فرشته به نوزده نوع عذاب اشاره دارد. این عذاب ها در قرآن توضیح شده و شرح آن از این قرار است:

۱- يك گروه فرشته های عذاب، دوزخی‌ها را بر روی انداخته بسوی جهنم می‌کشند.

يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ *

القمر: ۴۸

۲- گروهی آنانرا از موهای پیشانی شان محکم می‌گیرند و

۳- گروه دیگری از پاهای شان، و مشترکاً بسوی جهنم پرتاب می‌کنند

يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ * الرحمن: ۴۱

۴- گروه دیگری آنانرا بر روی شان می کوبند.

۵- و گروه دیگری بر پشت شان.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا
عَذَابَ الْحَرِيقِ* الانفال: ۵۰

۶- گروه دیگری در گردن شان طوق می اندازند.

وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ... الرعد: ۵

۷-۸: عده ای در دست ها وعده ای در پا های شان ولجك و زولانه می اندازند.

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَنِينَ فِي الْأَصْفَادِ* ابراهیم: ۴۹

۹- گروه دیگری آنانرا در زنجیرهای طولانی که طول آن هفتاد گز است در پای

ستون ها می بندند.

ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ* الحاقه: ۳۳

۱۰- گروه دیگری بر فرق آنان با گرزهای آهنین می کوبند.

وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ* الحج: ۲۲

۱۲- عده ای به آنان طعامی از غسلین می دهند.

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ* وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ*

الحاقه: ۳۵-۳۶

۱۳- عده ای به آنها آب بدبو متعفن می نوشانند.

وَيُسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ* ابراهیم: ۱۶

۱۴- عده ای لباس قطران به آنها می پوشانند، سیاه، بد بوی، چرب و سوزنده.

سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعَشَىٰ وُجُوهُهُم النَّارُ* ابراهیم: ۴۹

۱۵- عده ای لباس آتشین به آنان می پوشانند و

۱۶- عده ای آب جوشنده بر فرق شان می ریزند.

فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ *

الحج: ۱۹

۱۷- دسته دیگری پوست سوخته آنانرا تعویض می‌کند تا عذاب‌ها را خوبتر احساس کنند.

كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ *

النساء: ۵۶

۱۸- دسته ای پیشانی‌ها، پهلوه‌ها و پشت‌های شانرا با سکه‌های آتشین طلا و نقره ای که در دنیا کنسز کرده بودند، داغ می‌کنند.

يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَا تُفْسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ *

التوبة: ۳۵

۱۹- برخی مأمور اند تا حرارت استوانه‌های آتشین سرپوشیده شده ای را که دوزخی‌ها در آن بسر می‌برند، بتدریج بیفزایند.

مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا *

الاسراء: ۹۷

۳۰- دوزخ داران را جز فرشتگان قرار نداده ایم، و تعداد شانرا جز برای تعذیب کافران مقرر نکرده ایم، تا اهل کتاب متیقن شوند و به ایمان مؤمنان بیفزایند و اهل کتاب و مؤمنان تردیدی بخود راه ندهند، و آنانکه دل‌های بیمار دارند و کافران بگویند: چه چیزی را خدا با این مثل اراده کرده است، بدینسان خدا هرکسی را بخواهد گمراه می‌سازد و هرکی را بخواهد هدایت می‌کند، و سپاهیان پروردگارت را جز او احدی نداند، و این جز هشدار برای انسان‌ها نیست.

۳۱- در این آیه چند نکته اساسی جلب توجه می‌کند.

الف: طول آیه به آیات مدنی شباهت دارد، در متن آیه اشاره‌هایی به اهل کتاب و گروه دارای دل‌های بیمار (منافقین) را می‌یابیم، بحث در باره ایندو گروه از مشخصات آیاتیسست که درمدینه نازل شده، از این رو به اطمینان می‌توان گفت که این آیه در مدینه نازل شده است.

المدثر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

ب: این آیه در مقام شرح آیه قبلی و برای توضیح این مطلب آمده که مراد از ۱۹ مأمور جهنم چیست؟ آیات توضیح می‌دهد که مأموران جهنم فرشته‌ها اند و ۱۹ گروه اند، تعداد فرشتگان شامل این گروه به احدی جز خدا معلوم نیست.

ج: شمار آنانرا فتنه ای برای کافران قرار داده ایم، بدو معنی:

یک: چون آزمایشیست برای کافران، عقل آنانرا در بوته آزمایش می‌گذارد.

دو: اینها برای تعذیب و شکنجه کافران بوده، گروه‌های نوزده گانه آنان به شیوه‌های گوناگونی کافران را تعذیب می‌کنند.

در قرآن لفظ "فتنه" به دو معنی "آزمایش" و "عذاب" آمده است.

د: برخورد با این نوع آیات و قضایاتی که به بحث می‌گیرد چهارگونه است.

۱- اهل کتاب را متیقن می‌سازد.

۲- به ایمان افراد مؤمن می‌افزاید.

۳-۴: منافقان بیماردل و کافران بی‌ایمان از درک غایب این آیات و مراد آن عاجز مانده، نمی‌دانند چه پیامی برای آنان دارد و چه هشدار در آن مضمّن است.

۵: تعداد فرشتگان عذاب ۱۹ نه، بلکه به پیمان‌ه ایست که جز خدا احدی نمی‌تواند بر آن احاطه کند و بشمارد.

و: هدف از توضیح این حقایق فقط این است که مایه پند و عبرت انسان‌ها شود، نه اینکه شمار فرشته‌ها را برای آنان توضیح دهد.

۳۲- نه چنین است، قسمم به قمر .	كَلَّا وَالْقَمَرَ *
۳۳- و به شب چون پشت کند.	وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ *
۳۴- و به صبح چون روشن شود و چهره بگشاید.	وَالصُّبْحِ إِذْ أَسْفَرَ *
۳۵- بی‌گمان که این "رستاخیز" یکی از هنگامه‌های بزرگ است.	إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرِ *

<p>۳۶- هشدار دهنده ای برای بشر.</p> <p>۳۷- برای هر یکی از شما که خواهان جلو رفتن است یا عقب ماندن.</p>	<p>نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ * لِمَن شَاءَ مِنْكُمْ أَن يَتَّقِدَّمَ أَوْ يَتَّخِرَ *</p>
--	--

۳۲-۳۵: در این آیات به سه چیز قسم یاد شده:

الف: به مهتاب که علامت شب است، که در شب نمایان می شود و یکجا با آن می آید و می رود.

ب: به شب چون پشت کند و پایان یابد.

ج: به صبح که چهره بگشاید و روشن شود.

این قسم های سه گانه برای آن است که ثابت کند که هنگامه بزرگ رستاخیز حتماً برپا می شود، باید بنگریم که این قسم ها چگونه بر این حقیقت گواهی می دهند و این ادعا را ثابت می کنند؟

شب با ظهور ماه فرامی رسد و پس از ساعاتی پایان می یابد و جایش را به روز می گذارد. دنیای کنونی شما نیز مثل شب پایان خواهد یافت و جایش را به دنیای دیگری تخلیه خواهد کرد، تو بی جهت دنیایت را ثابت، تغییر ناپذیر و جاودانه خوانده ای و از فرارسیدن رستاخیز غافل، مگر دگرگونی هایی که شب و روز در پی دارد، کافی نیست که ترا به پایان دنیا و فرارسیدن رستاخیز متقاعد سازد؟! برخی از مفسران ضمیر در "انها لاحدی الکبر" را به "سقر" و برخی به "جنود" راجع کرده اند که نه تنها توجیحات ضعیف است بلکه ارتباط عمیق میان سوگندها و جواب آنها در آن مراعات نشده، پایان شب و فرارسیدن صبح را نه با سقر می توان ربط داد و نه با جنود بی شمار الهی، این تعبیرها شبیه آن است که کسی بگوید: قسم به قمر، قسم به رفتن شب، قسم به طلوع صبح که سقر وجود دارد، و جنود الهی بی شمار است!! این نوع توجیه نه برای مخاطب کافر قرآن قابل فهم است و قناعت او را فراهم می کند و نه برای هیچ کس دیگری. قسم های قرآن برای استشهاد است، هر قسمی ادعای بعدی را اثبات می کند و دلیلی برای اثبات جواب قسم است.

اگر در این سوره کمی دقت کنیم، متوجه می‌شویم که بحث رستاخیز با آیه ۸ آغاز می‌شود ولی ناتمام می‌ماند و در وسط سرنوشت کسی به بررسی گرفته می‌شود که ثروت و قدرتش او را به عناد و دشمنی با پیامبر (ع) واداشته و در جستجوی راه‌های مقابله با دعوت او و افتراء و برچسپ قابل قبول علیه دعوت او می‌باشد، این بحث از آیه ۱۱ آغاز و تا پایان آیه ۳۱ دوام می‌کند، در آیه ۳۲ بحث ناتمام رستاخیز دوباره آغاز می‌گردد و در اینجا دلایلی برای اثبات آن ارائه می‌شود.

۳۶-۳۷: رستاخیز هشدار دهنده‌ای برای همه انسانهاست، چه آنانکه بسوی خدا جلو می‌روند، گام‌های استوار بسوی ارتقای معنوی برمی‌دارند، قصد پیشروی‌های مزید را دارند و چه آنانکه عقب می‌روند، از جلو رفتن بسوی خدا باز ایستاده‌اند، و همت پیشروی‌ها را ندارند، هر دو گروه را انداز می‌کند و از عاقبت گناه و عصیان می‌ترساند.

<p>۳۸- هر کسی در گرو عملکردهای خود است.</p> <p>۳۹- مگر اصحاب الیمین .</p> <p>۴۰- که آنها در باغ‌های بهشت بوده، می‌پرسند:</p> <p>۴۱- از مجرمان.</p> <p>۴۲- چه چیزی به سقر در آوردتان؟</p> <p>۴۳- گویند: نبودم از نمازگزاران.</p> <p>۴۴- و چنان نبودیم که طعام دهیم به مسکینان.</p> <p>۴۵- و به بیهودگی می‌پرداختیم با بیهوده پردازان.</p> <p>۴۶- و دروغ می‌پنداشتیم یوم‌الدین را.</p> <p>۴۷: تا آنکه یقین (مرگ) رسید به سراغ مان.</p>	<p>كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ * اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِيْنِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُوْنَ * عَنِ الْمُجْرِمِيْنَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوْا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلِيْنَ * وَلَمْ نَكُ نَطْعَمُ الْمَسْكِيْنَ * وَكُنَّا نَخُوْضُ مَعَ الْخَائِضِيْنَ * وَكُنَّا نُكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّيْنِ * حَتّٰى اَتَانَا الْيَقِيْنَ *</p>
--	---

۳۸: هر انسانی در گرو عملکردهای خود است، اعمال نیکش او را با خود به جایگاه شایسته و خوب می‌برد و اعمال بدش او را بسوی جایگاه زشت و بد می‌کشاند، آنچه سرنوشت او را رقم می‌زند و عاقبت او را تعیین می‌کند و مهار آینده او را در

اختیار دارد، چیز دیگری جز عملکردهای او نیست.

۳۹: "چپی‌ها" که در دنیا "چپ رو" بودند و در محاکمه الهی نامه اعمال شان در "دست چپ" شان گذاشته شد، در گرو اعمال شان باشند، ولی "راست‌ها" که در دنیا "راست رو" بودند و در محاکمه الهی نامه اعمال خود را به "دست راست" دریافت داشتند، گروگان اعمال خود نه، بلکه اعمال شان در خدمت آنان خواهد بود، آنانرا بسوی بهشت همراهی خواهند کرد و درهای بهشت را بروی شان باز خواهند نمود.

۴۰-۴۲: و در بهشت مصروف گفتگو و سؤال و جواب بوده، در باره مجرمان بیرسند که چه چیزی شما را به دوزخ کشاند، کدام جرمی باعث شد که به این سرنوشت شوم مبتلا شوید؟ چند نکته ظریف در این آیات درخور توجه است:

الف: گفتگو میان اهل بهشت و با همدیگر و با اهل دوزخ وجود خواهد داشت.

ب: می‌دانیم که بهشت عادی‌ترین مسلمانان، به اندازه عرض آسمان‌ها و زمین، گسترده و فراخ خواهد بود و دوزخ نیز به حدی بزرگ و فراخ که تمامی دوزخی‌ها را در آغوش خود خواهد گرفت، گفتگو میان بهشتی‌ها با همدیگر و با اهل دوزخ چنان است که کسی از دور‌ترین ستاره یکی از کهکشان‌ها با آخرین ستاره در دور‌ترین کهکشان صحبت کند، از این گفتگو فهمیده می‌شود که ضوابط حاکم بر "عالم آخرت" غیر از ضوابط موجود در دنیای ما و استعدادها و حواس ما در آن عالم غیر از استعدادها و حواس کنونی ما خواهد بود.

۴۳-۴۷: "مجرمان" در پاسخ "اصحاب الیمین" می‌گویند: پنج گناه بزرگ ما را به این سرنوشت کشاند:

الف: ما از زمره نمازگزاران نبودیم.

ب: طعامی به مسکین نمی‌دادیم.

ج: با افراد هرزه و بذله‌گو مشغول مصروفیت‌های هرزه و بیهوده بودیم.

د: رستاخیز را تکذیب می‌کردیم.

ه: و به این گناهان تا پایان زندگی و تا آنکه مرگ به سراغ ما آمد، ادامه

دادیم.

یعنی نه خدا را می‌پرستیدیم و نه ترحمی به هم‌نوع نیازمند و محتاج خود داشتیم، چون انسان بی‌هدف و هرزه در کنار هم مسلکان بی‌هدف و هرزه خود بسر بردیم و زندگی را ملعبه و بازی طفلانه ای بیش نمی‌شمردیم، نه تنها باوری به آخرت نداشتیم، بلکه آنرا عملاً تکذیب می‌کردیم، این حالت گنه آلود خود را تا آنگاه حفظ کردیم که مرگ به سراغ ما آمد، در طول این مدت نه لحظه ای از گناه باز ایستادیم و نه در عملکردهای خود تجدید نظر کردیم، چیزی به نام "یقین"، "باور" و "عقیده" را نمی‌شناختیم، مرگ چشمهای مانرا باز کرد، و "یقین" را برای ما شناساند و باب "یقین" را بر روی ما گشود.

<p>۴۸- پس هیچ شفاعت شفاعت کنندگان سودی به آنان نبخشد.</p>	<p>فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ *</p>
<p>۴۹- با وجود این، آنانرا چه شده که از این پند و انذار روگردانند.</p>	<p>فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ *</p>
<p>۵۰- تو گویی گوره خرائی هستند رمیده.</p>	<p>كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ *</p>
<p>۵۱- پا به فرار از شیر.</p>	<p>فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ *</p>
<p>۵۲- نه، بلکه هر یکی از آنان خواهان آنست که نامه های سرکشاده ای به او داده شود.</p>	<p>بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنَشَّرَةٌ *</p>
<p>۵۳- نه چنین است، از آخرت بیمی ندارند.</p>	<p>كَأَلَّا بَلًا لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ *</p>
<p>۵۴- نه چنین است، بلکه این ها تذکریست.</p>	<p>كَأَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ *</p>
<p>۵۵- پس هر کی خواهد از یاددهانی اش مایه گیرد.</p>	<p>فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ *</p>
<p>۵۶- و پند نگیرند مگر آنکه خدا خواهد، او سزاوار تقوی است و سزاوار طلب آمرزش.</p>	<p>وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ *</p>

۴۸: کسانی که دامن شان به این گناهان آلوده شده، شفاعت و سفارش هیچ شفاعت کننده ای برای آنان سودمند نخواهد بود.

آنرا نه از مؤاخذه الهی نجات خواهد داد و نه از عذاب شان خواهد کاست.

این آیه حقیقت "شفاعت" را به خوبی توضیح می دهد:

الف: گمان نکنید که شفاعت در هر صورتی سودمند است،

ب: تو در گرو عملکردهای خودی، "شفاعت" زمانی به حال تو سودمند خواهد بود که "عملکردهایت" این شایستگی را به تو بخشیده باشد و درب قبول شفاعت را برویت گشوده باشد.

ج: باید متوجه باشی که "پذیرش شفاعت" کار خداست نه کار شفاعت کننده، و خدا در این مورد سنن ثابت و تغییر ناپذیری دارد، در روشنایی این سنن فیصله می کند که چه کسی می تواند شفاعت کند، و در مورد چه کسی، کدام شفاعتی را بپذیرد و به کدام سفارشی اعتنایی نکند.

د: پس تو به جای آنکه دل به شفاعت این و آن بسته و آنرا وسیله نجات خود بخوانی، "عمل صالح" را عامل اصلی نجات خود شمرده، "شفاعت" را در کنار عمل صالح مفید بشمار، نه بطور مستقل.

ه: اعتقاد به "شفاعت" احياناً موجب بی باکی در انسان و تشجیع او به گناه می شود. مبدا اعتقاد به شفاعت ترا به گناه بکشاند، طمع و توقع واهی در تو ایجاد کند، و از انجام وظایف و مأموریت های دینی ترا غافل سازد.

۴۹-۵۱: با این همه، چه چیزی باعث شده که از پند و اندرز منجزجر و روگردانند، از کتابیکه آنرا بسوی فلاح و رستگاری فرامی خوانند، و تقاضاهای فطری شانرا به یاد آنان می آورد و حافظه خفته شانرا بیدار می کند، اعراض می کنند، اعراض حیرت آوری!! شبیه فرار گوره خری از شیر خشمگین و مهاجم.

۵۲- تنها فرار نه، بلکه هر یکی انتظار آنرا دارد که نامه سرکشاده ای از سوی خدا بر او نازل شود، می گوید: اگر بر پیامبر (ع) کتابی نازل شده، و وحی فرود آمده،

المدثر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

چرا نامه سرگشاده ای بر هر يك ما فرود نمی آید، تا چنین نشود و نامه ای از آسمان بر ما نازل نگردد، هرگز ایمان نمی آریم و به یاددهانی های قرآن اعتنایی نمی کنیم!!

۵۳- گمان مکن که اینها در صورت دریافت نامه سرگشاده از آسمان، ایمان می آورند و از عملکردهای زشت خود دست برمی دارند، نه، اینها بی باک اند، بیمی از عاقبت شوم گناه و عصیان خود ندارند و از آخرت بی پروا اند، باید بدانی که گنهگاران بی باک، اصلاح ناپذیر اند.

۵۴-۵۶: این آیات چند مطلب اساسی را افاده می کنند:

الف: قرآن برای یاددهانی و تذکر نازل شده، از قرآن انتظار آنرا نداشته باشید که همه را، خوب و بد، تشنه هدایت و منزجر از هدایت را، وادار به انتخاب راه راست کند و به تن دادن به حقیقت مجبور سازد.

ب: هرکی تشنه هدایت است، در جستجوی راه رشد و کمال، خواهان درك حقیقت، و حق گم شده اوست، می تواند از این کتاب هدایت مایه بگیرد و در روشنایی هدایات نجات بخش قرآن حقیقت را شناسائی کند و راه خود را دریابد.

ج: "خواست" آنان به تنهایی کفایت نمی کند، اراده آنان به تنهایی حلال مشکلات آنان نیست، گمان مکنید که عقل شما به تنهایی کفایت که "حقیقت" را با آن شناسایی کنید، و عزم تان به تنهایی کفایت که به آن نایل شوید!! در پهلوی "عقل" و "اراده" خود به "رهنمودها و توفیق الهی" نیازمندید.

د: به دو اصل مذکور باید همزمان باور داشته باشید: به اصلی که در آیه ۵۴ به این مفهوم آمده: "هرکی خواسته است از آن پندگیرد" یعنی پندپذیری به خواست تو مربوط شده، تو در انتخاب خود آزادی، می توانی یکی از دو بدیل را انتخاب کنی. و به اصلی که در ابتدای آیه ۵۵ به این مفهوم آمده: "و پند نگیرند مگر آنکه خدا بخواهد"، یعنی بدون توفیق الهی و اراده و اذن او نمی توان راه بجائی برد و از ذکر مایه ای گرفت.

برخی در تلفیق دو اصل مذکور دچار مغالطه می شوند، گاهی به "جبر" متمایل می شوند و گاهی به "اختیار"، و گاهی قضیه را چنان پیچیده می سازند که نه خود راه بجایی می برند و نه دیگری را از حقیقت قضیه آگاه می سازند و به پرسش هایش جواب

می‌گویند. در حالیکه قضیه خیلی ساده و روشن است: انتخاب را به تو گذاشته و توفیق را به خود نسبت داده. هرگاه عطش هدایت در تو ایجاد شد، خواستی به حقایق پی‌بری و به راه راست هدایت شوی، به خدا رجوع کن، از او استمداد بجو، حتماً درهای هدایت را برویت می‌گشاید، توفیق خود را شامل حالت می‌کند و در رسیدن به "حقیقت" ترا یاری می‌کند. سنت الهی در رابطه با رهنمایی بندگانش چنان است که هرکی بسوی او رجوع کند، و در هرکی عطش و تشنگی رسیدن به حقیقت سراغ شود، دستش را می‌گیرد، سیرابش می‌کند و درهای هدایت را برویش می‌گشاید. "یهدی الیه من ینیب" در هرکی انابت باشد، بسوی خود هدایتش می‌کند. هرکی راه کفر و نفاق را برگزیده و کفر و نفاق انتخاب او بوده، درهای هدایت را بروی خود می‌بندد و خود را از عنایت و توفیق الهی محروم می‌سازد.

"این موضوع را در حاشیه مربوط به آخرین آیه سوره التکویر بطور مشرح بحث کرده ایم، امیدواریم به آنجا مراجعه شود"

هـ: فقط خدا سزاوار ترس است و شایسته طلب آمرزش. ترس و بیم تان باید تنها از خدا باشد و طلب آمرزش گناهان تان فقط از بارگاه او.

القیامة

معرفی سوره:

نام این سوره "القیامة: رستاخیز" است، شامل ۴۰ آیه و از سوره های مکی بوده، در متن آن شواهدی وجود دارد که نشان می دهد این سوره در دوران ابتدایی مکه و در فرصتی نازل شده که پیامبر (ع) تا هنوز مهارت کافی در اخذ وحی حاصل نکرده اند و از این تشویش دارند که مبدا الفاظ وحی را که از سوی فرشته القاء می شد فراموش کنند، از اینرو متصل استماع وحی و قبل از پایان یافتن آن تکرار می کردند:

این سوره با قسم به "روز قیامت" و قسم به "نفس ملامتگر" آغاز می شود، و موضوع اصلی بحث آن "قیامت" است. می دانیم که "نفس ملامتگر" در انسان، دلیل محکم و قوی برای اثبات قیامت است، به این معنی: اگر در انسان این ملکه وجود دارد که در هرکار زشتی نفسش او را سرزنش می کند، درباره عملکردهای او به قضاوت می نشیند و کارهای بد او را تقبیح نموده، او را ملامت می کند، مگر ذاتیکه انسان را آفریده و این ملکه را در او بودیعت گذاشته، خود دارای این صفت نباشد و انسان را

در عملکردهای زشتش سرزنش نکند و در باره اعمال او قضاوت ننماید؟! آری او حتماً متصف به این صفت است نفس ملامتگر تو گواهی می‌دهد که پروردگارت حتماً به صفت قضاوت در باره عملکردها متصف بوده، حتماً قیامتی برپا نموده، در باره اعمال تو قضاوت خواهد کرد. در قرآن معمولاً برای اثبات قضایای بزرگی چون "رستاخیز"، بر اشیای ملموس و نمایان سوگند یاد شده، ولی در اینجا بطور استثنائی و یگانه مورد، نخست بر "قیامت" و سپس بر "نفس لوامه" سوگند یاد شده، در موارد دیگر همواره جواب قسم ها بعد از قسم ها و اکثراً متصل آن آمده، ولی در اینجا جوابی را در پایان قسم ها سراغ نداریم. برعکس "یوم القیامة" که طبق اسلوب قرآن باید جواب قسم می‌بود، به عنوان "پدیده مسلم" و انکار ناپذیر ذکر شده، و قسم بر "نفس لوامه" که دلیلی برای "اثبات قیامت" است، پس از آن آمده .

تعبیر چنین است: نه، انکار تو از قیامت واهی و بی بنیاد است، برپایی رستاخیز امر مسلم است، "نفس لوامه" تو گواهی می‌دهد که رستاخیز برپا خواهد شد، و پروردگاری که در وجدان تو ملکه سرزنش در کار زشت را بودیعت گذاشته حتماً در مورد عملکردهای تو قضاوت خواهد کرد، آیا انسان می‌پندارد که استخوان های پوسیده اش مجدداً قابل جمع آوری نبوده، ما کالبد او را جمع و جور نخواهیم کرد و "جان" در او نخواهیم دمید؟! در حالیکه خداوند، نه تنها بر حیات مجدد او قادر است، بلکه می‌تواند سر انگشتان او را نیز بشکل قبلی اش درآرد، انکار او از رستاخیز از جهل او نسبت به این حقیقت مایه نگرفته، بلکه قصد ارتکاب گناه در آینده، عامل انکار او از رستاخیز بوده، چنان نیست که دلایل کافی و قانع کننده در مورد قیامت را نیافته، و عقلاً به آن قانع نشده، بلکه دلیل رستاخیز در همیره وجود او جا گذاشته شده، و وجدان او بر "قیامت" گواهی می‌دهد، مشکل او این است که "هوسسش" او را وامیدارد تا حکم وجدانش را تکذیب کند و از قیامت انکار نماید، مگر نمی‌بینید که او همواره علی‌الرغم سرزنش وجدان خود مرتکب گناه می‌شود، هوس بر او غلبه کرده، قضاوت های او همواره از هوس او مایه می‌گیرد، نه به حکم عقل خود تن می‌دهد و نه قضاوت وجدان خود را می‌پذیرد، او فقط يك دليل برای انکار از رستاخیز دارد: چه زمانی برپا می‌شود؟ چرا تا حال برپا نشد؟ اگر قیامت حقیقی می‌داشت باید تا حال واقع می‌شد!! به چنین

انسانی که نه خود برای انکار دلیلی دارد و نه دلایل دیگری را می‌پذیرد، بنده هوس است و حکم عقل و قضاوت وجدان خود را انکار می‌کند، فقط يك جواب می‌توان گفت: منتظر باش تا قیامت برپاشود، و صحنه های هولناك آنرا با چشم های حیران خود شاهد باشی، روزیکه دیده ها مضطرب و خیره شوند، ماه تاریک شود، خورشید و مهتاب بهم آیند و یکی دیگری را جذب کند، آن روز انسان منکر رستاخیز، آنکه از پذیرفتن این حقیقت فرار می‌کرد، خواهد گفت: کجاست ملجأی برای فرار؟ به کی پناه بریم؟! ولی پناهگاهی نخواهد یافت، جز ایستادن در برابر خدا جای دیگری برای ایستادن وجود نخواهد داشت، هرچه مرتکب شده بود و یا عزم ارتکاب آنرا داشت ولی فرصت نیافته بود، مطلع خواهد شد، یکی یکی در برابر دیده هایش قرار خواهد گرفت، خودش می‌داند که چه اعمال زشتی در ظاهر داشت و چه اراده های بدی در دل!! به حال خود آگاه است، و از اسرار دل خود مطلع، هرچند برای توجیه اعمال زشت، و دفاع از افکار و عزائم پلید خود، عذرهایی بیرون دهد، او خود می‌داند که چرا رستاخیز را تکذیب می‌کرد، کدام عملی و کدام اراده ای او را به تکذیب قیامت و مکافات و مجازات اعمال واداشته بود. این گروه پلید، بیانات قرآن را در باره رستاخیز و دلایل محکمی که برای اثبات آن ارائه می‌کرد، بنابر خبث باطنی خود تکذیب می‌کردند، در مقابل آنان پیامبر(ع) چنان بود که با شنیدن قرآن از فرشته وحی، با عجله و شتاب می‌خواست هرچه زودتر آنرا حفظ کند، و بزودی آنرا به مردم برساند، شنیدن آیات جذاب قرآن و استدلال قوی و قانع کننده اش چنان او را تحت تأثیر می‌گرفت، به وجد می‌آورد و به عجله وامیداشت که قبل از اتمام پیک وحی آنرا تکرار می‌کرد، تا خوب به خاطر بسپارد و هیچ قسمت آنرا فراموش نکند، شتاب و عجله او در فراگرفتن وحی چنان بود که بالاخره خدای حکیم به او دستور داد که این کار را نکند، تشویشی از ناحیه فراموش کردن وحی نداشته باشد، پروردگارت ضامن آن است که قرآن را در حافظه ات جمع کند، و بزبان جاری سازد، نه در حفظ مشکلی خواهی داشت و نه در بیانش، در اثناء شنیدن وحی، آنرا تکرار مکن و عجله ای بخرج مده، آنرا با دقت بشنو، حفظ و بیانش بعهدده ماست، چه تفاوت ژرفی میان این دو نمونه شخصیت انسانی!! یکی حقیقت را تکذیب می‌کند، نه بسبب اینکه دلیلی برای آن ندارد، بلکه بسبب "اراده گناه"، عمداً و آگاهانه تکذیب می‌کند، دیگری چنان تشنه حقیقت که در فراگرفتن آن

عجله دارد و از فراموش کردنش بیم .

هر دلیلی که برای تکذیب رستاخیز بتراشند بی بنیاد و واهی است، این انکار فقط يك انگیزه دارد: دنیا را برگزیده اند، دل به دنیا بسته اند، و آخرت را برای آن عمداً ترك گفته اند، پس نبود دلایل باعث انکار آنان نبوده، بلکه دنیاپرستی و ترك عمدی آخرت موجب اصلی این تکذیب و انکار بوده.

در آن روز برخی از روی ها بشاش باشند، ناظر بسوی پروردگارشان، و برخی از چهره ها درهم کشیده و عبوس و منتظر عذاب کمرشکن. گمان مکنید که دنیا نزدیک است و در دسترس شما، و آخرت دورتر است و میان شما و آخرت فاصله ای، نه، همینکه جان به گلوگاه برسد، و از هر سوی فریاد بلند شود که: کی می تواند طبیب او باشد و از مرگ نجاتش دهد؟ ولی جوای نشنوند، و کسی را مجال و توان آن نباشد که او را از بیماری نزع شفا بخشد و مرگش را به تأخیر بیندازد، گمان کند که دیگر زمان فراق است؛ باید از همه بریده و بسوی خدا برود، ساق پاها از شدت درد بهم پیچد و سفرش بسوی خدا آغاز شود، مرگ تو دریچه ای است بسوی آخرت، چرا آنرا دیر پنداشته و فراموش کرده ای و دنیا را نزدیک پنداشته و به آن چسبیده ای؟ ولی با همه اینها نه آخرت را تصدیق کرد و نه نماز برپا داشت، برعکس تکذیب کرد و رو برتافت، و با غرور و تکبر بسوی خانواده اش رفت، وای وای بر تو و حالتی که در دنیا اختیار کرده ای، وای وای بر تو و حالتی که در آخرت خواهی داشت!! آیا این انسان می پندارد که بیهوده و مهمل گذاشته خواهد شد؟ آیا گمان می کند که پروردگارش او را خواهد گذاشت که بمیرد، استخوانهایش بیوسد، و در زمین تجزیه شود، اعتنائی به استخوانهای پوسیده اش نخواهد کرد و برای حساب و کتاب او را از گورش برنخواهد انگيخت و دوباره زنده نخواهد کرد؟ آیا چنین کاری برایش دشوار و مستحیل جلوه می کند؟ یا خدا را از آن عاجز می شمارد؟ مگر او نطفه حقیری که در رحم ریخته می شود نبود؟! مگر فراموش کرده که زمانی لختهء خوبی بیش نبود؟! مگر متوجه نیست که خداوند او را آفریده و درست و موزون بار آورده؟! و او از این نطفه حقیر، دو زوج "نر" و "ماده" درست کرد؟! آیا آفریدگار نخستین او ذاتیکه او را از خاک، سپس نطفه، سپس علقه آفریده، نمی تواند مرده ها را زنده کند، در اجساد مرده دوباره جان بدمد؟! عقل گواهی

می دهد که چنین کاری سهل تر و آسانتر از خلقت نخستین است.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱- نه، بروز قیامت قسم . ۲- و نه، به نفس ملامتگر قسم . ۳- آیا آدمی می پندارد که هرگز جمع نکنیم استخوانهایش؟ ۴- چرا نه، توانائیم بر اینکه برابر کنیم نوک انگشتهایش. ۵- نه، بلکه این انسان قصد گناه دارد در پیشگاهش . ۶- می پرسد: روز قیامت کی باشد؟</p>	<p>لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّٰوَامَةِ * أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بِنَآئِهِ * بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ * يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ *</p>
--	--

۱-۲: در دو قسم این آیات، حالت استثنایی را مشاهده می کنیم، غیر از حالت بقیه قسم ها در قرآن، در بقیه موارد معمول چنان است که نخست بر اشیای ملموس و مشهود قسم یاد می شود، سپس جواب قسم ها بعنوان ادعای مسلم و انکار ناپذیری ذکر می شود که قسم ها بر حقانیت آن گواهی می دهند، طبق اسلوب قرآن، در اینجا نخست باید به "نفس لوامه" قسم یاد می شد، سپس برپای روز رستاخیز بعنوان جواب این قسم می آمد، ولی در اینجا "یوم القیمة" به عنوان پدیده ای ذکر شده که باید هر مخاطب قرآن، نسبت به آن تردیدی نداشته باشد، نزد فرد فرد باید حقیقت مسلم و انکار ناپذیر باشد. سپس برای اثبات قیامت به "نفس لوامه" سوگند یاد شده، نفس لوامه انسان گواهی می دهد که "قیامت" برپا خواهد شد، چون می دانیم که "نفس لوامه" انسان بر وجود قیامت گواهی می دهد، به این شرح: در انسان ملکه ی وجود دارد که او را در کارهای زشت سرزنش می کند، ما این "ملکه" را "وجدان" می خوانیم، کارهای زشت انسان را تقبیح می کند، و به سرزنش انسان گنهگار می پردازد. وجدان آدمی استعداد کسی نیست، بلکه در فطرت و سرشت او چون ودیعه ای جا گذاشته شده، در انسان

خوب و بد، صالح و طالح وجود دارد، این محاکمه وجدانی در هرکسی همواره فعال است، نه تنها به قضاوت می پردازد، بلکه مجازات می کند، نمی بیند که گاهی مجرم و خطاکار، سیلی بر روی خود می کوبد، گاهی برای آنکه از عذاب وجدان رهایی یابد به محکمه رجوع نموده به جرم خود اعتراف می کند، گاهی خود را شایسته مرگ شمرده به خود کشتی مبادرت می ورزد.

کسیکه انسانرا آفریده و در او "ملکه وجدان" را جا گذاشته و "نفس ملامتگر" به او عطا کرده و او را چنان بار آورده که وجدانش در مورد هر کار زشتی قضاوت نموده به سرزنشش پردازد، خود به این صفت متصف بوده، حتماً در مورد عملکردهای انسان محکمه بی دایر نموده، قضاوت می کند، هر "صفت نیک" در مخلوق و مصنوع، بر وجود این صفت در صانع و خالقش گواهی می دهد. "محکمه وجدان" تو گواهی می دهد که محکمه الهی نیز وجود دارد، نفس ملامتگر تو شهادت می دهد که "یوم القیامة" حتماً برپا خواهد شد و آفریدگاری که "وجدان تو" ودیعه اوست، حتماً در مورد عملکردهای تو قضاوت خواهد کرد.

۳-۴: آیا انسانی که منکر رستاخیز است چنان می پندارد که استخوان های پوسیده او هرگز جمع نخواهد شد، کسی او را دوباره زنده نخواهد کرد و در کالبد تجزیه شده او جان نخواهد دمید؟! آیا زندگی بعد از مرگ را مستحیل می شمارد؟ آیا دمیدن جان در استخوان های پوسیده برایش محال و ناممکن جلوه می کند؟ بداند که پروردگارش نه تنها قادر به زندگی مجدد او و دمیدن جان در کالبد متلاشی شده اوست، بلکه قادر است "خطوط سر انگشتان" او را نیز همانگونه خلق کند که در ابتداء آفریده بود، انسانها می دانند که "خطوط انگشتان" هر یکی با دیگری فرق می کند، در آفرینش مجدد انسان تمامی این ظرافت ها نیز مراعات خواهد شد.

۵-۶: چنان نیست که منکران رستاخیز، دلایلی برای اثبات حقانیت آن نیافته اند، و در این شك دارند که قیامت برپا خواهد شد و استخوان های پوسیده مرده بهم آمده در کالبد شان مجدداً جان دمیده خواهد شد، و انگیزه آنان در انکار از رستاخیز عدم دست یابی به دلایل کافی نیست، چیز دیگریست، قضیه گناه در آینده او را به انکار واداشته، انکار او حکم عقل او نیست، خواست هوس اوست، عقلش او را به ایمان به

رستاخیز فرامی خواند ولی هوسش او را به تکذیب رستاخیز وامیدارد. اگر به فرمان هوس خود تسلیم نشود و اراده ارتکاب گناه را ترك بگوید، میان او و رستاخیز همهء حجاب ها برداشته خواهد شد و هیچ چیزی عقل او را از ایمان به رستاخیز مانع نخواهد شد. او برای تکذیب قیامت فقط يك حرف برای گفتن دارد: رستاخیزی که از فرارسیدنش هشدار می دهید چه زمانی برپا می شود؟ چرا تا حال برپا نشده؟ اگر ادعای برپایی رستاخیز حقیقت می داشت باید تا حال واقع می شد!! او نمی داند که هر حادثه ای در موعد ثابت خود بوقوع می پیوندد!! انتظار وقوع حادثه ای قبل از موعد خاصش سفاهت است.

<p>۷- پس آنگاه که دیده ها شوند خیره.</p> <p>۸- و مهتاب شود تیره.</p> <p>۹- و آفتاب و مهتاب شوند گرد آورده.</p> <p>۱۰- انسان در آنروز گوید: کجاست راه فرار و گریزگاه.</p> <p>۱۱- نه چنین است، نباشد هیچ پناهگاه.</p> <p>۱۲- آنروز فقط بسوی پروردگارت باشد قرارگرفتن در قرارگاه.</p> <p>۱۳- آنروز انسانرا آگاه سازند از هرآنچه پیش فرستاده و یا مؤخر گذاشته.</p> <p>۱۴- نه، بلکه انسان بیناست بر خویشانش.</p> <p>۱۵- هرچند پیش کشد عذر هایش.</p>	<p>فَإِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ * وَخَسَفَ الْقَمَرُ * وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ * يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ * كَأَلَّا لَا وَزَرَ * إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ * يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ * بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ *</p>
--	---

۷-۱۰: این آیات چند مطلب اساسی را توضیح می دهد:

الف: کسیکه غرض و مرض مانع اعتراف او به حقیقت می شود، باید گذاشته شود تا این حقیقت، خود فرارسد، و در جلو چشمش قرار گیرد، با استدلال نمی توان او را

قانع کرد و از تکذیب عمدی بازداشت، اگر قیامت را نمی پذیرد، باید بگذاریم قیامت فرارسد و صحنه های هولناک آنرا با چشم سر مشاهده کند، کسیکه چشم عقل خود را بسته است و از آنچه عقلش گواهی می دهد انکار می کند، باید بگذاریم که صحنه های هولناک رستاخیز پیش بیاید و دیده های بسته او را باز کند. او باید منتظر باشد تا هیبت رستاخیز دیده های او را خیره سازد.

ب: در آنروز مهتاب تیره خواهد شد: معنی تیره شدن مهتاب این است که آفتاب از تشعشع و پرتو افگنی بازمی ایستد.

ج: آفتاب و مهتاب بهم می آیند، جاذبه آفتاب بجای بالا می رود که مهتاب را از مدار زمین می کشد و بسوی خود می کشد.

د: این آیات یکی دیگر از اعجاز علمی قرآن را به نمایش می گذارد، کیهان-شناسان در اواخر قرن بیست به این حقیقت پی بردند که بنابر عوامل خاصی، در برخی از اجرام سماوی تغییراتی رونما می شود که در نتیجه آن قدرت جاذبه آنها به حدی بالا می رود که "ستون نوری" قدرت فرار از سطح آنرا از دست می دهد، جاذبه قوی شان مانع تابش نور می شود، این حالت اجرام مذکور را دانشمندان بنام "سیاه چال" یاد می کنند. از تاریک شدن مهتاب و جذب آن توسط آفتاب معلوم می شود که در کره آفتاب چنین حالتی رخ می دهد، جاذبه قوی آفتاب در این حالت از یک سو مانع ساطع شدن و تابش نور می شود و از سوی دیگری "کره ماه" را از مدار زمین بسوی خود می کشد. اگر شما به یکی از دانشمندان منصف کیهان شناس که پس از زحمات زیاد و تحقیقات عمیق و طولانی به حقیقت سیاه چال ها در کهکشان ها پی برده بگوئید: "قرآن هزار و چهارصد سال قبل پیشگویی کرده که زمانی نور آفتاب بر سرش پیچانده خواهد شد، کره ماه تیره گردیده و توسط آفتاب جذب خواهد شد" به حیرت و تعجب عمیق فرو خواهد رفت و اعتراف خواهد کرد که این پیشگویی نمی تواند از سوی یک انسان عادی باشد.

ه: او که اکنون از اعتراف به رستاخیز فرار می کند، روزیکه صحنه های مخوف و هولناک آنرا ببیند در جستجوی پناهگاه و در تلاش فرار از آن صحنه ها خواهد بود، از

هر کسی خواهد پرسید: به کدام سو فرار کنیم؟ به کجا پناه بریم؟

۱۱-۱۲: ولی آن روز پناهگاهی نیابد، هیچ قرارگاه دیگری جز بارگاه الهی نباشد، همه راه های فرار بسته باشد، نه جایی برای پناه باشد و نه محلی برای توقف، هر راهی به خدا منتهی می شود، بسوی او می روند و در برابر او می ایستند.

۱۳: هر گناهی که بنابر تکذیب رستاخیز مرتکب شده بود و هر گناهی که به قصد ارتکاب آن رستاخیز را تکذیب کرده بود، از همه آگاه شود، همه را در نامه اعمال خود بیابد و در برابر دیده های خود محسوم، هر عملی را که در زندگی اش انجام داده بود و یا قصد انجام آنرا داشت، ولی فرصتش را نیافت و قادر به انجام آن نشد، گزارش دقیق همه را در برابر خود می یابد.

۱۴- گمان مکنید که فقط با مشاهده عملنامه اش از عملکردهای خود مطلع می شود، نه، بلکه او بر خویشتن خود آگاه است و از عملکردهای خود واقف، با دیده باز بسوی گناه رفته بود، علی الرغم سرزنش های ملامتگر درویش مرتکب گناه شده بود، معاذیری که او برای توجیه گناه خود پیش می کند، واهی و جعلی است، خود به سستی توجیهاش خود آگاه است، به او گفته شود:

کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا.

کافیست که امروز خود حسابگر خود باشی.

۱۶- زبانت را بر آن مجنابان برای عجله بر حفظش.	لَا تُحَرِّكْ بِهٖ لِسَانَكَ لَتُعْجَلَ بِهٖ *
۱۷- بر ذمه ماست گرد آوری و خواندنش.	إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ *
۱۸- پس زمانیکه می خوانیم، پیروی کن از خواندنش.	فَإِذَا قُرْآنَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ *
۱۹- سپس بر ماست بیان کردنش.	ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ *

۱۶: عده ای از مفسرین این چهار آیه را بمثابة جمله معترضه گرفته اند و معتقد اند که با آیات قبل و بعد ارتباط خاصی ندارد. در حالیکه از چند لحاظ ارتباط خیلی محکم و ظریفی میان آنها وجود دارد:

الف: در آیات قبلی، برخورد کسی به بحث گرفته شده که نه تنها ادعای قرآن در باره قیامت را نمی‌پذیرد و به دلایلی که قرآن ارائه می‌کند واقعی نمی‌گذارد، بلکه عملاً و بنابر اینکه قصد ارتکاب گناه را در آینده دارد، به تکذیب آن می‌پردازد و علی‌الرغم حکم وجدان و قضاوت عقل خود به مخالفت آن می‌رود، در برابر این برخورد قبیح، معامله پیامبر(ع) را در برابر قرآن قرار می‌دهد، و تفاوت عمیق میان دو برخورد مذکور را نمایان می‌سازد، پیامبر(ع) در اثنای شنیدن آن به وجد می‌آید، سعی می‌کند هرچه زودتر دریافت کند، به حافظه بسپارد، هیچ لفظ آنرا فراموش نکند، چون گمشده‌ء خود می‌خواند، می‌پندارد که اگر مخاطبیتش هیچ حرف او را تا حال نپذیرفته اند، ممکن نیست در برابر این آیات ایستادگی کنند، حتماً می‌پذیرند، باید زودتر آنرا بدست آورد و در برابر آنان بگذارد. عجله او چنان است که خدای حکیم او را به عدم عجله زیاد و عدم تکرار الفاظ وحی در اثناء دریافت آن توصیه می‌کند. به او می‌فرماید:

برای دریافت مفاهیم قرآن عجله ممکن، زمانیکه فرشته وحی آنرا بر تو می‌خواند از تکرار الفاظ آن تا پایان وحی خودداری کن، بگذار فرشته وحی کارش را تکمیل کند، از القاء وحی فارغ شود، با تأنی و دقت آنرا بشنو، تشویشی از ناحیه فراموش شدنش نداشته باش، ما ذمه واریم که آنرا در حافظه‌ء تو جاگزين کنیم و بر زبان تو جاری سازیم و تفصیل معانی آنرا بیان کنیم.

<p>۲۰- نه چنین است، بلکه می‌پسندید شتابنده را.</p> <p>۲۱- و رها می‌کنید دیر شونده را.</p> <p>۲۲- روی هایی در آن روز تر و تازه.</p> <p>۲۳- بسوی پروردگارشان نگاه کننده.</p> <p>۲۴- و روی هایی در آن روز خیره و تیره.</p> <p>۲۵- می‌پندارند که با آنان معامله ای می‌شود، کمر شکننده.</p>	<p>كَأَلَّا بَلَّ تُجْبُونَ الْعَاجِلَةَ * وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ * وَجُوعًا يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ * وَوَجُوعًا يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ * تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ *</p>
--	---

۲۰: دو توجیه در باره این آیه داریم :

الف: هر دلیلی که برای تکذیب رستاخیز بتراشید، بی‌بنیاد و واهی است، انکار شما

فقط يك انگیزه دارد: دنیا را برگزیده اید، دل بدنیا بسته اید و آخرت را عمداً ترك گفته اید، دنیا پرستی و ترك عمدی آخرت موجب اصلی انکار و تکذیب شماست.

ب: علاقمندی شما به اهداف کوچک زودرس و اغراض پست و پیش پا افتاده، و انزجار تان از اهداف بزرگ و دیررس و مقاصد بلند و بالا شما را به این حالت کشانده و به معارضه با قرآن واداشته. مگر نمی بینید کسیکه عطش معنوی دارد چه عجله و شتابی در فهم هرچه زودتر و دقیقتر قرآن بخرج می دهد، ولی شما که عطش معنوی تان سرکوب شده و جای آنرا دنیا پرستی و علاقه به اهداف کوچک و پست مادی گرفته عمداً به تکذیب آن می روید.

از دو توجیه فوق توجیه دومی دقیقتر جلوه می کند. چون معانی اصلی الفاظ در آن مراعات شده.

۲۲-۲۳: برخی از روی ها در آن روز شاداب و بشاش باشند و ناظر بسوی پروردگارشان، این ها کسانی اند که در دنیای شان همواره و در هرکاری خدا را در نظر داشتند، سمت حرکت شان بسوی خدا، راه شان راه خدا، راهی که به خدا منتهی می شد، هدف شان رضای خدا، می خواستند هرکاری را چنان شایسته انجام دهند که خدا را راضی سازد، این گروه در آن روز به هدف خود رسیده اند و آثار شادمانی در سیمای شان نمایان، امروز ناظر جمال ذاتی باشند که در دنیا نادیده به او گرویده بودند، کار و پیکارشان برای او بود، و زندگی و مرگ شان برای او، در آن روز حجاب ها برداشته شده، دیده های منتظر شان به جمال معبود، سیراب می شود.

در رابطه با چگونگی "نظربسوی خدا" چند رأی را میان مفسران داریم:

الف: این نگاه با چشم دل و از طریق شهود باطنی است نه مشاهده حسی، چون مشاهده حسی لازمه آن جسمانی بودن خداوند، و وجود در مکان و کیفیت و حالت خاص جسمانی است، در حالیکه ذات پاکش از این ها منزّه است. برای دفاع از توجیه مذکور به این آیه استناد می کنند که:

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ* الانعام: ۱۰۳

چشمان او را نمی بیند و او چشمها را می بیند.

ب: عده ای "ناظره" را به معنی "انتظار کننده" گرفته اند و گفته اند که مؤمنان در آن روز انتظار شان فقط از خدا بوده پیوسته منتظر رحمت و نعمت او می باشند.

ج: عده دیگر مفسران از تأویل لفظ "ناظره" به "شهود باطنی" و "نگاه با چشم دل" خودداری ورزیده، معنی اصلی لفظ را ترجیح می دهند و معتقد به مشاهده جمال پروردگار اند، و به این حدیث استناد می کنند:

عن ابن عمر (رض) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ان ادنى اهل الجنة منزلة لمن ينظر الى جنانه، و ازواجه و نعيمة و خدمه و سرره مسيرة الف سنة و اكرمهم على الله من ينظر الى وجهه غدوة و عشية ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم: و جوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة.

از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: پائین ترین درجه اهل بهشت درجه کسیست که به باغ ها، همسران، نعمت ها، خادمان و تخت های خود در مسیری به اندازه هزار سال می نگرد، و گرمی ترین شان نزد خداوند کسیست که به وجه پروردگارش پگاه و بیگاه می نگرد، سپس این آیه را تلاوت کرد: روی هایی در آن روز بشاش و ناظر بسوی پروردگارشان.

به چند دلیل رأی سومی دقیقتر است:

الف: معنی اصلی لفظ "ناظره" در آن مراعات شده، ما نباید به خود حق بدهیم که بنابر واژه های شخصی خود معنی اصلی الفاظ قرآن را کنار بگذاریم و تعبیری از آن بعمل آریم که واژه های شخصی ما را مرفوع سازد، درست نیست که نخست مفهومی را در ذهن خود مجسم کنیم، سپس الفاظ قرآن را به نفع آن توجیه نمائیم، و بدینترتیب مرتکب تفسیر بالرأی شویم.

ب: شیوه مناسب تلفیق میان دو آیه متباین در قضیه واحد این نیست که یکی را حذف کنیم و یا معانی غیراصولی و محتمل برای الفاظ آن جستجو کنیم و به نفع آیه دیگری آنرا تأویل نمائیم، تقاضای ایمان به کتاب الهی این است که هر دو را بدون کم و کاست و بدون آنکه یکی را به نفع دیگری تأویل نمائیم، بپذیریم. این درست نیست که در باره دیدار الهی آیه "لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار: چشم ها او را درک نکند،

در حالیکه او چشم ها را درك می کند" را بطور مطلق بپذیریم و آیه "وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة: روی هائی در آن روز بشاش، ناظر بسوی پروردگار شان" را مطلق نگیریم و "ناظره" را به معنی مشاهده باطنی بگیریم، چرا نمی گوئیم که به هردو آیه ایمان داریم، حرف حرف آنرا بدون کم و کاست و بدون تأویل می پذیریم، یکی مربوط به دنیاست و دیگری مربوط به آخرت، در دنیا نمی توان خدا را با چشم های خود دید، ولی در آخرت به دیدار او نائل می شویم.

اگر قبول کنیم که آیه "لاتدرکه الابصار" عام است و نباید آنرا مختص به دنیا ساخت، باید توجه داشت که در آیه "لاتدرکه" بکار رفته، نه "لاتراه"، میان "دیدن" و "درك کردن" فرق است، احدی نمی تواند خدا را چنان ببیند که کاملاً بر آن احاطه کند و بطور کامل آنرا "درك" نماید، فقط می بیند و از جمال او لذت می برد.

این نیز درست است که به موسی (ع) گفته شده: " لن ترانی: هرگز مرا دیده نتوانی"، ولی می پرسیم: چه چیزی باعث پاره پاره شدن کوه و بی هوشی موسی (ع) شده؟ آیا این حادثه از تجلی خدا بسوی کوه رونما نشده؟ مگر می شود گفت که در آنجا هیچ حادثه ای رخ نداده و موسی (ع) هیچ چیزی را ندیده؟! اگر دیدار روز قیامت را به این دلیل، مشاهده باطنی بخوانیم که لازمه دیدن حسی، جسمانی بودن خداست، می پرسیم: تکلم خداوند (ج) را با موسی (ع) چگونه توجیه کنیم؟ مگر از درختی به او "ندا" نکرده و با کلام خاصی با او تکلم ننموده؟ این "ندا"، "تکلم" و "تجلی" را چگونه توجیه کنیم؟ آیا بر اساس معیارهای شما "تکلم" نیز جسمانی بودن را ایجاب نمی کند؟! آیا می شود آنرا "تکلم" و "ندای" باطنی خواند؟

ج: سنن و ضوابط حاکم در آخرت را نباید شبیه سنن و ضوابط حاکم بر دنیا شمرد، مگر نمی بینید که در بهشت نه بیماری است، نه پیرشدن و نه مردن، آب و شیر آن نه گنده می شود و نه متعفن، به هرسویی می توان آنرا راند، شراب آن نه مست کند و نه به بیهودگی و هرزگی وادارد، نه دل و دیده و گوش ما دل و دیده و گوش دنیا خواهد بود و نه توان دیدن و شنیدن و احساس ما محدود و ضعیف به اندازه دنیا، در آنجا اهل بهشت، اهل دوزخ را بنگرند و صدای همدیگر را بشنوند، در حالیکه از همدیگر چنان

فاصله دارند که گویا یکی در يك سیاره دنیا و دیگری در سیاره دیگری بسر می برد، در آنجا نه این فاصله است و نه این حجابها، در آنجا کافر، کور و محجوب باشد و مؤمن، بینا و ناظر و سیراب از دیدار.

۲۴-۲۵: و در مقابل این گروه مؤمن، گروه دیگری با چهره های عبوس و درهم کشیده قرار خواهد داشت، بیمناک و اندوهناک، رنگ پریده، منتظر عذاب کمرشکن.

۲۶- نه چنین است، چون برسد به گلوگاه.	كَلا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَوَظَنَ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَأَلْتَفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ * إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ *
۲۷- و گفته شود: کیست دم کننده؟	
۲۸- و گمان کند که این است "وقت" فراق.	
۲۹- و بیچد ساق بر ساق.	
۳۰- در آن روز مسیر بسوی پروردگارت باشد.	

۲۶- ۲۹: در این آیات چند نکته مهم توضیح شده:

الف: گمان مکنید که "آخرت" دور است و میان شما و رستاخیز فاصله زیادی وجود دارد! چنین نیست، رستاخیز شما با مرگ تان آغاز می شود، با مرگ سفرتان بسوی خدا آغاز می گردد، همینکه روح به گلوگاه رسید، در جستجوی طیب حاذق رفته و به این نتیجه می رسید که دیگر زمان فراق است، باید از دنیا و لذت هایش وداع کرد، هرچه در دنیا به آن چسبیده و خدا و آخرت را برایش فراموش کرده بودی باید از تمامی آنها جدا شوی و به دیگران به میراث بگذاری، زمانیکه از شدت درد نزع، ساق بر ساق بیچد، آنگاه سفرت بسوی خدا آغاز شود، نزع تو نقطه آغاز مسیری است که به خدا منتهی می شود، چرا آخرت را دور پنداشته ای و به اهداف پست و زودرس دنیا چسبیده ای و برای آن خدا را فراموش کرده ای؟!

۳۱- پس نه تصدیق کرد و نه نماز برپا داشت.	فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى *
۳۲- برعکس تکذیب کرد و رو بر تافت.	وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى *
۳۳- سپس گردن فرازنده بسوی خانواده اش	ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَمْتَطِي *

<p>رفت.</p> <p>۳۴- و ای وای به حال تو.</p> <p>۳۵- بازهم وای وای به حال تو.</p> <p>۳۶- آیا این انسان پنداشته است که گذاشته خواهد شد مهمل و وامانده.</p> <p>۳۷- مگر نبود چون نطفه ای از منی ریختانده.</p> <p>۳۸- سپس لخته خوبی بود، که "خدا" آفرید و برابر کرد.</p> <p>۳۹- و از آن جوهره "نر" و "ماده" بار آورد.</p> <p>۴۰- مگر چنین ذاتی بر این قادر نیست که مرده ها را زنده کند؟</p>	<p>أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ *</p> <p>ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ *</p> <p>أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدَىٰ *</p> <p>أَلَمْ يَكْ نُطْفَةٌ مِّن مَّيِّ يُمْنِي *</p> <p>ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ *</p> <p>فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ *</p> <p>أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ *</p>
--	--

۳۱- ۳۵: این انسان منکر رستاخیز، که قصد دارد در آینده مرتکب گناه شود، و همین اراده گناه او را از ایمان به رستاخیز، بازمی‌دارد، با وجود همه دلایل متین و قانع کننده، نه به رستاخیز باور کرد و نه به خدا ایمان آورد و نه پیوندش را با خدا استوار ساخت و نه نماز برپا داشت، برعکس راه تکذیب و انکار در پیش گرفت و از پذیرفتن حقایق رو برتافت و با غرور و تکبر بسوی خانواده اش برگشت و از اینکه آخرت را تکذیب نموده و به حقیقت پشت کرده، احساس سربلندی و غرور می‌کند، نمی‌داند که در چه وضع افسوسناک و قبیحی قرار گرفته و چه عاقبت وخیم و زشتی در انتظارش. وای به حال زشتش در دنیا، وای به انجام بدش در آخرت.

۳۶- ۴۰: در این آیات چند نکته خیلی مهم و اساسی را می‌یابیم:

الف: آیا این انسان منکر رستاخیز می‌پندارد که پس از مرگ، مهمل و وامانده گذاشته خواهد شد، استخوانهای پوسیده و رگ و پی تجزیه شده اش همانگونه خواهد ماند و کسی به آن اعتنایی نخواهد کرد و جمع و جور نموده و جان در آن نخواهد دمید؟!!

گمانش این است که مرگ پایان کار است، و پس از آن نه کسی وجود دارد که او را دوباره زنده کند و نه کسی که توان چنین کاری را داشته باشد.

ب: آیا او خلقت نخستین خود را فراموش کرده؟ آیا نمی داند که آفرینش او از نطفه ای آغاز شده که در رحم ریخته شده، و پس از ریختن نه پدر در ترکیب و رشد و نموی آن نقشی داشت و نه مادر توان تصرف و مداخله ای. بگو! چه کسی این نطفه حقیر ریخته شده را بشکل يك انسان در آورده؟ تحت نظر و مراقبت چه کسی رشد و نمو کرد، به لخته خون تبدیل شد و آفرینشش بجهت موجود زنده آغاز و تسویه اش صورت گرفت؟ تحت فرمان چه کسی برخی از نطفه ها به شکل "نر" و برخی بشکل "ماده" درمی آیند و از این طریق "جوره یی" از آنها درست می شود که موجب ادامه نسل آدمی می گردد؟ مگر اینها همه مظاهر تصرف و ربوبیت پروردگار تو نیست؟

ج: مگر ذاتیکه خاک را به نطفه تبدیل می کند، نطفه را به شکل علقه و لخته خون درمی آرد، خلقت انسانرا از لخته خون آغاز می کند، به تسویه اش می پردازد، جوره نر و ماده از آن درست می کند، آیا چنین ذاتی قادر بر زنده کردن مجدد مرده ها نخواهد بود؟ این چه قضاوت سفیهانه و بی خردانه ای است؟ مسلماً که زنده کردن مرده ها کاری به مراتب آسانتر از درآوردن خاک به شکل نطفه است.

الدهر

معرفی سوره:

نام این سوره هم "الدهر: زمانه" است و هم "الانسان: انسان" شامل ۳۱ آیه است، برخی از مفسرین آنرا مکی خوانده اند و برخی مدنی و عده ای همه سوره را به استثنای آیات ۸، ۹ و ۱۰ مکی شمرده اند.

ولی چند دلیل را در متن سوره داریم که بر مکی بودن آن دلالت می‌کند:

الف: مضامین سوره و اسلوب بیان آن کاملاً شبیه سوره های مکی است.

ب: هیچ مضمونی از مضامین سوره های مدنی را در آن سراغ نداریم. از لحاظ اسلوب بیان نیز با سوره های مدنی نمی‌خواند.

ج: از آیه ۲۶ بوضوح فهمیده می‌شود که این سوره باید قبل از سوره "مزمل" نازل شده باشد آیه چنین است:

و من اللیل فاسجد له و سبحه لیلاً طویلاً : و شبانگاه برایش سجده کن و در طول شب او را تسبیح گوی، "حکم تسبیح در طول شب" نشان می‌دهد که این آیه در رابطه به شب خیزی ها، از نخستین دستورها است و حتماً قبل از سوره "مزمل" نازل شده، چون در سوره "مزمل"، نخست زمان شب خیزی ها تحدید شده و در حد دو ثلث، نصف و یا یک ثلث شب در آورده شده و سپس تخفیف بعمل آمده و مقدار آن به صوابدید و ظروف و شرایط مسلمانان گذاشته شده، در قرآن معمولاً در مورد قضایا نخست حکم عام صادر شده، سپس هدایات واضحتر و مشخصتر در باره آن نازل شده و حد و مقدار آن تحدید شده، حکم شاق همواره مقدم بر تخفیف در آن بوده، چنانچه حکم مقابله با دشمنی که ده چند مسلمانان است قبل از حکم مقابله با دو چند نازل شده، "حکم تسبیح و تهجد در طول شب" باید قبل از حکم تخفیف در آن باشد. از این رو با اطمینان می‌توان گفت که سوره الدهر قبل از سوره "مزمل" نازل شده، آراء و روایات متعارضی که آنرا مدنی می‌خواند با روح سوره سازگار نیستند. این سوره با پرسشی از مخاطب خود آغاز می‌شود که هر مخاطبی ناگزیر جواب مثبت به آن می‌دهد و مجالی برای انکار و جواب منفی نمی‌یابد، می‌پرسد: آیا بر انسان زمانی سپری شده که چیز قابل ذکری نبود؟ قطره آبی در صلب پدر، آب مهین، که نه تنها آنرا مهم و جدی نمی‌گیرد، بلکه از آن نفرت دارد.

بگوید: چه کسی او را از این شیء غیر قابل ذکر بیافرید؟ خداوند(ج) به این پرسش پاسخ گفته می‌فرماید: این مائیم که انسان را از نطفه مختلط مرد و زن آفریدیم، و با تطورات گوناگونی مواجه ساخته، از مراحل مختلفی می‌گذرانیم و شایستگی های او را در هر تطور و استعدادهای بقای او را در هر مرحله ای می‌آزمائیم و رشد می‌دهیم و به سوی کمال جلو می‌بریم و از او موجود شنوا و بینا می‌سازیم، این مائیم که رهنمود هائی در سرشت او بودیعت می‌گذاریم، استعدادهایی به او عنایت می‌کنیم که در رهیابی، او را کمک کند، در تشخیص خوب از بد و مفید از مضر او را یاری نماید، چراغی در دل او روشن می‌کنیم که در روشنائی آن راه را از بیراهه تفکیک کند، وجدان و نفس ملامتگر به او می‌دهیم که قدرت شناخت زشت و زیبا را دارد، اگر راه را درست برود راضی و خوشنود می‌شود، بال و پر می‌کشد و اگر به بیراهه برود به سرزنش او می‌پردازد، این

چشم و گوش و این رهنمودها در درون جان و در ضمیر و وجدان او همواره و در هر صورتی در خدمت او اند، چه او پاس آنرا داشته باشد و چه ناسپاسی کند، چنین است معامله ما در دنیا، ولی معامله ما در آخرت: در آنجا مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند:

الف: کافر که در دست و پا و گردنش غل و زنجیر، و اقامتگاهش آغوش آتش شعله ور، او نعمتها را پاس نداشت و استعدادهایش را غلط بکار گرفت، سزاوار آن است تا دست و پایش را ببندند و غل و زنجیر در گردنش ببندازند.

ب: نیکوکاران و خوب ها که در بهشت باشند، جام های پیروزی سرکشند، و از شرابی می‌نوشند که آمیزه اش کافور، از چشمه ای که بندگان مقرب بارگاه الهی در کناره های آن جام های شراب در دست، نشسته اند و بھر سوی و بھر شکلی بخواهند این چشمه را روان سازند، آنها نعمت های الهی را درست بکار گرفتند و پاس آنرا داشتند، اکنون نعمت هایی که چون پاداش شکر و سپاسگذاری به آنان داده می‌شود در خدمت آنان است، چون چشمه ای که به هر سو بخواهند روان می‌کنند، اینها به نذرهای خود وفا می‌کردند، از روزی بیم داشتند که شر و آفتش فراگیر باشد. به همنوعان نیازمند، مسکین، یتیم و اسیر طعام می‌دهند، از بهترین طعامی که خود به آن علاقمند اند، به زبان حال و قال می‌گویند: از اطعام به شما جز رضای الهی هدفی نداریم، نه پاداشی از شما می‌خواهیم و نه سپاسگذاری و تشکری، ما از پروردگار خود می‌ترسیم، از روز عبوس و خشمگین چهره ای، پس آنرا از شر چنین روزی رهانده و با شادابی و خشنودی رو بروی شان کند و بنا بر صبر و شکیبایی شان اقامتگاه بهشت و لباس حریر به آنان پاداش دهد، تکیه کنان بر تخت ها، نه در آن گرمای آفتابی و نه سرمای، سایه هایش بر آنان فرو افتاده و میوه هایش به نحو عجیبی همواره در دسترس و در خدمت، ظروف نقره ای و پیاله های بلورین در گرداگردشان در چرخش، بلورین نقره ای که در اندازه اش ظرافت عجیبی بکار رفته، در آن از جامی بنوشند که مزوج و مخلوطش از زنجبیل باشد، چشمه ای در بهشت که نامش "سلسبیل" است و گرداگرد آنان نوجوانان همیشه جوانی، چون مروارید پراکنده را می‌یابی. اگر آنجا را از نزدیک بینی در واقع نعمتها و ملک عظیمی را دیده ای. ملبس به حریر نازک سبز رنگ و دیبای ضخیم و مزین به دستبند های نقره ای، درحالیکه پروردگارشان آنرا از شراب ظهور سیراب

کند و بگوید: این پاداش شماس است، و مساعی تان مورد قدردانی قرار گرفت.

این مائیم که قرآن را به نحو شایسته و جزء وار بر تو نازل کردیم، پس برای فرمان پروردگارت شکیبائی کن و از هیچ گنهگار و ناسپاس آنان فرمان مبر، نام پروردگارت را صبح و شام یاد کن و شب هنگام برایش سجده کن و در طول شب تسبیح گوی، اینها "اهداف زودرس" دنیا را دوست دارند و روز سنگین آخرت را فراموش نموده، به بی‌اعتنایی می‌گیرند، مگر نمی‌دانند که ما آنانرا آفریده ایم و پیوندهای وجود شانرا استوار ساخته ایم، و هرگاه بخواهیم مثل شانرا می‌آفرینیم. و در پایان می‌فرماید: اینها تذکر و پند و اندرز است، برای کسیکه خواسته است راه رسیدن به خدا را بیابد و آنرا برای حرکت خود بسوی خدا برگزیند، انتخاب در دست شماس است، این راه را فقط با توفیق خدا می‌توانید طی کنید، مشیت خدا بر این رفته که هرکی راه خدا را انتخاب کند، توفیق خود را شامل حالش ساخته، بسوی خود هدایت می‌کند، راه خدا راه ذاتیست که دانای بر همه اسرار است و در هر دستور و فرمانش حکمت ژرفی مضمّن است، هرکی را شایسته رحمت خود بیابد با رحمت وسیع و بی‌پایان خود می‌نوازد، ولی آنانکه ستمگر اند، نه از پند و ذکر مایه گرفتند و نه راه خدا را برای حرکت خود برگزیدند، عذاب دردناکی برای شان آماده کرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>۱- آیا بر انسان زمانی گذشته است که نبود چیز قابل ذکری؟</p> <p>۲- مائیم که انسان را از نطفه ای آفریدیم، مختلط، که می‌آزمائیمش و می‌سازیمش شنوای بینایی.</p> <p>۳- بی‌گمان که راه را به او بنمودیم، خواه سپاسگذار باشد و خواه ناسپاسی.</p>	<p>هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً * إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً *</p>
---	---

۱: این آیه پرسشی در باره گذشته انسان و حالت قبل از پیدایشش متوجه هر

مخاطب خود می‌سازد و می‌پرسد: آیا بر انسان زمانی گذشته که چیز قابل ذکری نبود؟ چون قطره آبی در صلب پدر، آب مهین و بی‌ارزش، که نه تنها آنرا مهم و جدی تلقی نمی‌کرد، بلکه از آن نفرت داشت!! اگر جواب مثبت است، "ناچار باید مثبت باشد" در آنصورت بگوید: چه کسی او را از این شیء غیر قابل ذکر آفریده است؟ مگر پیدایش او از این آب مهین ثابت نمی‌کند که پروردگارش او را بار دیگری خواهد آفرید و چنین پیدایشی آسانتر از پیدایش نخستین اوست؟!

۲- دو تفسیر این آیه را در تفاسیر می‌یابیم:

الف: برخی پنداشته اند که این آیه به خلقت ابوالبشر آدم(ع) اشاره دارد، و مراد از اینکه "انسان چیز قابل ذکری نبود" حالت قبل از پیدایش نخستین انسان می‌باشد.

ب: عده ای به این باور اند که حکم آیه عام است و به خلقت هر انسان اشاره دارد و مراد از "حالت نا قابل ذکر انسان در يك زمانی" حالت انسان در صلب پدر و رحم مادر است، حالت "آب مهین: منی" که آدمی از ذکر نام آن نیز حیا می‌کند.

بنابر چند دلیل رأی گروه دوم مفسران دقیقتر است:

یک: از الفاظ "لم یکن شیئاً مذکوراً: نبود چیز قابل ذکری" فهمیده می‌شود که این آیه به حالت نطفه انسان در صلب پدر و رحم مادر اشاره دارد، چون پیدایش آدم(ع) از خاک بود، نه از چیز غیر قابل ذکر.

دو: آیه بعدی خلقت همین انسان را از "نطفه مختلط" معرفی می‌کند که بدون تردید معنی آن پیدایش انسان از نطفه مختلط پدر و مادر می‌باشد، از این رو معنی آیه این است: این مائیم که انسان را از نطفه مختلط پدر و مادر، قطره آب مهین و غیر قابل ذکر آفریدیم، از مراحل گوناگونی گذشتاندم، شایستگی ها و توانمندی های بقای او را در شرایط و حالات گوناگونی آزمودیم، به او رشد دادیم و بشکل انسان شنوا و بینا درآوردیم. انسان بگوید که چه کسی او را از قطره آبی آفرید، از حالتی به حالتی درآورد، هر مرحله ای را برای او آزمونی قرار داد که توانمندی ها و استعداد بقای او را به بوته آزمایش می‌گذاشت، از تمامی این آزمون ها موفق بدرآورد، رشد داد و این همه استعدادهائی را که شنوائی و بینایی دو نمونه آن است در او بودیعت گذاشت؟! آیا کسی

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الدهر

را جز خدا سراغ دارد که در آفرینش او از نطفه و در ارتقای او بسوی کمال و تا حد انسانی شنوا و بینا، نقشی داشته باشد؟

۳- در مورد این آیه، نخست باید ببینیم که معنی "هدینه السبیل: راه را به او بنمودیم" چیست؟ آیا مراد آن هدایت فطری و وضع مایه های هدایت در سرشت اوست، یا هدایت با ارسال کتاب و بعثت پیامبران؟

به چند دلیل مراد آن باید هدایت فطری باشد:

الف: الفاظ آیه چنان است که نشان می دهد که هر انسان مشمول این عنایت الهی بوده و خداوند او را هدایت کرده است. این الفاظ فقط بر هدایت فطری قابل تطبیق است "چون تنها این هدایت شامل حال هر انسان است نه هدایت با ارسال پیامبران" که عده ای می پذیرند و رهیاب می شوند و عده ای به مخالفت می پردازند و از آن محروم می شوند و در پرتگاه گمراهی سقوط می کنند"

ج: در آیات قبل و بعد هیچ قرینه ای را نمی یابیم که به ارسال پیامبر و نزول کتاب اشاره داشته باشد تا "هدایت" را در این آیه به معنی هدایت با ارشاد و دعوت بگیریم.

ثانیاً باید بنگریم که معنی "اما شاکراً و اما کفوراً" چیست؟

دو تفسیر داریم:

الف: ما راه را به او بنمودیم، کتاب فرستادیم و پیامبری میان شان مبعوث کردیم، حال به او مربوط است که سپاسگذاری می کند یا ناسپاسی، انتخاب در دست اوست، ما او را مجبور نمی سازیم.

ب: ما مایه های هدایت و رهنمایی را در سرشت او بودیعت گذاشتیم که به اراده ما در خدمت او بوده و در تفکیک راه از بیراهه او را یاری می کند، چه او این نعمت ها را ارج بگذارد و سپاسگذاری کند و چه ناسپاس باشد، در صورت ناسپاسی نیز این استعداد ها را از او سلب نمی کنیم.

بدو دلیل رأی دومی دقیقتر است:

الف: ترجمه دقیق الفاظ آیه در آن مراعات شده، اگر الفاظ آیه چنین می بود: "فمن

الدهر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

شاء فلیشکر و من شاء فلیکفر" در آنصورت رأی اولی درست بود، در حالیکه الفاظ آیه این است: "اما شاکراً و اما کفوراً: چه شاکر باشد و چه کافر" این الفاظ بر تعبیر دومی صحنه می گذارد.

ب: رأی گروه اول با هدایت فطری سازگار نمی افتد، هدایت فطری شامل حال هر انسان است چه شاکر، چه کافر.

۴- بی گمان که برای کافران آماده کرده ایم زنجیرها و طوق ها و آتش شعله وری .	إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا *
۵- یقیناً که خوب ها از جامی بنوشند که مخلوطش باشد از کافوری.	إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا *
۶- چشمه ای که بر "کناره های" آن بندگان خاص خدا بنوشند و آنرا جاری کنند عجیب جاری کردنی.	عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا *
۷- به نذرهای خود وفا کنند و از روزی می ترسند که باشد شرش فراگیری.	يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شُرَّةً مُسْتَطِيرًا *
۸- و طعام بدهند، باوجود محبتش، به مسکینی و یتیمی و اسیری.	وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا *
۹- فقط برای رضای خدا بشما طعام می دهیم نه از شما پاداشی می خواهیم و نه سپاسگذاری ای.	إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا *
۱۰- بی گمان که ما از پروردگار خود می ترسیم، از شر روزی عبوس و خشمگین چهره ای.	إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا *

۴: در دنیا وضع چنان است که خداوند همه را از نعمت های خود بهره مند می سازد، چه شکر آنرا بجا آورد و چه ناسپاسی کند، ولی در آخرت وضع غیر از این است، در آنجا کافران را به غل و زنجیر می کشند و در آتش شعله ور می افکنند. او که با دست

هایش تجاوز کرد، با پاهایش بسوی گناه رفت، استعدادهایش را در راه ستم و فساد بکار گرفت و آشوب ها برپا کرد، اکنون در دار حساب و کتاب و در عالم مکافات و مجازات باید دست و پایش را با زنجیر ببندند و در گردنش طوق بیفکنند و در آتش شعله ور بیندازند.

۵: ولی "ابرار: خوب ها" که نعمت های الهی را پاس داشتند، خوب بکار گرفتند و خوب عمل کردند، امروز جام های پیروزی سرکشند و از شرابی بنوشند که مژوجش از کافور باشد، از چشمه ای که بندگان خاص خدا در کناره های آن نشسته و جامهای خود را سر می کشند، چشمه ای که این بندگان مقرب بارگاه الهی بمر سوئی و بمر شکلی بخواهند آنرا جاری سازند، تابع و منقاد شان، سمت و سوی حرکتش به فرمان آنان تغییر می کند و چگونگی فورانش بخواست آنان از شکلی به شکلی درمی آید.

۶- این "خوب ها" کسانی اند که به "نذرها" وفا می کنند و از روز رستاخیز، که شرش فراگیر است، بیمناک اند. به "نذرها" وفا می کنند، یعنی آنچه را به ذمه خود گرفته اند، بدون کم و کاست انجام می دهند. فقها "نذر" را چهار نوع شمرده اند:

اول: اینکه کسی با خدا تعهد کند که برای رضای او فلان کار نیکی را انجام می دهد.

دوم: اینکه کسی بگوید: اگر خداوند فلان حاجتم را بر آورده ساخت در برابر آن فلان کار نیک را انجام می دهم.

سوم: اینکه کسی عهد کند که کار ناروایی را انجام می دهد و یا کار واجبی را ترک می کند.

چهارم: اینکه کار مستحبی را بر خود لازم کند یا عهد نماید که از فلان کار مباحی خود داری می ورزد.

دو صورت اولی را فقها "نذر تبرر: نذر نیکی" خوانده اند و وفا به آنرا واجب شمرده اند.

و صورت های سوم و چهارم را "نذر لجاج: نذر جهالت و لجاجت" خوانده اند،

در مورد نوع سوم آن همهء فقها متفق اند که اصلاً منعقد نمی‌شود و نباید به آن التزام ورزید، ولی در مورد نوع چهارم آن اختلاف رأی دارند، برخی طرفدار وفا به این نذر و برخی طرفدار نقض و ادای کفاره قسم اند، برخی دیگری آنرا به انتخاب نذر کننده گذاشته اند که یا به نذر مذکور وفا می‌کند یا کفاره شکستن قسم را تأدیه می‌نماید. از نظر فقهای شافعی و مالکی این نذر نیز منعقد نمی‌شود، ولی از نظر فقهای احناف در هر دو صورت کفاره لازم می‌شود.

۱۳- بهترین صورت "نذر" آن است که با هیچ انگیزه دیگری جز کسب رضای الهی انجام نشود، خشنودی خدا غایب و هدف "نذر" باشد، صورت پائین تر از آن این است که برای رفع "حاجات" باشد، ولی قبل از برآورده شدن "حاجات" انجام شود، به "نذر" خود با اعتماد به اینکه خداوند هیچ عمل نیک و هیچ صدقه و "نذر" او را ضایع نمی‌کند، وفا نماید. و پائین ترین و ادنی ترین صورتش این است که مشروط به "رفع حاجات" شود و بعد از تحقق "حاجات" خود ادا کند، این نوع نذر یا از بی‌اعتمادی نسبت به خدا مایه می‌گیرد و یا از بخل، حضرت عبدالله بن عمر قول پیامبر (ص) را در مورد این نوع نذر چنین بیان می‌کند:

اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ينهى عن النذر و يقول انه لا يرد شيئاً و انما يستخرج به من البخيل.

پیامبر (ع) کار نهي از "نذر" را روی دست گرفتند و می‌فرمودند: نذر نمی‌تواند آنچه را انجام شدنی است رد کند، از این طریق فقط از دست بخیل مالی برآورده می‌شود. همچنان حضرت عبدالله بن عمر روایت می‌کند که پیامبر (ع) فرمودند: این نوع نذر، نه کاری را جلو می‌اندازد و نه به تأخیر می‌گذارد، با آن فقط از جیب بخیل مالی بیرون کشیده می‌شود.

حضرت ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر (ع) فرمودند:

ان النذر لا يقرب من ابن آدم شيئاً لم يكن الله قدرة له ولكن النذر يوافق القدر فيخرج بذلك من البخيل ما لم يكن البخيل يريد ان يخرج.

این نذر، چیزی را که خدا برای آدمی مقدر نکرده به او قریب نمی‌آورد. ولی

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ الدهر

احیاناً "نذر" با "قدر" هماهنگ می‌شود و با آن مالی را که بخیل نمی‌خواست خرج کند از دست او بیرون می‌کشد.

حضرت عبدالله بن عمرو بن عاص روایت می‌کند که پیامبر (ع) فرمودند: انما النذر ما ابتغی به وجه الله: نذر حقیقی آن است که برای خشنودی خدا باشد.

باید متوجه باشیم که فقط "نذری" را بعهده بگیریم که:

الف: جائز باشد.

ب: توان و استطاعت آنرا داشته باشیم.

ج: حق کس دیگری در آن پامال نشود و موجب نقص در انجام فرایض و واجبات نگردد.

نگوید پیاده به حج می‌روم، همهء مال را وقف می‌کنم، از فاصله دور به بیت المقدس می‌روم و چند رکعت نماز در آنجا ادا می‌کنم، طول روز را در گرمای آفتاب می‌ایستم، چند روز مسلسل بدون افطار روزه می‌گیرم. نذرهای شبیه به این‌ها که مالایطاق بوده و در آن حقوق دیگران پامال می‌شود، نادرست می‌باشد، تذکری که در پایان آیه آمده نشان می‌دهد که انگیزه "نذر" این "ابرار" و نیکوکاران ترس از روز دشوار رستاخیز است، نه اهداف و اغراض دنیوی.

۸-۱۰: چند مطلب خیلی مهمی را در این آیات می‌یابیم:

الف: "ابرار" نسبت به همنوعان نیازمند، مسکین، یتیم و اسیر ترحم دارند، آنرا یاری می‌کنند و از بهترین طعام خود به آنها می‌دهند، طعامی که بیش از هر طعام دیگری آنرا دوست دارند.

ب: در اثنای کمک به نیازمندان، به زبان حال و قال می‌گویند: فقط برای رضای خدا شما را کمک می‌کنیم، نه در برابر آن طمع پاداشی از شما داریم و نه توقع سپاسگذاری و تشکری.

ج: به مقام "ابرار" کسانی می‌رسند که بهترین سرمایه‌های شان را در راه خدا وقف می‌کنند، انگیزه شان در هر کار نیکی رضای خداست، از احدی جز خدا طمع پاداش

الدهر _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

اعمال نیک خود را ندارند، نه بر کسی منت می گذارند و نه طمع توصیف و ستایش و سپاسگذاری و تشکر را از دیگران دارند.

د: ترس شان فقط از پروردگارشان است، مخصوصاً در روز رستاخیز که روز عبوس و سختی است.

هـ: با اشاره به شایستگی های "ابرا" در این آیات، قرآن در پی توضیح اثرات عمیق ایمان به رستاخیز است، همین ایمان آنان را در زمره "ابرا: خوب ها" قرار داده، ترس از روز سخت و فراگیر رستاخیز "مایه وفا به نذر ها" در آنان شده، آنانرا به طعام دادن به همنوع نیازمندشان، مسکین و یتیم و اسیر انگیزته، همین باور باعث شده که از لحاظ اخلاقی و معنوی به آن مستوای بلند ارتقا کنند که نه بر کسی منت بگذارند و نه توقع توصیف و ستایش را از کسی داشته باشند که مورد عنایت و دستگیری شان قرار گرفته و بهترین طعام خود را در جلو او گذاشته می گویند: پاداشی از شما نمی خواهیم، نیکوئی و احسان ما قابل یاد آوری نیست، ما وظیفه مانرا انجام داده ایم، از ما تشکر نکنید، ما در جستجوی رضای پروردگار خود و خائف از او و روز سخت و دشوار رستاخیزیم .

مشاهده می کنیم که در آیه (۱۰) از قول ابرار چنین حکایت می کند:

"ما از پروردگاران می ترسیم، روزیکه سخت عبوس و خشمگین چهره است" ترس از خدا ولی در روز سخت رستاخیز، به این نکته ظریف اشاره دارد که اگر ترس از خدا مانع انسان از گناه و تجاوز می شود و مایه ارتقاء معنوی انسان می گردد، این ترس را "ایمان به رستاخیز" در آدمی باعث می شود و تقویت می کند. همچنان این نکته ظریف را بازگو می کند که ما در برخورد با فقیر و مسکین، از چین بر جبین انداختن و چهره عبوس کردن به این دلیل خودداری می ورزیم که از خشم خداوند و هیبت روز سخت قیامت می ترسیم، مبدا در آن روز مهیب به کیفر این گناه بر ما سخت بگیرد و جزای آن در چهره عبوس و خشمگین قیامت به ما داده شود.

۱۱- پس خدا آنانرا از شر آن روز نگهداشت و

فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ

<p>آنانرا رو برو کرد به شادمانی و سروری.</p> <p>۱۲- بنابر آنکه صبر کردند، بهشتی را به آنان پاداش داد و لباس حریری.</p> <p>۱۳- تکیه زنان در آن بر تخت ها، که نه در آن گرمای آفتابی و نه سرمای .</p> <p>۱۴- و سایه هایش بر آنان فرو افتاده و میوه هایش به نحو عجیبی در خدمت و دسترس .</p> <p>۱۵- و ظروف نقره بی و جام های بلورین در اطراف شان گردانده شوند.</p> <p>۱۶- بلورین نقره ای، با اندازه گیری های ظریفی.</p> <p>۱۷- در آن از جام های خاصی بر آنان نوشانده شود با مزوجی از زنجبیل.</p> <p>۱۸- چشمه ای در بهشت، مسمی به سلسبیل .</p> <p>۱۹- و گرداگرد آنان نوجوانان همیشه جوانی در رفت و آمد، چون آنانرا ببینی، همه را مروارید پراکنده ای می انگاری.</p> <p>۲۰- اگر آنجا را بنگری، در واقع نعمت های وافر و ملک عظیمی را دیده ای.</p> <p>۲۱- ملبس به حریر نازک سبزرنگ و دیبای ضخیم، و مزین به دست بندهای نقره ای، در حالیکه پروردگارش آنانرا سیراب می کند از</p>	<p>وَلَقَاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا * وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا * مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا * وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ فُقُوطُهَا تَذْلِيلًا * وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا * قَوَارِيرًا مِّنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا * وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا * عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا * وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا * وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا * عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُوعٌ أَسَاوِرٌ مِّنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا</p>
---	---

<p>نو شابه پاکي. ۲۲- این است پاداش تان و تلاش های تان با تشکر پذیرفتی.</p>	<p>طَهُورًا * إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيِكُمْ مَشْكُورًا *</p>
--	--

۱۱: پس بنابر این شایستگی ها، خداوند(ج) نه تنها "ابرار" را از شر آنروز رها نید، بلکه شادایی و شادمانی زندگی در بهشت به آنان عنایت کرد. وفا به نذر، خوف از رستاخیز، کمک به نیازمندان از بهترین طعام خود، تلاش ها برای کسب رضای خدا، عدم طمع پاداش از ماسوی الله، خودداری از اینکه دیگران را زیر بار منت خود بگیرند و انتظار ستایش و توصیف از آنانرا داشته باشند و ترس از خدا باعث شد تا از عذاب رستاخیز نجات یابند و به بهشت و شادایی و شادمانی آن نایل شوند.

۱۲-۱۹: در این آیات به چند بعد دیگری استقرار "ابرار" در بهشت، اشاره شده است:

الف: صبر و شکیبایی آنانرا به جایگاه شایسته بهشت رساند، گویا شایستگی هایی که وسیله نیل آنان به بهشت شد، از صبر شان مایه گرفته بود.

ب: اگر لباس شان در دنیا خشن بود ولی بنابر آنکه پاک و نظیف و منزه از آلودگی ها و شائبه های حرام بود، اکنون لباسی از حریر بهشت به آنان پوشانده شود.

ج: و این در حالیست که بر تخت های زیبا و فاخر بهشت با اطمینان خاطر تکیه زده اند، نه گرمای آفتاب آنانرا اذیت می کند و نه سرمای هوا.

د: سایه درختان بهشت همواره بر آنان فرو افتاده و میوه ها همواره مسخر و در دسترس.

هـ: ظروف نقره یی و جام های بلورین با غذا ها و میوه های لذیذ و نوشابه های فرحت بخش، در دست خدمتگاران بهشتی که در اطراف شان در گردش اند.

و: ظرافت ها و هنرمندی های دقیقی در اندازه گیری ظروف نقره یی و جام های بلورین آن بکار رفته که به زیبایی آن افزوده است.

ز: مراد از جام های بلورین نقره یی یا این است که کناره های آن با آبگینه نقره

جلوه‌هایی از اسرار قرآن _____ الدهر

آراسته شده و زیبایی خاصی به آن بخشیده، و یا از نقره‌ای ساخته شده که شفاف و بلورین است.

ح: جام‌هایی به آنان تقدیم می‌شود که از چشمه‌ای در بهشت، موسوم به "سلسبیل" پر شده، و "زنجبیل" بر آن افزوده‌اند.

ط: خدمتگاران بهشتی‌ها، نوجوانان همیشه جوانی باشند که در هر گوشه‌ای در اطراف آنان برای خدمت ایستاده‌اند و در فضای بهشت چنان جلوه می‌کنند که گویا مرواریدهای پراکنده‌اند.

ی: عظمت و بزرگی بهشت و فراوانی نعمت‌های آنرا زمانی درک می‌کنی که آنرا با چشم خود مشاهده کنی، فقط در آنصورت است که اعتراف می‌کنی که نعمت‌های بی‌پایان و سرزمین گسترده با فرمانروایی و ملک عظیمی را دیده‌ای.

ک: این بهشتی‌ها را در آن قصرهای مجلل بهشت، نشسته بر تخت‌ها، در زیر سایه‌ها، میان دسته‌های پذیرایی که ظروف زیبای پر از میوه‌ها و نوشیدنی‌ها را در دست دارند، مشاهده می‌کنی که ملبس به حریر نازک و دیبای ضخیم و مزین‌اند به دستبندهای زیبای نقره‌ای. قرآن با اشاره به دست‌بندها در بهشت به یکی از تمایلات انسان تماس می‌گیرد: تمایل به داشتن دست‌بند! مگر نمی‌بینید که امروز اکثر دستها، چه مرد و چه زن، با دست‌بندها، مخصوصاً بند ساعت مزین شده، و اکثراً می‌بینیم که بند سفید و نقره‌ای را بر انواع دیگری ترجیح می‌دهند.

ل: و بالاتر از همه این نعمت‌ها، "شراب طهور" که از سوی پروردگارشان به آنان داده شود، بالاتر از شرابی که مزوج آن کافور بود، و برتر از آنکه از چشمه سلسبیل و مزوجش زنجبیل بود و ساقی آن خدمتگاران بهشتی، شرابیکه نام آن "طهور" و ساقی آن خداوند، برترین شراب، منزه از هر نوع نقص، همه‌آلودگی‌ها را می‌زداید و همه‌شائبه‌ها را از میان برمی‌دارد.

م: و در پایان به آنان گفته شود: اینها همه پاداش سعی و تلاش شماست، شما سزاوار چنین مقامی و شایسته چنین استقبالی بودید، پروردگارتان سعی و تلاش شما را با قدردانی پذیرفت و چنین پاداشی را در عوض آن عنایت کرد.

<p>۲۳- این مائیم که قرآن را بر تو نازل کردیم، نزول شایسته و جزء واری .</p> <p>۲۴- پس صبر کن تا "صدور" فرمان پروردگارت و فرمان میر از هر گنهکار آنان و هر ناسپاسی .</p> <p>۲۵- و یاد کن نام پروردگارت را هر پگاهی و هر بیگاهی .</p> <p>۲۶- و برخی از شب را برایش سجده کن و در طول شب او را تسبیح گوی .</p>	<p>إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا * فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مَنْهُمْ أَتَمًّا أَوْ كَفُورًا * وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا *</p>
---	--

۲۳- ۲۶: در این آیات چند نکته در خور توجه بیشتر است:

الف: این آیات شبیه آیات اول سوره "مزل" اند. در آنجا به قرآن، شب خیزی، ذکر نام خدا، صبر در برابر اعداء و ترك آنان اشاره شده و در اینجا به نزول قرآن از سوی خدا، صبر تا فرارسیدن حکم نهائی پروردگار، عدم کنار آمدن با دشمن، ذکر نام خدا، سجده در برخی از شب و تسبیح در طول شب تأکید شده است. از محتوای آیات و اسلوب بیان بوضوح فهمیده می شود که همزمان و یکی بی دیگری نازل شده اند.

ب: اگر آیه ۲۳ سوره الدهر "نحن نزلنا عليك القرآن تنزیلاً: ما قرآن را به نحو خاصی بر تو نازل کردیم" را در کنار آیه ۴ سوره المزل "و رتل القرآن ترتیلاً: و قرآن را خوب واضح بخوان" بگذاریم و به قضاوت بنشینیم به آسانی متوجه می شویم که آیه ۲۳ سوره الدهر باید قبل از آیه ۴ سوره المزل نازل شده باشد، چون در اولی به نزول تدریجی قرآن اشاره شده و در دیگری به قرآن بدون اشاره به چگونگی نزول آن و فقط به تلاوت آن تأکید شده.

ج: در آیات سوره "الدهر" الفاظ در مورد مقدار شب خیزی و چگونگی ذکر و تسبیح "عام" اند و در سوره المزل "خاص" و مقدار شب خیزی و تلاوت قرآن در آن مشخص و تحدید شده. چون آیاتی دارای احکام عام همواره با آیاتی بی گیری شده که ابعاد حکم را مشخصتر و واضحتر ساخته، از اینرو با قاطعیت می توان گفت که سوره

"الدهر" و سوره "مزمّل" هردو مکی بوده، و اولی قبل از دومی نازل شده. فقط روایاتی قابل اعتناء و پذیرفتن است که بر مکی بودن سوره "الدهر" تأکید دارند.

د: قرآن بطور تدریجی و جزء وار بر پیامبر(ع) نازل شده، این مطلب را نه تنها آیه ۲۳ سوره الدهر با لفظ "تنزیلاً" توضیح می‌دهد بلکه آیات متعدد قرآن با شرح و بسط بیشتر بیان می‌کند، به نحوی که مجال هرنوع شك و تردید را از میان می‌برد و نزول یکباره را منتفی می‌شمارد.

هـ: چون ما قرآن را جزء وار نازل می‌کنیم، در انجام مأموریت هائی که تا حال بعهدده ات گذاشته شده، صابر و شکیبایی باش و تا حکم بعدی انتظار بکش.

و: مبادا صبر و شکیبایی ات را از دست دهی، به فشارهای دشمن تسلیم شوی و به پیشنهاد صلح و سازش از سوی دشمن گنهگار و ناسپاس جواب مثبت بگویی. از این آیه نیز به وضوح فهمیده می‌شود که سوره الدهر در مکه نازل شده است، چون مقاطعه با دشمن و عدم توافق با پیشنهادات سازش از سوی آن‌ها در مکه مطرح بوده نه در مدینه.

ز: اگر می‌خواهی همواره صابر و شکیبایی باشی، و فشارها ترا وادار به سازش نکند و عزم و اراده ات را سست ننماید، همواره بیاد خدا باش و پروردگارت را پگاه و بیگاه یادکن.

ح: پاسی از شب را در سجده "نماز" بگذران و در طول شب مصروف تسبیح باش. در حدیثی از پیامبر(ع) آمده که اگر کسی در اثناء خوابیدن مصروف تسبیح گردد و در همین حالت بخواب برود و همهء شب را به این ترتیب سپری کند او گویا همه شب را تسبیح گفته و پاداشش شبیه به کسیست که همهء شب را در ذکر و تسبیح سپری کرده است.

۲۷- بی‌گمان که اینها دنیا "و اغراض زودرس" آنرا دوست دارند و به پشت سر و امی گذارند روز گران و دشواری.	إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَّرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا *
۲۸- این مائیم که آنرا خلق کردم و بندهای شانرا	نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا

<p>استوار ساختیم و چون بخواهیم، امثال شانرا در عوض آریم با عوض کردن خاصی.</p> <p>۲۹- بی گمان که این پند و اندرزیست، پس هرکی خواهد بگزیند بسوی پروردگارش راهی.</p> <p>۳۰- و نخواهید مگر آنکه خدا خواهد، بی گمان که خداست دانای حکیمی.</p> <p>۳۱- هرکی را خواهد شامل رحمتش کند، و برای ستمگران مهیا کرده است عذاب دردناکی.</p>	<p>أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا *</p> <p>إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا *</p> <p>وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا *</p> <p>يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا *</p>
--	--

۲۷: اینها به دنیا و اغراض زود رس آن چسپیده اند، و نسبت به روز گران و دشوار آخرت که پیشرو دارند، بی اعتناء اند و فقط به امروز خود می اندیشند و از فردای خود غافل اند، هرچند این فردا فردای دشوار و سنگینی باشد، افق دید آنها از اهداف پست و پیش پا افتاده و اغراض و اهداف زودرس فراتر نمی رود، آخرین نقطه دید آنها لذت های منحط دنیاست نه چیزی برتر و فراتر از آن.

۲۸- در باره این آیه چند ترجمه و تفسیر را داریم:

الف: ما آنانرا آفریده ایم و بندهای شانرا استوار و محکم ساخته ایم و هرگاه بخواهیم آنانرا هلاک نموده و در عوض آنان گروه دیگری از جنس شان، با عملکرد متفاوت از عملکرد آنان خلق خواهیم کرد.

ب: همانگونه که آنانرا سالم و تندرست و با بندهای استوار آفریده ایم می توانیم شکل های آنانرا دگرگون و شل و مفلوج و ناتوان و بیمار سازیم.

ج: همانگونه که آنانرا بار اول آفریده ایم و نیرو و توان به آنان بخشیده ایم و بندهای شانرا استوار ساخته ایم، بار دیگر و پس از مرگ شان می توانیم در شکل و هیئت جدید با روح قبلی و کالبد تازه خلق کنیم.

تعبیر سومی به چند دلیل دقیقتر است:

الف: در آیه قبلی بحث از دنیا و آخرت است، از اینکه عناصر کافر بر دنیا و اغراض زودرس آن چسبیده اند و روز دشوار و سخت رستاخیز را به فراموشی سپرده اند و باوری به این ندارند که رستاخیز بر پا خواهد شد، هماهنگی میان آیات ایجاب می کند که در این آیه بحث از آخرت و امکان حیات مجدد باشد.

ب: الفاظ آیه با تعبیر دومی می خواند، "بدلنا امثالهم" همین مطلب را افاده می کند، الفاظ آن "یستبدل قوماً غیرهم" نیست تا مفهوم گروه اولی مفسران را از آن بگیریم.

۲۹-۳۰: این آیات که بارها در پایان مواعظ قرآن تکرار شده، مطالب مهم ذیل را افاده می کند:

الف: اینها صرف تذکر و پند و اندرز است.

ب: انتخاب در دست شماست، از آن مایه می گیرید و راه حرکت بسوی خدا را برمی گزینید و یا از آن اعراض نموده به راه های دیگری می روید.

ج: چون مشیت الهی بر این رفته که انسان در انتخاب راه و روش خود آزاد باشد، حال اگر شما راه خدا را برمی گزینید و یا به راه شیطان می روید، کاری بر خلاف مشیت الهی نه، بلکه مطابق سنن او انجام داده اید، او خواسته است که شما در انتخاب یکی از دو بدیل آزاد باشید، توفیق هرکاری نیز از سوی اوست، به اذن و توفیق اوست که شما راهی را انتخاب می کنید و توفیق حرکت در آنرا بدست می آورید. این سنن را خدای علیم و حکیم وضع کرده، سنن الهی دقیق است و بر علم کامل او استوار و حکمت و مصلحت در آن مضمّن .

"تفصیل موضوع را در حاشیه مربوط به آیهء اخیر سوره التکویر مطالعه کنید"

۳۱- هرکی را خواهد مشمول رحمت خود می سازد، و برای ستمگران عذاب دردناک مهیا کرده است. هرکی شایسته رحمت الهی بوده و عملکردهایش او را سزاوار آن ساخته باشد، خداوند رحمان رحمت و عنایتش را شامل حال او می سازد و هرکی ستمگر باشد و مستحق عذاب دردناک الهی، با عذاب مواجه می شود، هرکی از مواعظ

الدھر _____ جلوہ ہایی از اسرار قرآن

قرآن مایہ گرفت، و سمت حرکتش بسوی خدا بودہ، و خدا را انتخاب کرد، مشمول رحمت الہی می شود و ہرکی از راہ خدا بی راہہ رفت و در انتخاب خود مرتکب ظلم و ستم شد، ظلم در بارہ خدا و ستم بر خود و دیگران، عذاب دردناک الہی در انتظارش.

المرسلات

معرفی سوره:

نام این سوره "المرسلات: فرستاده شدگان" است، که در آیه اول سوره آمده، شامل ۵۰ آیه و از جمله سوره های مکی می باشد. از مضامین سوره و فحوای آیات آن به وضوح می توان درك کرد که در اثنای نزول این سوره فضای مناقشه جدی در باره معاد و تکذیب رستاخیز توسط قریش، بر مکه حاکم بوده که طی این سوره دلایل خیلی محکم و قانع کننده در باره رستاخیز و زندگی مجدد به آن ها گفته شده، دلایلی که هیچ انسان با ضمیری نمی تواند از آن انکار کند، فقط کسی می تواند از پذیرفتن آن امتناع ورزد که قصد تکذیب عمدی را دارد، دل و دماغش می پذیرد و به حقانیتش گواهی می دهد، ولی هوی و هوسش مانع می شود و به انکار وامی دارد.

محور بحث در آن رستاخیز و زندگی بعد از مرگ و دلایل اثبات آن و انجام انکار

از آن و نتایج باور به آن است.

در ابتدای سوره به پنج صفت بادها سوگند یاد شده:

به وزیدن معمول و معروف آن.

به وزیدن تند و تیز آن.

آنگاه که ابرها را در فضا منتشر می‌سازد.

و آنگاه که کتله های بزرگ ابر را از همدیگر جدا ساخته هر یکی را به استقامت

خاصی سوق می‌دهد.

و آنگاه که مایه پند و اندرز به مردم می‌شود، بر عده ای باران نرم و خوشگوار

می‌باراند و باعث رفع نیازمندی های شان می‌شود و بر دیگران باران های تند و تیز

بارانده موجب ترس و رعب در دلهای شان می‌شود.

در پایان این قسم های پنجگانه و چون فرع و نتیجه آن ادعای بزرگی را بقسم

جواب قسم مطرح نموده، می‌فرماید:

"آنچه وعده اش به شما داده شده، حتماً واقع می‌شود" آیات بعدی توضیح می‌دهد

که این "وعدهء محتوم" وعده رستاخیز، زندگی مجدد و روز فیصله و قضاوت نهائی است.

اما اینکه قسم های مذکور چگونه بر حقانیت ادعای رستاخیز محتوم گواهی می‌دهد و

چه ارتباطی میان قسم ها و جواب آن وجود دارد، به بحث مفصل ضرورت دارد که در

تفسیر سوره مشاهده خواهید کرد، در اینجا با اختصار باید گفت: همانگونه که مشاهده

می‌کنید که عملیه حیات در دنیا با وزش بادها آغاز می‌شود، بادها مژده حیات می‌دهند

و مایه حیات اند، باعث بالا رفتن بخارات آبی از سطح زمین به بالا می‌شوند، ابرها را

بردوش می‌کشند و در فضا منتشر می‌سازند و به مناطق دوردست انتقال می‌دهند، "سقاء"

اند و مشک های آب را برشانه های خود حمل می‌کنند و در پای نبات نیازمند و بر سر

و روی حیوان و انسان محتاج فرو می‌ریزند، مایه های حیات در زیر قشر سفت و سخت

زمین را می‌جنبانند، بیدار می‌کنند و به حرکت درمی‌آرند، موجب رویش نباتات گوناگون

در زمین می‌شوند، زمین مرده را سرسبز و شاداب می‌سازند، وسیله القاح نباتات

گردیده، درخت و بته را در تولید دانه و میوه کمک می کنند.

آیا عقل آدمی این را می پذیرد که تصور کند ذاتی که این بادها را می فرستد و تمامی این کارهای بزرگ را بوسیله آن انجام می دهد و زمین مرده را با آن زنده می کند، قادر به احیاء مجدد انسان نخواهد بود؟ مگر شما هر روز مظاهر گوناگون احیاء اموات را مشاهده نمی کنید؟ مگر نمی بینید که بادها بیک زندگی اند و مزده حیات می دهند و در زمین مرده جان می دهند؟!

مگر بادهای تند و تیزی که طوفان ها برپا می کنند، و یرانی های بزرگ را باعث می شوند، همه چیز را درهم می کوبند و نمونه "قیامت" کوچک را به نمایش می گذارند، و دهره و بیمی در فرد فرد شما ایجاد می کنند، کافی نیست که قناعت شما را در مورد رستاخیز فراهم کند و پاسخی برای پرسشهای تان در مورد قیامت باشد؟!

کسانیکه با "عقل" شان و با مشاهده دلایل بی شمار عقلی به رستاخیز ایمان نیاوردند، باکی ندارد؛ صحنه های هیبتناك آنرا با "چشم خود" خواهند دید، آنگاه که ستاره ها تیره و تارشوند، آسمان بشگافد و پاره پاره شود، کوه ها از جا کنده شوند و به فرستاده ها میقاتی تعیین شود و کارشان تا یوم الفصل تعطیل و به تأخیر انداخته شود. آیا می دانی یوم الفصل چیست؟ نمی توانی به چگونگی یوم الفصل پی ببری، روزیست عظیم، هیبت و عظمتش غیر قابل درك برای تو، وای در آنروز به حال کسانیکه تکذیب می کردند.

مگر در داستان هلاکت گروه های مجرم گذشته، و از خلال معامله پی که خدای حسیب با مجرمین در هر مقطع زمان نموده است، یکی را پی دیگری به نابودی محکوم کرده و تازیانه عذاب برفرق شان فرود آورده، این حقیقت انکار ناپذیر را نمایان نمی بینند که پروردگار این هستی به عملکردها پاداش می دهد، چگونه با وجود مشاهده این جریان، رستاخیز را انکار می کنند و مکافات و مجازات یوم الفصل را تکذیب می نمایند. وای به حال تکذیب کنندگان!!

مگر در آفرینش تان از "آب پست" و استقرار تان در قرارگاه مکین "رحم" و توقف تان در دنیای تاریکش تا مدت معینی، و انتقال تان از آن دنیا به دنیای دیگری،

برای تان ثابت نمی کند که:

الف: خلقت مجدد تان سهل و آسان است.

ب: توقف در این دنیا نیز از قبل مقدر شده و اندازه آن تحدید شده.

ج: انتقال تان از دار دنیا به دار آخرت نیز شبیه به انتقال تان از رحم مادر به رحم دنیا است.

د: ذاتیکه بر این کارها قادر است به احیاء مجدد شما قادر تر است.

وای بر آنانکه تکذیب می کنند.

زمینی که شما بر شانه هایش زندگی می کنید و زنده ها و مرده ها را در آغوش خود گرفته، آب گوارا، این ماده حیات، از کوه های سربه فلک آن سرازیر می شود، به اراده چه کسی به این شکل درآمده، آیا آنکه زمین را ظرفی برای احیاء و اموات قرار داده قادر به این نیست که "ظرف" دیگری برای شان خلق کند؟

وای بر آنانکه تکذیب می کنند.

شما که به تمامی این دلایل محکم بی اعتنائی کردید و هیچ یکی از این براهین روشن نتوانست شما را از تکذیب بازدارد، و به ایمان به رستاخیز وادارد، تا روزی انتظار بکشید که به شما گفته شود: بسوی آنچه همواره تکذیبش می کردید بدون توقف حرکت کنید، بسوی سایه از دود خفقان آور دوزخ، دارای سه شاخه، از راست، چپ و از بالای سر، سایه ای که آرامبخش نیست، از شعله های سوزان جهنم مانع نمی شود، جرقه های به بزرگی کاخ ها می پراگند، چون شتران زرد رنگی گردن افراز.

وای بر تکذیب کنندگان.

در آروز نه قادر به سخن گفتن باشند، و نه اجازه تقدیم عذر و توجیه عملکردها و تکذیب ها به آنان داده شود. وای بر تکذیب کنندگان.

این است همان "یوم الفصل" که شما آنرا تکذیب می کردید، و یکجا شدن با سلف خود را محال می شردید، و دلائلی برای نفی و تردید آن جستجو می کردید، اینک این شما و این هم سلف تان، این هم یوم الفصل!! اگر از کید و مکر قبلی تان چیزی در اختیار

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ المرسلات

دارید و می‌توانید با اتکاء به آن این روز را تکذیب کنید، بفرمائید! وای در آنروز به تکذیب کنندگان.

بی‌گمان که پرهیزگاران در سایه‌ها و چشمه‌ساران بهشت باشند و هر نوع میوه‌ای که هوس کنند. به آنان گفته شود: بنابر عملکردهای نیک‌تان در دنیا، امروز در بهشت هر چه خواسته‌اید بخورید، بنوشید گوارا، ما اینگونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم. وای در آن روز به تکذیب کنندگان.

و شما ای بدکاران مجرم! اندکی از این طعام دوزخ بخورید و از لذت آن بهره‌مند شوید. وای در آنروز به تکذیب کنندگان.

و چون به آنان گفته شود که: رکوع کنید، به رکوع نمی‌روند، وای در آنروز به تکذیب کنندگان.

اگر این همه دلایل حکیمانه و براهین روشن و واضح، آنانرا به قبول حق متقاعد نمی‌سازد، بکدام سخنی باور خواهند کرد و کدام دلیلی را خواهند پذیرفت؟!

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- قسم به فرستاده‌های بنحو معروفی.	وَالْمُرْسَلَاتَ عُرْفًا *
۲- پس به تند وزندگان عجیب تند وزیدنی.	فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا *
۳- و به پراکنده کنندگان عجیب پراکنده کردنی.	وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا *
۴- پس به فرق کنندگان چه خوب فرق کردنی.	فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا *
۵- پس به القاء کنندگان چنان ذکر می‌کردنی.	فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا *
۶- چون عذری و یا چون ترساندنی.	عُدْرًا أَوْ نُذْرًا *
۷- بی‌گمان آنچه با شما وعده شده وعده محتوم است و واقع شدنی.	إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ *

۷-۱: در شش آیه اولی به پنج چیز قسم یاد شده و در آیه هفتم جواب قسم های مذکور به این مفهوم آمده: وعده ای که با شما صورت گرفته حتماً تحقق می یابد، آیات بعدی این وعده محتوم را به وضاحت معرفی نموده، توضیح می دهد که مراد از آن، قیام قیامت و بعثت مجدد است. باید بنگریم که مراد از این قسم ها چیست، به چه چیزی قسم یاد شده؟ و ارتباط آن با جواب قسم ها چگونه است و چطور ثابت می کند که رستخیز حتماً برپا می شود؟ به چند نکته اساسی در این رابطه توجه کنید:

الف: میان مفسران گرامی در مورد اینکه در آیات مذکور به چه چیزی قسم یاد شده، اختلاف زیاد و جود دارد، عده ای آنرا "بادها" می خوانند، عده ای فرشته های مأمور بر امور می شمارند و عده ای چهار قسم اولی را به بادها و پنجمین را به فرشته ها ارتباط می دهند.

ب: این اختلاف رأی نشان می دهد که روایات مربوط به تفسیر این آیات، متعارض بوده و رأی واحدی که بر حدیث صحیحی از پیامبر (ص) و نظر متفق علیه کبار صحابه استوار باشد وجود ندارد.

ج: به چند دلیل رأی گروه اول مفسران که آنرا "بادها" می خوانند دقیقتر است:

۱: در چند آیه قرآن باد بنام "عاصف" یاد شده.

۲- در چندین آیه قرآن صیغه "ارسال" برای فرستادن بادها بکار رفته.

۳- در آیات دیگر قرآن می خوانیم که بادها را می فرستیم، نخست نرم و ملایم می وزند، به نحوی که برای تان خوشایند است، سپس تند و تیز می شوند و طوفانها برپا می کنند، ابرها را بردوش می کشند، آنرا در فضای آسمان تان پراکنده می سازند، بسوی سرزمین مرده انتقال می دهند، در جایی باعث بارش باران می شوند و در جای دیگری موجب باریدن برف و ژاله، در محلی باعث سرسبزی زمین و رویش نباتات می شوند و در محل دیگری موجب سرازیر شدن سیلابها.

۴: اگر بخواهیم قرآن را با قرآن تفسیر کنیم و از تفسیر بالرأی خود داری نمائیم، این قسمها را جز بر "بادها" نمی توان اطلاق کرد. چون آیات دیگر قرآن "بادها" را با این خصوصیات معرفی کرده نه چیز دیگری را.

۵: قسم ها برای تعظیم نه، بلکه برای استشهاد صورت می گیرد، با استشهاد بر "بادها" می توان به منکران رستاخیز ثابت کرد که قیامت برپا خواهد شد، به این شرح: تو که زندگی مجدد را انکار می کنی، مگر نمی بینی که عملیه حیات در زمین هر روز با وزش بادها آغاز می شود، بادها پیک حیات اند، با ابرهایی که بر دوش می کشند و بارانی که از آن فرومی ریزد، موجب زنده شدن زمین مرده می شوند، مایه های حیات در زیر قشر سخت زمین را می جنبانند و در آن جان می دمند، تو که همواره و هر روزی شاهد احیاء اموات بوده ای، چگونه حیات مجدد را انکار می کنی؟! تو که بارها شاهد باد های تند و تیز بوده ای، بادهایی که طوفان ها برپا می کند و همه چیز را در هم می کوبد، چگونه گمان می کنی که دنیای موجود تو ثابت و تغییر ناپذیر است و هرگز پایان نخواهد یافت، نظمش متلاشی خواهد شد و با طوفانی که همه چیزش را درهم بکوبد مواجه نخواهد شد؟!!

د: و به چند دلیل رأی گروه دوم مفسران که قسم ها را بر ملائکه تطبیق می کنند ضعیف است:

۱- هیچ دلیل قانع کننده ای برای این رأی ارائه نکرده اند.

۲- برای اقناع منکران رستاخیز نمی توان بر ملائکه استشهاد کرد، آنها به ملائکه نیز باور ندارند، با استشهاد به يك شیء متنازع فیه نمی توان شیء متنازع فیه دیگری را ثابت کرد.

۳- در قرآن معمولاً برای اثبات قضایای چون معاد، بعثت مجدد، مکافات و مجازات ... بر اشیای مسلم و قابل قبول برای هر مخاطب، چون شب، روز، آفتاب و مهتاب، آسمان و زمین، ... استشهاد شده و بر دلایل متکی بر اشیای مشهود و محسوس برای اثبات قضایای غیبی استدلال صورت گرفته، نمی توان این قاعده عمومی را در اینجا نادیده گرفت.

۴- با "الف" و "تاء" یا مؤنث حقیقی جمع می شود و یا صفت غیرذوی العقول، فرشته ها مؤنث نیستند و صفات متعلق به آنانرا نمی توان با "الف" و "تاء" جمع کرد و مرسلات و عاصفات و ... را جمع آنان خواند، در قرآن اکثراً صیغه جمع مذکر برای

آنان بکار رفته.

"به شرح موضوع در حاشیه (۱) سوره النازعات مراجعه کنید"

۵: اگر اینها را ملائکه بگیریم باید در تمامی مواردی که صیغه های مشابه و همگون این سوگندها بکار رفته، چون: العاديات، الموريات، المغيرات، النازعات، الناشطات، السابحات، السابقات، المدبرات، الذاريات، الحاملات، الجاريات و موارد زیاد دیگری، همه را بر ملائکه اطلاق کنیم، که این کار از يك سو نادرست و غیرقابل قبول و غیرقابل تطبیق است و از سوی دیگری موجب تکرار می شود و به بلاغت قرآن صدمه می زند.

۶- در هیچ آیه قرآن فرشته ها به صفت "عاصف" یاد نشده اند، بر عکس این صفت برای بادهای بکار رفته.

۷- هماهنگی میان آیات مذکور و ارتباط یکی با دیگری ذریعه حرف "ف" نشان می دهد که مراد از آن باید مثل "عاصفات" بادهای باشد نه چیز دیگری.

هـ: با توجه به این دلایل معنی "المرسلات عرفاً" بادهای فرستاده شده به شکل معمول و معروف است که همواره بطور عادی می وزند، نرم و ملایم و خوش آیند.
و: معنی "العاصفات عصفاً" بادهای تند و تیزی است که به شدت می وزند و طوفان ها را باعث می شوند.

ز: معنی "الناشرات نشراً" بادهایست که ابرها را در فضا منتشر می سازند و وسیله انتقال آن از نقطه ای به نقطه دیگری می شوند.

ح: معنی "الفارقات فرقاً" یا این است که بادهای مذکور کتله های بزرگ ابر را متفرق ساخته به استقامت های مختلف انتقال می دهند و یا اینکه آگاهانه عمل می کنند، خوب را از بد تمیز می دهند و فرق می گذارند، می دانند که چه مقداری را به کدام منطقه انتقال بدهند، اهالی کدام منطقه مستحق چه معامله ای اند، مستحق نسیم ملایم و خوش آیند و باران نرم و گوارا، یا طوفان خشمگین و باران سیل آسا!! چون توجیه اول در آیه قبلی ذکر شده، برای خودداری از تکرار باید مفهوم دومی را افاده کند.

ط: معنی "فالمليقات ذكراً عذراً او نذراً" ... همین بادهای اند که مایه پند و اندرز اند

و خدا را به یاد انسان می آورند و موجب تذکر در انسان می شوند، گاهی از این ناحیه که می بیند خدا عذر و توبه او را پذیرفته و نسیم ملایم و روح افزا فرستاده و مژده باران را به او داده و گاهی از این ناحیه که طوفان خشمگین آن ترس و بیم از خدا در او ایجاد کرده و هشدار حوادث وخیم را به او داده که برای نجات از آن پناهگاهی جز خدا را سراغ نداشته.

ی: و معنی "انما توعدون لواقع" این است که حالات گوناگون بادهای مذکور گواهی می دهد که وعده محتوم رستاخیز حتماً تحقق می یابد و مرده ها دوباره زنده می شوند. ذاتیکه باد ها را می فرستد و آنرا بیک حیات می سازد و مایه احیاء اموات، قادر است شما را دوباره زنده کند. پروردگاری که همین بادهها را موجب برپا شدن طوفانهای هولناک و باعث سرازیر شدن سیلاب های ویرانگر می سازد قادر است این دنیا را ویران کند و بنای جهان تازه ای را بریزد .

<p>۸- پس آنگاه که ستاره ها محو و تاریک شوند.</p> <p>۹- و آنگاه که آسمان ها شکافته شوند.</p> <p>۱۰- و آنگاه که کوه ها از جا کنده شوند.</p> <p>۱۱- و آنگاه که فرستاده ها به زمان (آینده) موکول شوند.</p> <p>۱۲- و برای کدامین روزی مؤخر شوند؟</p> <p>۱۳- برای روزی (که) فیصله "مهای" در آن صادر شود"</p> <p>۱۴- چه چیزی آگامت ساخت که یوم الفصل چیست؟</p> <p>۱۵- وای در آنروز به تکذیب کنندگان.</p>	<p>فَإِذَا النُّجُومُ طُمَسَتْ * وَإِذَا السَّمَاءُ فُرَجَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ سُفَّتْ * وَإِذَا الرَّسُلُ أُقْتَتَ * لَأَيُّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ * لِيَوْمِ الْفَصْلِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ * وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ *</p>
---	--

۸- ۱۵: این آیات که به حوادث قیامت "از شروع تاریک شدن ستاره ها تا برپایی یوم الفصل" اشاره دارد. چند نکته اساسی را افاده می کند:

الف: شما منکرین رستاخیز که دلایل مشهود در پهنه این هستی را " که به حقانیت

المرسلات _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

قیامت گواهی می‌دهد" تکذیب می‌کنید، و قضاوت دل و دماغ تانرا زیر پا می‌گذارید، منتظر باشید تا صحنه های هولناک و مهیب رستاخیز را با "دیده های کوتاه بین تان" بنگرید.

ب: نخست ستاره ها تیره و تار گردیده از دیده های تان محو و نابود خواهد شد.

ج: بعد آسمان شکافته شده، نظم محکم و استوارش متلاشی گردیده، اجرام بی شماری که در آغوش آن جا گرفته اند، بمر سوی پراکنده خواهند شد.

د: سپس کوه هائیکه آنرا ثابت و استوار می‌پندارید و احتمال نمی‌دهید که از جا بجنبند، همه از دل زمین و از بیخ و بن برکنده خواهند شد.

هـ: و در پایان همهء "فرستاده ها" کار شان به آینده موکول گردیده، زمان دیگری برای ایفای مجدد نقش شان تعیین می‌گردد و تا "یوم الفصل" به تأخیر می‌افتند، اما اینکه مراد از این فرستاده ها چیست، و توقیت برای آنان و تأخیر شان تا یوم الفصل چه معنی دارد، آراء گوناگونی را در تفاسیر می‌یابیم:

عده ای آنرا به معنی پیامبران می‌گیرند.

عده ای بر فرشته ها اطلاق می‌کنند.

عده ای آنرا به همان معنای المرسلات در نخستین آیه سوره می‌گیرند، دلایل شان این است:

۱- "المرسلات" و "الرسال" هم معنا و هم ریشه اند.

۲- هماهنگی میان آیات و بلاغت کلام ایجاب می‌کند که "الرسال" و "المرسلات" باید به مفهوم واحدی دلالت کند.

۳- در جریان مرحله مذکور، که از تاریخ شدن ستاره ها آغاز و به برپایی یوم الفصل منتهی می‌شود، هیچ پیامبری بر روی زمین وجود ندارد، تأخیر پیامبران و معطل شدن کارشان تا یوم الفصل نه تنها در این مرحله قابل فهم نیست بلکه در ضمن حوادث بزرگ این مرحله چون تاریخ شدن ستاره ها، شکافتن آسمان و بیجا شدن کوه ها، قابل توجیه نمی‌باشد.

۴- این آیه نیز باید مثل سه آیه قبل از خود به حوادث بزرگ قیامت اشاره داشته باشد.

۵- اگر توقیت و تأخیر در کار "فرستاده ها" را به معنای توقیت و تأخیر در امر "المرسلات: بادهای فرستاده شده" مذکور در آیه اول بگیریم، در آنصورت هماهنگی میان آیات حفظ می شود و مفهوم واضحی از آن اخذ می گردد، به این معنی که در مرحله مذکور و پس از تاریک شدن ستاره ها، و شکافتن آسمان، و بی جا شدن کوه ها، کار بادهای که بیک زندگی اند و باعث حیات در زمین می شوند، متوقف می گردد و تا یوم الفصل به تأخیر می افتد و در روز بعثت مجدد که برای فیصله نهایی برپا می شود، دوباره در صور دمیده می شود و عملیه احیاء اموات مجدداً آغاز می گردد و همه از قبرها برانگیخته می شوند.

و: تو اکنون قادر به درک چگونگی یوم الفصل نیستی، روزیست عظیم و هیبتناک که درک عظمت و هیبت آن اکنون برای تو مقدور نمی باشد.

ز: وای به حال آنانکه چنین روزی را تکذیب می کنند، افسوس به عقل آنان و تأسف به حال شان در آنروز.

۱۶- آیا پیشینیان را نابود نکردیم؟	أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ *
۱۷- و آیا نه اینکه پسینیان را در پی شان کردیم؟	ثُمَّ نُنَبِّئُهُمُ الْآخِرِينَ *
۱۸- آری با مجرمان چنین کنیم.	كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ *
۱۹- وای در آنروز بر تکذیب کنندگان.	وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ *

۱۶-۱۹: در این آیات حکیم، رستاخیز و محاسبه و مکافات و مجازات الهی از بعد دیگری بررسی می شود، این بار دلایلی از دل تاریخ و از سرگذشت گروه های مجرم در جلو منکران رستاخیز می گذارد و به آنان می گوید: مگر گروه هائیکه در گذشته معاد را تکذیب کردند و عدم اعتقاد به مکافات و مجازات الهی آنرا بسوی جرم و جنایت کشاند، ندیدید با چه سرنوشتی مواجه شدند؟ چگونه هلاک شدند؟ و دیگران نیز که از آنان پیروی کردند و بر نقش قدم آنان گام گذاشتند با سرنوشت مشابه مواجه شدند!!

مجازات مجرم در هر مقطع زمان و در هر خم و پیچ تاریخ از چه نمایندگی می‌کند؟ از سنت ثابت الهی در معامله با عناصر مجرم و جان، از وجود سنت مکافات و مجازات، از اینکه خداوند حسیب، ناظر و قضاوتگر اعمال ماست، از اینکه رستاخیز و محاسبه الهی یک حقیقت است. وای در آنروز بر تکذیب کنندگان.

<p>۲۰- آیا شما را نیافریدم از آب حقیر و مهین؟ ۲۱- و آیا نه اینکه گذاشتیمش در قرارگاه مکین؟ ۲۲- تا مدت معلوم و معین؟ ۲۳- پس توانستیم، همچنان نیکو توانائیم. ۲۴- وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.</p>	<p>أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ * فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ * فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ * وَيَلُومُنَادٍ لِلْمُكَذِّبِينَ *</p>
--	---

۲۰-۲۴: در این آیات دلیل محکم دیگری، با استناد به چگونگی پیدایش انسان ارائه نموده، امکان حیات مجددش را ثابت می‌کند. به این شرح:

الف: مگر شما را از يك قطره آب پست و حقیر نیافریدیم؟ چرا خلقت مجدد تانرا دشوار می‌پندارید؟

ب: آیا استقرارتان در دنیای تاریک "رحم" و توقف تان در آنجا برای مدت معینی و انتقال تان از آن دنیای ضیق به دنیای فراخ روی زمین، ثابت نمی‌کند که انتقال از يك دنیا به دنیای دیگری را يك بار آزموده اید، بار دیگری نیز تکرار خواهید کرد؟ پس از توقف در "رحم" زمین و فضای تنگ و محدودش به دنیای فراخ آخرت خواهید رفت.

ج: ذاتیکه بر خلقت نخستین تان از قطره آبی حقیر، استقرار تان در "رحم" مادر و انتقال تان از آن دنیای ضیق به دنیای فراخ روی زمین قادر بود، بر خلقت مجدد تان و انتقال تان از این دنیا به دنیای آخرت قادر تر است. چگونه آنرا محال می‌پندارید و به تکذیب آن می‌پردازید؟! وای، صد وای به حال تکذیب کنندگان.

<p>۲۵- آیا نساختیم زمین را "بسان ظرفی" گرد آورنده. ۲۶- زنده ها را و مرده ها را.</p>	<p>أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كَفَاتًا * أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا *</p>
--	---

<p>۲۷- و "آیا نه اینکه" ساختیم در آن بلند کوه ها را و نشانیدم به شما آب گوارا؟</p> <p>۲۸- وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.</p>	<p>وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا * وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ *</p>
---	---

۲۵-۲۸: بگوئید: چه کسی این زمین را "گهواره حیات" قرار داده و در آغوش آن موجودات زنده و مرده را گرد آورده و امکانات زندگی را در آن جا گذاشته؟! چه کسی از بلندی های سینه زمین و "کوه های شامخش" همانگونه به تو آب گوارا می دهد که از بلندی های سینه مادر به تو شیر می دهد؟!

آیا کسیکه زمین را "مهد حیات" ساخت و امکانات زندگی را در آن جا گذاشت قادر نیست "گهواره" دیگری برای "حیات مجدد" شما بسازد؟!
وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

<p>۲۹- بروید بسوی آنچه تکذیبش می کردید. ۳۰- بروید بسوی سایهء دارای سه شاخه. ۳۱- نه راحت بخش، و نه بازدارد از شعله. ۳۲- که پرتاب می کندجرقه هایی قصرگونه. ۳۳- گویا شترهایی اند زرد گونه. ۳۴- وای در آن روز به تکذیب کنندگان.</p>	<p>انْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ * انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ * لَا ظِلِّيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ * إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ * وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ *</p>
---	---

۲۹-۳۴: شما که رستاخیز را تکذیب می کردید و باوری به این نداشتید که شعله های فروزان جهنم، پاداش جرم و جنایت تان خواهد بود، اینك این شما و اینهم آنچه تکذیب می کردید!! در دنیا تصویر مغشوشی از آن در ذهن داشتید، شكوك و شبهاتی بر دل و دماغ تان سایه افکنده بود، این تصویر مغشوش و آن سایه های شكوك و شبهات، آنجا در جلو تان، بسوی حرکت کنید، منتظر تان است، ولی نه چون سایه

المرسلات _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

راحت بخش دنیا، مانع پرتو و جرقه های آتش، نه، سایه ای از دود خفقان آور دوزخ، با جرقه هایی به بزرگی قصرهای تان، به رنگ شترهای زرد تان.

مگر قصرهای شما و سرمایه های تان و "بهترین و محبوب ترینش شترهای تان" شما را به تکذیب رستاخیز نکشانند؟! تصویر آنها در دود دوزخ و در جرقه های آن بنگرید!! وای در آن روز بحال تکذیب کنندگان.

۳۵- این است روز سخن نگفتن آنان.	هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطُقُونَ *
۳۶- و نه اجازه ای به آنان داده شود تا عذر- خواهی کنند.	وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ *
۳۷- وای در آن روز به تکذیب کنندگان.	وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ *
۳۸- این است روز فیصله، شما را "در آن" گرد آوریم و پیشینیان را.	هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوْلِينَ *
۳۹- پس اگر "امکان" حيله ای در اختیار دارید، علیه من بکارگیرید.	فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونَ *
۴۰- وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.	وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ *

۳۵- ۳۷: در آن روز قدرت سخن گفتن از آنان سلب شود، در دنیا خیلی دهن به دروغ کشوندند، از وسایل تکلم، لب و زبان شان در تکذیب حقایق استفاده کردند، امروز بر دهان شان مهر کوبیده می شود و بجای آن دست و پای شان به سخن بیاید و بر گناهان شان گواهی بدهند.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ *

یس : ۶۵

آن روز نه تنها روز سخن نگفتن آنان است، بلکه مجال عذر خواهی را نیز نیابند، اسناد، مدارك و شواهدی که برای اثبات جرم و خیانت آنان ارائه می شود و گزارشهای دقیق، مشروح و مکملی که از زندگی گنه آلود خود، در عملنامه های شان مطالعه

می‌کنند، مجال حرف زدن و عذر خواهی را از آنان سلب می‌کند.

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

۳۸-۴۰: امروز روز فیصله نهائی میان حق و باطل و قضاوت در باره عملکردها است، همان روزیکه شما از آن انکار داشتید، و دلایل زیادی برای تکذیب آن درست می‌کردید، و توطئه های زیادی می‌سنجیدید، تا کسی به آن باور نکند، برای جانفندان دعوت پیامبران بسوی ایمان به معاد و رستاخیز چه تلاش ها و دسایسی نبود که بخرج دادید، مکرر می‌گفتید: اگر رستاخیز حقیقت دارد یکی از پدر آن گذشته ما را زنده کنید، باید در این مدت طولانی یکی برمی‌گشت و از آنچه بر آنان گذشته حکایت می‌کرد!! اینک این شما و این هم سلف و خلف تان، همه را در آن جمع کرده ایم، بگوئید: آیا کید، نیرنگ و مکرری در اختیار دارید که امروز علیه من بکار گیرید؟ از همان کیدهایی که در دنیا برای تکذیب پیامبران من بکار می‌گرفتید؟! وای در آنروز به تکذیب کنندگان!

<p>۴۱- بی گمان که پرهیز گاران در سایه ها باشند و در چشمه سارها.</p>	<p>إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ*</p>
<p>۴۲- و از هر نوع میوه هایی که خواسته باشند آنها.</p>	<p>وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ*</p>
<p>۴۳- بنا بر عملکردهای تان، بخورید و بنوشید گوارا.</p>	<p>كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ*</p>
<p>۴۴- ما این گونه پاداش می‌دهیم به نیکوکاران. ۴۵- وای در آن روز به تکذیب کنندگان.</p>	<p>إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ*</p>

۴۱-۴۵: پرهیز گاران در بهشت باشند، زیر سایه درختهایش، و در میان چشمه - ساران، هر نوع میوه ای که هوس کنند در خدمت شان. اینها در مقابل مکذبین بودند، از دروغ پنداشتن رستاخیز خودداری کردند، و با ایمان به آخرت و اعتقاد به اینکه بسوی خدا می‌روند، با محاسبه الهی مواجه می‌شوند و پاداش و پادافراه عملکردهای شانرا

المرسلات _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

می یابند، تقوی پیشه کردند و از گناه و جرم امتناع ورزیدند. پاداش شان برعکس پاداش مکذبین خواهد بود، آنان در سایه دود خفقان آور دوزخ و اینها زیر سایه درخت های پر میوه بهشت، پاداش الهی به نیکوکاران اینگونه است.

در بهشت به آنان گفته شود، بخورید و بنوشید، نوش جان تان، شما شایسته این مقامید و شما سزاوار این نعمت های گوارا.

تأسف به حال مکذبین در آن روز.

۴۶- بخورید و ممتع شوید اندکی، شما مجرمید.	كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُّجْرِمُونَ *
۴۷- وای در آنروز به تکذیب کنندگان.	وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكذِّبِينَ *
۴۸- و چون به آنان گفته شود: رکوع کنید، به رکوع نروند.	وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ *
۴۹- وای در آنروز به تکذیب کنندگان.	وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكذِّبِينَ *
۵۰- پس بکدام سخنی بعد از این ایمان می آورند؟	فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ *

۴۶-۴۷: دو رأی را در باره آیه ۴۶ می یابیم:

الف: این خطاب در آخرت و در هنگامی که این گروه مجرم در دوزخ بسر می برند و طعام دوزخی ها در برابر آنان گذاشته می شود، به آنان متوجه می گردد و با لهجه تحقیرآمیز به آنان گفته می شود: اندکی از این میل کنید، کمی از آن مستفید شوید!!
طعام سزاوار شما همین است، شما مجرم بودید و طعام مجرمان در دوزخ همین!!

ب: روی سخن به مجرمان برمی گردد و اکنون و در دنیا مخاطب قرار گرفته با لهجه تهدید آمیز به آنان گفته می شود: بخورید و بهره گیرید، در این چند روز کوتاه دنیا، ولی بدانید که عذاب الهی در انتظار شماست، چون شما مجرم و گنهگارید.

رأی اولی دقیقتر است، بدو دلیل:

الف: قرینه ای برای قطع بحث و عودت آن به دنیا را نمی یابیم.

ب: در آیات قبلی خطاب به پرهیزگاران در هشت به این صیغه احترام آمیز آمده: بخورید و بنوشید گوارا، بنابر عملکردهای شایسته تان. در مقابل باید چگونگی خطاب به دوزخی ها نیز بیان شود، به آنها با لهجه اهانت آمیز گفته می شود:

اندکی از این طعام سزاورتان بخورید و مستفید شوید، شما مجرم و گنهگارید.

۴۸-۴۹: در باره آیه ۴۸ نیز دو رأی وجود دارد:

الف: مراد از آن فراخواندن این گروه مجرم به نماز است که نمی پذیرند، گویا یکی دیگر از موجبات سقوط شان در پرتگاه جهنم انکار از رکوع در برابر خدا بوده.

ب: مراد از آن این است که منکران رستاخیز باوجود همهء دلایل محکم و قانع کننده ای که این سوره در برابر آنان قرار داده، حاضر نیستند از موضع لجوجانه شان پائین بیایند و در برابر حقایق سر فرود آرند.

دو دلیل در زمینه ترجیح رأی دوم وجود دارد:

یک: در اینجا خود داری از رکوع در پایان بحث های سوره ای آمده که موضوع اساسی بحث آن رستاخیز و اثبات آن با دلایل متعدد است. باید این خودداری در رابطه با بحث های قبلی سوره مطرح باشد و عدم رکوع باید سر فرو نیآوردن آنان را در برابر دعوت این سوره، مبنی بر ایمان به رستاخیز، افاده کند. اگر موضوع بحث سوره، نماز می بود و در آیات قبلی اشاره ای به نماز را می یافتیم، می توانستیم "عدم رکوع" را به معنی عدم ادای نماز بگیریم.

دو: آخرین آیه سوره نشان می دهد که در اینجا عدم ایمان آنان به رستاخیز مطمح نظر است.

سه: منکر رستاخیز را باید به ایمان به رستاخیز دعوت کرد، نه به نماز، دعوت به نماز پس از ایمان به معاد مطرح می شود.

۵۰: این آیه تتمه سوره المرسلات است، با لحنی آمیخته با تعجب و حیرت می پرسد:

پس از این سخن، کدام سخنی به ایمان و باور آنان منتج خواهد شد، کدام

المرسلات _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

استدلالی، کدام سخن آموزنده ای آنانرا متقاعد خواهد کرد که ایمان بیاورند، اگر با دلایل محکم این سوره متقاعد نشوند و از لجاجت های جاهلانه شان پائین نیایند و در برابر حقیقت سر خم نکنند آیا سخن دیگری وجود دارد که قناعت آنانرا فراهم کند و ایمان و اعتقاد شانرا به معاد باعث شود؟!

یعنی در این سوره به همه پرسش های منکران رستاخیز پاسخ های قاطع، مکمل و انکار ناپذیر داده شده، هیچ پرسشی بی جواب نمانده، کسیکه به این پاسخ ها قانع نشود، با هیچ استدلال دیگری نمی توان او را قانع ساخت. پافشاری او بر انکار از رستاخیز از این مایه نگرفته که دلایل کافی برای ایمان به آخرت ندارد، به پرسش های او پاسخ قانع کننده داده نشده، سخنان مستدل و متأثر کننده ای نشنیده!! نه، آخرین سخن و قوی ترین دلیل به او گفته شده، بهتر از این سخنان را نمی توان گفت، و دلایل متین تر از این را نمی توان یافت، اینها به هر صورتی قصد انکار و تکذیب را دارند، چنین کسی را نمی توان با استدلال قانع کرد. وای بر تکذیب کنندگان.

تمت بحمدالله

مفردات

سوره الملك

- تبارك: خجسته است، بسیار بابرکت است، بزرگ و متعالی است، والا مقام و پاك و منزه است، زوال ناپذیر است. تبارك از ماده برکت در اصل از برك (مثل برگ) به معنی سینه شتر است. برك البعير: شتر سینه خود را به زمین زد، سپس این کلمه به معنی دوام و بقاء و زوال ناپذیری آمده است و نعمت های پایدار و بادوام را پربرکت می گویند، مخزن آب را از این رو "برکه" می گویند که آب مدتی طولانی در آن باقی می ماند.
- طباقاً: طبقه طبقه، یکی برتر از دیگر، هماهنگ و هماوا با یکدیگر.

- تفاوت: ناهمگونی، رخنه، خلل، فرق، ناسازگاری. اصل تفاوت در باب تفاعل از ماده فوت است به معنی کمبود، نقصان و اختلاف دو چیز در اوصاف و خصوصیات و یا دور شدن چیزی از انسان که دسترسی به آن مشکل باشد.
- فطور: درزها، پارگی‌ها، شکافها، اختلال‌ها. فطور جمع فطر به معنی شکافتن، پاره کردن و به معنی اختلال و بی‌نظمی است. راغب می‌گوید: اصل فطر شکاف طولی است، یعنی چیزی را از درازا بریدن که معنی فاصله و شکاف و هم عیب و اختلال را در بر دارد که گاهی به طریق صلاح و گاهی به طریق فساد استعمال می‌شود.
- خاستا: نامراد، خسته، ناتوان، رد شده، ذلیل شده و حیران. خاصی اسم فاعل از ماده حساً به معنی سرسری دیدن یا نارسائی در دید چشم است.
- حسیر: حسرت زده، از کار افتاده، در مانده، ناتوان. حسیر از ماده حسر بر وزن قصر به معنی برهنه کردن و برداشتن پوشش از چیزی است، به کسی که از نیروی خود برهنه شود حسیر گفته می‌شود. حسیر هم برای افاده معنی حاسر: بازمانده و هم محسور: بازمانده شده، هردو می‌آید.
- مصابیح: چراغ‌ها، جمع مصباح (چراغ) بوده که مرادش ستارگان است.
- رجوماً: رانندگان، تیرها، وسایل راندن. رجوم جمع رجم، مصدر به معنی اسم مفعول بوده و به چیزی می‌گویند که چون سنگ انداخته شود.
- سعیر: شعله ور، مشتعل، آتش سوزان، انبار آتش. سعیر صفت مشبیه از فعل سعر (شعله ورکرد) می‌باشد و جمع آن سعر است.
- شهیق: نفس بیرون دادن، غرش، خروش، ناله طولانی، صدای مهیب، ناگوار و وحشتناک، فریاد هراس انگیز. راغب می‌گوید: شهیق برگرداندن و بیرون دادن

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ مفردات

تنفس عمیق و طولانی است. عده ای شهیق را به معنی صدای زشت و ناگواری چون صدای مرکب گفته اند.

- تفور: می جوشد، فوران می کند، می خروشد، مصدر آن فور و فوران است که فوران ارتفاع و شدت جوشش یا غلیان را گویند.
- تمیز: بترقد، پاره پاره شود، متلاشی شود، پراکنده شود، شکافته شود. تمیز فعل مضارع در اصل متمیز بوده که تاء اول آن حذف شده.
- سحقا: دوری باد، سحق به وزن قفل در اصل سائیدن و نرم کردن را گویند که بیشتر در سائیدن داروها بکار می رود، به لباس کهنه نیز اطلاق می شود و در اینجا معنایش دوری از رحمت خداست و این کلمه در مقام نفرین کردن بکار می رود.
- لطیف: باریک بین، داننده اسرار، دقیق، ظریف، از ماده لطف به معنی هر موضوع دقیق، ظریف و هرگونه حرکت سریع و جسم لطیف است. لطیف بودن خداوند اشاره به علم او به اسرار دقیق و ظریف عالم است.
- خبیر: خوب آگاه، خبردار. خبیر صیغه مبالغه و یا صفت مشبیه است.
- ذلول: منقاد، رام، مسخر، فرمانبردار. ذلول صفت مشبیه از فعل ذل یدل است. دابة ذلول: چارپایی که به آسانی می توان آنرا سوارشد.
- نکیر: در اصل نکیری بوده، یای آن حذف گردیده و در عوض کسره آمده: انکارم، عذابم، بد آمدن من از ایشان، خشمم. به معنی تغییر نیز می آید، یعنی خداوند نعمت را به عذاب تبدیل می کند.
- صافات: گشاینده بال، بال گشوده، گسترده بال. جمع صافه و اسم فاعل مؤنث

مفردات _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

از فعل صف یصف می‌باشد. صفت الطیر جناحه: پرنده بال هایش را باز نموده و بدون حرکت نگهداشت.

● غرور: فریب، خدعه. غرور مصدر از فعل غر یغر به معنی نیرنگ زدن و فریب دادن است و به معنی باطل نیز استعمال می‌شود.

● لجو: فرورفته اند، محکم پیوسته اند، لجاجت کردند. فعل ماضی از لج یلج لجاجاً به معنی اصرار ورزیدن در انجام کاری رنج آور که نباید انجام شود و سبزه و دشمنی دائمی .

● عتو: سرکشی، طغیان، تکبر، تجاوز از حد، سستی در طاعت بیهی و لجاجت. عتو مصدر است و اغلب به حالتی استعمال می‌شود که راهی برای اصلاح و مداوای آن نباشد.

● مکباً: نگون سار، افتاده بر روی، اسم فاعل است.

● افتدة: دلها، قلبها. جمع فؤاد به معنی قلب.

● زلفة: نزدیک شده و فریب. مصدر به معنی اسم فاعل است.

● غور: فرورفته، فرورفتن در زمین. مصدر و به معنی اسم فاعل استعمال شده .

● معین: جاری، گوارا، زلال، آب چشمه، آبی که مورد چشم دید قرار گیرد.

سورة القلم

● غیرممنون: قطع نشدن، نامقطوع، ماندگار، همیشگی، دائمی، پایان ناپذیر و

بی‌نهایت. مَنون از ماده من (به معنی قطع) می‌باشد. مَنون قطع شده. همچنان مَنون اسم مفعول از ماده منه (بالایش بخاطر نعمتی که کرده منت گذاشت) می‌آید اما آیه معنی اولی را افاده می‌کند.

- مفتون: دیوانگی و یا دیوانه شده. مصدر به معنی اسم مفعول است.
- تدهن: مدهنت کنی، سازش کنی، ملایمت کنی، مسامحه کنی، نرمی کنی، سهل انگاری کنی. یدهنون فعل مضارع از مصدر ادهان است. دهن روغن را و ادهان روغن مالی را گویند و کنایه از نرمی و روی خوش نشان دادن است. این تعبیر معمولاً در مورد انعطاف های مذموم و منافقانه، چرب زبانی و چرب دستی به کار می‌رود.
- حلاف: بسیار قسم خور.
- مهین: ارذل، حقیر، خوار و پست، کم فکر و کم تشخیص. از مصدر مهانت یعنی حقارت است، به معنی افراد کم فکر یا دروغگو و شرور نیز می‌آید. جمع آن مهناء می‌باشد.
- هماز: بسیار عیبجو، نهایت عیبگیر، بسیار غیبتگر، بدگو و بدزبان. هماز صیغه مبالغه از فعل همز یهمز (عیب جویی کردن) است. هامز و هماز هر دو به يك معنی می‌آید.
- نمیم: نامتگر، چغلی، سخن چینی. مشاء بنمیم کسی است که برای برهم زدن علایق و ایجاد خصومت و دشمنی میان مردم بسیار رفت و آمد می‌کند. نمیم مصدر نم ینم (سخن چینی کردن) می‌باشد. عده ای آنرا جمع نیمه گرفته اند. تمام اسم فاعل یعنی سخن چین است.
- معتد: تجاوزگر، تجاوزپیشه، از حد گذرنده، سرکش.

- **اثیم:** زیادکنهگار، گنهگارکلان. صفت مشبیه یا صیغه مبالغه از ماده اثم (گناه کردن) است.
- **عتل:** بدخوی، درشت خوی، سنگ دل، سخت روی و زشتخوی، خشن، جفا کار، گردن کش. عتل صفت مشبیه از فعل "عتل یعتل" می باشد. راغب می گوید عتل انسان پرخوری را نیزگویند که دیگران را از نعمات الهی باز می دارد و هرچیزی را با زور و جبر بسوی خود می کشد.
- **زنیم:** رسوا و بدنام، بریشه و بی اصل، ناشناخته نسب، حرام زاده، مشهور به پستی. اصل زنیم از زئمه است و به قسمتی از گوش حیوان که بریده شده و آویزان است و یا حلقه آویزان شده درگردن حیوان گفته می شود، گویی جزء گوش نیست و به آن وابسته است. زنیم شخصی است که اصل و نسب روشنی ندارد و به قومی نسبت داده می شود که از آنها نیست.
- **اساطیر:** افسانه ها، قصه ها، داستان ها. اساطیر جمع اسطورة (داستان خرافی) است.
- **نسم:** داغ نمیم، علامت گذاریم. نسم فعل مضارع از ماده وسم وسم به معنی داغ نهادن و علامت گذاشتن است.
- **خرطوم:** پوز، بینی. خرطوم (پوز) در اصل به بینی حیوانات مخصوصاً فیل استعمال می شود و برای انسان جهت تحقیر و توبیخ می آید.
- **صریم:** از بیخ و بن بریده شده، چیده شده، زمینی که محصولش درو شده و باغی که میوه اش چیده شده، شب تاریک، خاکستر سیاه. صریم صفت مشبیه از فعل صرم یصرم معنی قطع شدن و قطع کردن را افاده می کند. شب را چون از روز بریده می شود نیز صریم می گویند.

- **حرد:** ممانعت توأم با قهر و غضب، بازداشتن، سرعت و شدت، قصد کردن. حرد از ماده حرد یحرد حرداً به معنی قصد کردن و منع کردن و قهر و غضب می‌آید.
- **اوسط:** میانه ترین، بهترین، معتدل ترین.
- **راغبون:** رغبت کنندگان، مشتاقان. جمع مذکر راغب و اسم فاعل است، این ماده از اضداد بوده اگر با الی متعدی شود به معنی مشتاق شدن و اگر با عن متعدی شود به معنی اعراض کردن می‌آید.
- **تدرسون:** می‌خوانید، قرائت می‌کنید، پیوسته می‌خوانید. فعل مضارع است و مصدر آن درس می‌باشد، در صورتیکه متعدی استعمال شود معنی پیوسته خواندن را می‌دهد و اگر لازمی استعمال شود به معنی کهنه شدن یا از بین رفتن اثر چیزی می‌آید.
- **زعیم:** ذمه وار، گمان کننده، ضامن، عهده دار، کفیل، متصدی. زعیم صفت مشبیه از فعل زعم یزعم به معنی کفیل شدن بوده و جمع آن زعماء است.
- **ترهق:** فرامی‌گیرد، می‌پوشاند، دربرمی‌گیرد.
- **ساق:** از قدم تا زانو را گویند. یکشف عن ساق: ساق‌ها برهنه شود، پاچه‌ها بالا زده شود.
- **کید:** تدبیر، چاره‌سازی. راغب می‌گوید: کید نوعی چاره‌سازی است که گاهی مذموم و گاهی ممدوح می‌باشد.
- **متین:** محکم، سخت، شدید، قوی.
- **مغرم:** تاوان و غرامت. مغرم مصدر میمی از ماده غرم بر وزن جرم به معنی ضرر

و زیان مالی بدون ارتکاب خیانت.

- حوت: ماهی، مُنگ. اغلب به ماهی های بزرگ اطلاق می شود.
- مکظوم: خشمگین، اندوه زده. از ماده کظم به معنی گلوگاه است، اصل کظم بستن دهان مشک پس از پر شدن است و از همین لحاظ شخصی را که پر از غصه باشد و انتقام نگیرد کظیم و مکظوم می گویند.
- نبذ: پرتاب می شد، انداخته می شد. فعل ماضی مبنی بر مجهول است.
- عراء: برهنه، میدان بی گیاه، بیابان، صحرای خالی از گیاه و درخت، زمین خشک. راغب می گوید: عراء به زمینی گفته می شود که درخت و غیره آنرا نپوشانده باشد.
- مذموم: ملامت شده، مذمت شده، نکوهش شده. اسم مفعول از فعل ذم یذم ذماً به معنی نکوهش کردن است.
- یزلقون: بلغزانند، نقش زمین سازند، نابود کنند و از زمین بردارند.
- از ماده زلق به معنی لغزاندن بوده و کنایه از هلاک و نابود ساختن است.
- ذکر: پند، اندرز، مایه بیداری و هوشیاری، یاد آوری. بعضی اوقات معنی شرف و عزت را نیز می رساند.

سورة الحاقه

- حاقه: واقع شونده، فراگیرنده، تحقق یابنده، برحق، ثابت شونده. اسم فاعل از ماده حق یحق به معنی محقق شدن بوده و یکی از اسمای قیامت می باشد و از آنجا که

- قیامت حتماً فرا می‌رسد و حقیقت دارد، بدین نام خوانده شده است.
- قارعة: کوبنده، درهم کوبنده و خرد کننده. مؤنث قارع اسم فاعل از ماده قرع به معنی کوبیدن چیزی به چیزی است، از اینکه قیامت جهان را درهم می‌کوبد به آن قارعه گفته می‌شود.
- طاغیة: طغیان کننده، از حد گذرنده، سرکش. مؤنث طاغی است و به حادثه و بلائی اطلاق می‌شود که شدت آن از حد بگذرد.
- صرصر: سردباد تند، باد تند ویرانگر سرد و پرسر و صدا. صرصر یا اسم باد شدید است و یا صفت از فعل صر یصر به معنی فریاد شدید.
- عاتیة: سرکشی کننده، از حد گذر، سخت ویرانگر. اسم فاعل از ماده عتو به معنی طغیان و سرکشی کردن و ناسازگاری است.
- حسوماً: بی در پی، قطع کننده ها، ریشکن کننده ها، خامانوسوز. حسوم جمع حاسم اسم فاعل از فعل حسم یحسم حسماً به معنی قطع کردن و ریشه کن کردن و از بین بردن آثار چیزی است و به همین منظور شمشیر را حسام و عملیه سوزاندن ریشه زخم را حسم می‌گویند.
- صرعی: بھاك افتیدگان، مرده افتادگان، نقش زمین شدگان. صرعی جمع صریع به معنی روی زمین افتاده یا به ھاك افتاده است.
- اعجاز: اواخر، تنه ها. جمع عجز به معنی آخر، انتها و دنباله هر چیز، و مراد از آن تنه درخت است.
- خاویه: کاواك، میان خالی، قمی، پوسیده، فروافتیده. خاویه از ماده خواء مؤنث خاوی و اسم فاعل از خوی یخوی خواءً به معنی خالی شدن و افتادن می‌باشد. این

تعبیر در مورد شکمهای گرسنه نیز می آید.

- المؤتفکات: زیروروشدگان، واژگون شدگان، ویران شدگان. جمع مؤتفکه از ماده إتفک به معنی زیرورو شدن و منقلب شدن است، ریشه آن از افک به معنی برگرداندن چیزی از حقیقتش و تغییر دادن چیزی از وجه شایسته اش می باشد. بادی را که از مسیر اصلی اش عدول کند مؤتفکه می گویند. دروغ را نیز به همین جهت افک می گویند. مراد از مؤتفکات سرزمین هایی است که بر سر اهالی خود منقلب شده اند، چون قریه قوم لوط.
- رابیة: فزاینده، زیاد شونده. مؤنث رابی از ماده ربا به معنی افزایش و نمو و اضافه شدن است، ربا المال: مال زیاد شد.
- واعیة: فراگیرنده، نگهدارنده، شنوا، یاد دارنده، بخاطر سپارنده. مؤنث واعی اسم فاعل از فعل واعی به معنی نگهداری مطلبی در قلب است، به ظرفی که چیزی را در خود جا بدهد وعاء گفته می شود.
- صور: شیپور.
- دك: درهم کوبیدن. دك با تشدید کاف کوبیدن سخت و به معنی خورد کردن نیز می آید.
- واقعة: واقع شونده، واقعه عظیم.
- واهية: سست شده، شل شده، ضعیف، گسسته. مؤنث واهی: اسم فاعل از ماده وهی. در اصل به معنی ضعیف است و به معنی شگافته شدن و پاره شدن لباس نیز می آید.
- ارجاء: کناره ها، اطراف، نواحی، جوانب. ارجاء جمع رجاء که اصل آن رجاء

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ مفردات

بوده، چون واو آن بدلیل وقوع اش بعد از الف ساکن آخر کلمه آمده به همزه تبدیل شده و به معنی ناحیه، جانب و طرف می باشد.

● قطفوها: چیدن هایش، میوه هایش. قطف جمع قطف به معنی میوه چیده شده و یا میوه ای که به چیدن نزدیک باشد.

● هنیئاً: گوارا، آنچه بدون مشقت بدست آید.

● هاؤم: بگیرد. جمع هاء به معنی بگیر. هاء به معنای گرفتن و هات به معنی دادن استعمال می شود.

● ایام الخالیة: روزهای گذشته. مراد روزهای دنیاست.

● ذراع: عضو معروف انسان، میان آرنج تا نوک انگشتان.

● حمیم: دوستدار، یار مهربان، پشتیبان. از فعل حم یحم به معنی حمایت کردن و هم مقصد شدن، آب بسیار داغ را نیز حمیم می گویند، در این صورت جمع آن همائم می باشد.

● غسلین: زردآب، چرک و خون، ریم، چرکاب. آبی که از زخم بدن کفار در دوزخ میریزد.

● تقول: دروغ بست. تقول از ماده تقول بر وزن تکلف به معنی سخنانی است که از خود ساخته شده و حقیقت ندارد.

● الوتین: شاهرگ، رگ قلب، رگ دل.

● حاجزین: مانع شوندهاگان، بازدارندهاگان، جلوگیری کنندهاگان. حاجزین جمع حاجز اسم فاعل از مصدر حجز به معنی بازداشتن، مانع شدن، فاصله انداختن.

سورة المعارج:

- دافع: دفع کننده، بازدارنده، دور کننده، ردکننده.
- معارج: عروجگاه ها، زمان ها و محل‌های صعود و عروج، مرتبه های بلند، درجات والا. معارج جمع معرج، اسم زمان و مکان، در اینجا به معنی زمان و محل عروج آمده است، به معنی آله عروج و بالارفتن نیز استعمال می شود.
- مهل: فلزات ذوب شده، مس گداخته، فلز گداخته، چرك ته نشین شده روغن زیتون، ریم و خون دوزخیان.
- فصيلة: قبیله، قوم، عشیره، خانواده و خویشاوندان نزدیک. فصيلة مؤنث فصیل از ماده فصل (جدا شدن) بوده و مراد آن قبیله فرد است که وی از آنها جدا شده و ریشه اش به آنها می پیوندد.
- لظى: شعله ور، زبانه آتش، شعله خالص آتش، لظى در اصل مصدر به معنی شعله ورشدن آتش است. سپس به عنوان اسم برای آتش یا شعله بکار رفته و اسم علم برای دوزخ نیز می باشد.
- نزاعة: به چابکی کشنده، بشدت از جابرکننده، سخت جدا کننده. نزاعه صیغه مبالغه از فعل نزع ینزع (از جابرکندن) می باشد.
- الشوی: بریان کردن، گداختن.
- أدبر: روی گرداند، پشت کرد.

- تولى: اعراض کرد، ترك کرد، روی برتافت.
- اوعى: انباشت، ذخیره کرد، نگهداشت. فعل ماضی از ماده ايعاء (قراردادن و حفظ مالی در وعاء) می باشد.
- هلوع: بی تاب، کم ظرف، حریص، گرسنه، بی ثبات، بخیل، کم طاقت، ناشکیبا. هلوع کسی است که از شر و ضرر می نالد و بر مال حریص است. هلوع صیغه مبالغه از هلع یهلع (بی تاب شدن و جزع و فزع کردن) است به معنی گرسنه شدن و شدت حرص نیز می آید.
- جزوع: شکوه کننده، جزع کننده، بی تاب، بی صبر، بی قرار. جزوع صفت مشبیه یا صیغه مبالغه (حزن و اندوه خود را بروز دادن و صبر نکردن) است.
- منوع: بسیار منع کننده، بسیار بازدارنده، بسیار بخل کننده. صیغه مبالغه از فعل منع یمنع به معنی بازداشتن است.
- مشفقون: بیمناکان، ترسندگان. مشفقون جمع مشفق صیغه اسم فاعل است.
- ایمان: دستهای راست، جمع یمین یعنی دست راست، به معنی قسم، عهد و پیمان و برکت نیز می آید.
- عادون: متجاوزان. جمع عاد و یا عادو یا اسم فاعل از فعل عدا یعدو به معنای تجاوز و از حد گذشتن، است.
- مهطعین: شتابان، شتابانها، تیزنگاه کنندگان. هطع و اهطاع به معنی شتاب، خیره شدن و دراز کردن گردن می آید. مهطعین جمع مهطع یعنی شتابنده و هم به معنی کسی که بانگاه خود بچیزی خیره شود و چشم از آن برندارد و یا گردن دراز نموده و با سرعت راه می رود و در جستجوی چیزی است.

مفردات _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

- عزیز: گروه گروه شده، دسته دسته، جماعات متفرق. عزیز جمع عزة و عزة اسم جمع به معنی جماعت می باشد. ریشه اصلی آن عزو به معنی نسبت دادن است، چون اعضای گروه به همدیگر نسبتی دارند.
- امرئ: شخص، انسان، مرد.
- مسبوقین: سبقت کرده شدگان، عقب افتادگان، پس افتادگان، مغلوب شدگان. جمع مسبوق و اسم مفعول از ماده سبق به معنی پیشی گرفتن و غلبه کردن.
- یخوضوا: هرزه گویی نمایند، وارد شوند، داخل شوند، فرو روند، به بیهودگی درآیند. یخوضوا فعل مضارع مجزوم در اصل یخوضون است که "ن" آن حذف شده.
- اجداث: گورها، قبرها. جمع جدث به معنی قبر به لهجه تمامه است.
- نصب: نشانه ها، علائم راهنمایی. جمع نصاب چیزی که بمنظور علامت در سر راه ها نصب می شود. بعضی ها نصب را بت ها ترجمه کرده اند، چون بت ها را برای عبادت بر بلندی ها نصب می کردند.
- یوفضون: سرازیر می شوند.
- ترهق: می پوشاند، فرامی گیرد. از ماده رهق به معنی پوشاندن و فراگرفتن چیزی به قهر و اجبار است.

سوره نوح

جلوه هایی از اسرار قرآن _____ مفردات

- مدرار: بی در پی بارنده، بسیار ریزان. صیغه مبالغه از ماده "در" به تشدید راء در اصل به معنی ریزش شیر از پستان است. در اینجا به معنی باران بکار رفته.
- اطوار: جمع طور، هیئتها، گونه گونه، طور طور. طور حد و اندازه را نیز گویند، جاوز طوره یعنی از حد خود گذشت.
- نبات: روئیدن، گیاه، رویانیدن.
- تسلكو: سیر کنید، طی کنید. از ماده سلوك به معنی نفوذ و داخل شدن در راه و گذشتن از آن است.
- فجاج: فراخ، وسیع، گشاده، دره های وسیع. جمع فج به معنی راه وسیع و گسترده. راغب می گوید: فج به معنی دره وسیعی است که دوکوه آنرا در برگرفته.
- کبار: بسیار بزرگ. صیغه مبالغه از کبر یکبر بزرگ شدن.
- دیار: باشنده ای، ساکن شونده خانه، هیچ کس، کسی. از ماده دار به معنی کسی است که در خانه سکونت می کند.
- کفار: بسیار پوشاننده، ناسپاس. صیغه مبالغه از فعل کفر یکفر کفراً به معنی پوشاندن است. شب را بدلیل اینکه مردم را زیر تاریکی می پوشاند و به زارع که تخم را زیر خاک می پوشاند، کافر می گویند.
- تبار: بربادی، هلاک، نابودی، زیان و خسارت. اسم مصدر از فعل تبر به معنی هلاک و نابود کردن است.

سورة الجن

- جن: پری. اسم جنس است در مقابل انس بکار می‌رود.
- رشد: رشد، کمال و صلاح، راه راست، استقامت و پایداری در راه حق.
- جد: شأن، جلال، عظمت، پدربزرگ. جد مصدر است و به معانی متعددی می‌آید از جمله عظمت، شدت، جدیت، بهره‌مندی، جدید شدن و ریشه اصلی آن از قطع است.
- سفیه: بی‌خرد، کم‌خرد، نادان. سفیه صفت مشبیه و به معنای کم‌خرد و احمق می‌باشد.
- شطط: پوچ، دروغ، ناحق، نادرست، ناروا، دوری بیش از حد، دوری از حق، ظلم. شطط به معنی افراط در بعد و دوری و خارج شدن از حد اعتدال است، لذا به سخنان دور از حق شطط می‌گویند.
- رهق: سرکشی، سفاهت و جهالت، گمراهی، پوشاندن، ظلم کردن، سفیه شدن، گناه، طغیان، شر، ترس، ذلت، ضعف. رهق مثل شفق در اصل به پوشاندن و گرفتن چیزی که توأم با قهر و غلبه باشد گفته می‌شود. رهفته الامر: او را با قهر و خشم فراگرفت و پوشاند.
- شهب: آتشین شعله‌ها، شهابها. جمع شهاب به معنی شعله‌ای است که از آتش بر افروخته شده و زبانه می‌کشد.
- رصد: در کمین نشست، مراقبت کردن، کمین کننده، کمین شده.
- طرائق: روشها، مسلکها، مذہبها، راه‌ها. طرائق جمع طریقه. طرق در لغت به معنی کوبیدن است، طرق الباب دروازه را کوبید.
- قدد: مختلف و گوناگون. جمع قده از ماده قد در اصل به معنی قطع و پاره کردن

- از طول می‌باشد و به معانی فرقه، دسته، گروه و غیره می‌آید.
- هرب: فرار کردن، گریختن. مصدر به معنی اسم فاعل است.
- بخص: کاهش، نقصان، کم کردن از روی ظلم، کم. بخص مصدر به معنی اسم فاعل یا اسم مفعول بوده و به کم کردن یا کم شدن چیزی بطریق ظلم و ستم اطلاق می‌شود.
- قاسطون: کجروان، ستمگران، منحرفان. جمع قاسط اسم فاعل بوده و از ماده قسط است. قاسط عدول کننده از حق و مقسط عدول کننده بسوی حق است.
- تحروا: طلب کردند، قصد کردند، جستجو کردند، گرائیدند، برگزیدند. تحروا فعل ماضی و در اصل تحریوا بوده که یاء بدلیل مفتوح بودن ماقبلش به الف تبدیل شده بعد بدلیل التقاء ساکنین، حذف گردیده. تحری تلاش برای شناخت چیزی که راست تر و بهتر است.
- حطب: هیزم، هیمة. حطب اسم جنس برای هیزم است مفرد آن حطبه و جمع آن احطاب است.
- غدق: فراوان، زیاد، بسیار. غدق صفت مشبیه به معنی زیاد شدن است، غدق المطر آب باران زیاد شد یا باران زیاد بارید.
- یسلک: درمی‌آرد، وارد می‌کند، داخل می‌کند.
- صعده: فزاینده، بالارونده، سخت، طاقت فرسا، غیر قابل تحمل. صعده مصدر است و به معنی اسم فاعل استعمال شده و مفهوم مبالغه را می‌رساند، عذاب بسیار شاق و فزاینده.
- لبد: بسیار هجوم آورنده و سر بسر افتیدگان، اجتماع کنندگان. لبد جمع لبده

مفردات _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

- چیزی که اجزای آن روی هم متراکم و انباشته شده باشند، موی گردن شیر را نیز لبده گویند. به معنی ازدحام کردن و دورکسی را گرفتن نیز می‌آید.
- ملتحداً: پناه گاهی، ملجأی. لحد حفره بی را گویند که در کنار قرار گرفته باشد، مثل حفره کنار قبر.
- أمد: زمان، مدت، میعاد.
- أحاط: احاطه کرد. احاط فعل ماضی در اصل احوط بوده، حرکت "و" به "ح" نقل شده، سپس طبق قواعد اعلال به الف تبدیل شده است.
- احصى: شمرده، کامل شمرده. فعل ماضی در اصل احصى به فتح "ياء" بوده که حرکت "ياء" به ماقبل انتقال و "ياء" به "الف" بدل شده.

سورة المزمل

- مزمل: جامه بخود پیچیده، خود را در جامه پیچانده. مزمل اسم فاعل و در اصل متزمل بوده، "ت" در "ز" بدلیل قریب المخرج بودن ادغام شده، تزمل بثوبه خود را در جامه پیچید، مزمل بطور استعاره به کسی می‌گویند که از کارهایش غفلت کند.
- رتل: شمرده شمرده بخوان، شمرده و روشن بخوان، واضح بخوان، رتل فعل امر است، ترتیل تنظیم و ترتیب موزون را گویند. راغب می‌گوید: ترتیل آنست که کلمه به آسانی و صحیح ادا شود.

- ناشئة: ناشئة از نشأت به معنی برخاستن اسم فاعل مؤنث ناشئ صفت نفس برخاسته می‌باشد. ناشئة اللیل انسان شب خیز.
- اقوم: محکمترین، پایدارترین، راست ترین، پابرجاترین. اسم تفضیل از ماده قیام به معنی پابرجا تر و استوارتر است.
- سیح: تلاش کردن، شناکردن، مشغولیت، مرور سریع در آب یا هوا. سیح در اصل به معنی حرکت و رفت و آمد سریع است، به شنا نیز بدلیل حرکات پی در پی سیح گفته می‌شود.
- تبتل: قطع کن، خود را از همه چیز ببر، از همه ببر، منقطع شو، کناره گیری کن. فعل امر از ماده بتل به معنی انقطاع و بریدن است.
- انکال: عذاب های عبرتناك.
- غصه: گلوگیر، حزن، اندوه. غصه تردد لقمه در حلق است و به غم و درد نیز اطلاق می‌شود، زیرا راه گلو و حلق تنگ می‌شود.
- کثیب: تپه ریگی، تل ریگ، ریگ متراکم. کثیب صفت مشبیه از فعل کتب یعنی ریگ های متراکم و درهم فشرده شده بوده و جمع آن کتب و کثبان است.
- مهیل: روان، پراکنده. اسم مفعول از هال یهیل به معنی ریختن خاك، ریگ، آرد و دیگر چیزهای نرم بالای چیزی است. مهیل در اصل مهیول بوده، طبق قاعده حرکت "ی" که عین فعل واقع شده به حرف ساکن ماقبلش منتقل شده و "و" بدلیل النقاء ساکنین بعد از انتقال حرکت "ی" حذف گردیده است.
- وبیل: سخت، شدید، محکم، سنگین، ثقیل، وبیل صفت مشبیه از فعل وبل بیل به معنی شدت یافتن است، باران شدید را وبل گویند.

مفردات _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

- منفطر: ترکنده، شکافته، پاره شده. منفطر اسم فاعل از فعل انفطر به معنی شکافته شدن است.

سورة المدثر

- مدثر: روکش خواب بر سرکشیده. مدثر اسم فاعل و در اصل متدثر از مصدر تدثر به معنی پیچیدن چیزی بخود در هنگام خواب می‌باشد و یا پوشنده دثار که عبارت از لباس خارجی انسان است.
- رجز: اضطراب، لرزه و جنبش. رجز در اصل به معنی اضطراب و تزلزل است. ناقة رجزاء شتری که از شدت ضعف گامهایش کوتاه و لرزان است.
- نقر: دمیده شد، کوبیده شد. نقر کوبیدن در چیزی تا سوراخ شود.
- ناقور: شیپور و یا چوب یا بوقی که در آن دمیده می‌شود. مراد صور دوم است.
- عسیر: دشوار، سخت. صفت مشبیه از ماده عسر به معنی سختی است.
- ارهاق: فعل مضارع وادار می‌کنیم، می‌افکنیم، بزور فرامی‌گیریم، می‌پوشانیم. ارهاق در اصل به معنی پوشاندن چیزی باعنف است و به معنی وادار کردن به کارهای سخت و یا مبتلا ساختن به انواع عذاب ها نیز می‌آید.
- صعود: فزاینده، بالا رونده، گردنه سخت و بلند، گردنه صعب العبور کوه، بلندی بزرگ. صعود مکانی که از آن بالا می‌روند و یا گردنه ای که بالا رفتن از

- آن مشکل است، مرادش مبتلا ساختن به سختی ها و مشکلات فزاینده است.
- بسور: چین بر جبین انداخت، پیشانی درهم کشید، ابروها درهم کشید، چهره درهم کشید. بسور آشکار شدن کراهت و ناراحتی قبل از وقت در چهره را گویند. به خرما قبل از پخته شدن و زخم شگافته شده قبل از وقت نیز اطلاق می شود.
 - یؤثر: نقل می شود، برگزیده می شود، روایت می گردد. اصل آن از اثر به معنی روایتی که از پیشینیان نقل شده و آثاری که از آنها باقی مانده و یا از ماده اینار به معنی برگزیدن و انتخاب شدن است.
 - اصلی: درآرم، داخل کنم، وارد کنم، اندازم. فعل مضارع مفرد متکلم است.
 - سقر: یکی از اسماء دوزخ است که از ماده سقر به وزن فقر به معنی ذوب شدن یا متغیر شدن توسط شعاع آفتاب می باشد. سقرته الشمس: آفتاب آنرا سوزاند و ذوب کرد یا رنگ او را به سرخی تغیر داد.
 - لواحة: دگرگون کننده، سوزنده، تغیر دهنده، سیاه کننده. مؤنث لواح صیغه مبالغه از تلوح به معنی تغیر دادن جلد انسان یا رنگ هر چیزی به سیاهی یا سرخی است. به معنی ظاهر شدن و آشکار شدن نیز می آید.
 - بشر: چهره ها، پوست، پوستها، انسان. جمع بشرة به معنی ظاهر پوست. انسان را بدلیل نداشتن پشم پر و غیره که پوست او را بپوشاند بشر می گویند.
 - أسفر: روشن شد، آشکار شد، پرده برافگند، چهره بگشود. از ماده سفر بر وزن فقر به معنی روشن شدن، پرده برداشتن و در اصل برداشتن نقاب از چهره بوده و برای طلوع صبح تشبیهاً استعمال می شود.

مفردات _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

- کبر: بزرگها، بلاهای بزرگ، حادثه های مهم. کبر جمع کبری و کبری مؤنث اکبر به معنی بزرگتر است.
- رهینه: گروگان، درگرو، گروگذاشته شده. رهینه مؤنث رهین و یا اسم آنچه که به رهن (گرو) گذاشته می شود.
- سلك: داخل کرد، وارد کرد، درآورد.
- کنا نخوض: به بیهودگی می پرداختیم، وارد می شدیم، داخل می شدیم، فرو می رفتیم. نخوض از ماده خوض به معنی ورود و حرکت درآب بوده، سپس به معنی وارد شدن در هرکاری و غالباً در امور مذموم بکار رفته.
- خائضین: فروروندگان، وارد شوندهگان، باطل گویندگان. جمع خائض، اسم فاعل خوض.
- شفاعة: سفارش و پیوستن و ضمیمه شدن چیزی به چیزی دیگر. شفع و شفاعة هر دو مصدر اند.
- قسورة: شیر، قهر و غلبه، شکارچی، بعضی ها می گویند: قسورة به زبان حبشی اسم شیر و بزبان اهل یمن صیاد است. قسورة از ماده قسر به معانی قهر و غلبه، شیر و به قول بعضی اسم جمع به معنی جماعت تیراندازان است.

سورة القيامة

- لوامة: ملامتگر، بسیار ملامت کننده. لوامة مؤنث لوام و صیغه مبالغه از فعل لام

- یلوم به معنی ملامتگر است.
- بنان: سر انگشتان.
- ایان: کی چه زمانی، چه وقت. ایان اسم استفهام برای سوال از زمان است.
- برق: خیره شد، متحیر شد. فعل ماضی از ماده برق در اصل به معنی درخشیدن است و برای چرخیدن چشم و متحیر ماندن آن از ترس استعمال می شود.
- خسف: تیره شد، بی نور شد. خسوف بی نور شدن ماه.
- مفر: گریزگاه. اسم مکان برای فرار.
- وزر: پناهگاه. وزر هر چیزی که انسان آنرا پناه گاه خود برمی گزیند.
- معاذیر: عذرها، پوزشها. جمع معذرت.
- عاجله: شتابنده، زودگذر. عاجله مؤنث عاجل و اسم فاعل است.
- ناضرة: تر و تازه، خرم، مسرور، گشاده، نیکو. اسم فاعل از ماده نصر به معنی بهجت و سرور، زیبایی، گشادگی چهره، جمال.
- ناظرة: نگاه کننده. مؤنث ناظر و اسم فاعل از ماده نظر ینظر.
- باسرة: خیره و تیره، گرفته و درهم کشیده.
- فاقره: کمرشکن، مصیبت و عذاب شدید. جمع آن فقار است در اصل مهره های پشت را می گویند.
- تراقی: استخوان بالای سینه، گلوگاه ها، استخوان های اطراف گلو. تراقی جمع ترقوه اصل آن تراقو است که "و" آن قلب به "ی" شده و به معنی استخوانی است که در بالای سینه قرار دارد.

- راق: دم کننده. راق در اصل راقی است "ی" آنرا بخاطر استتقال همزه بر(ی)، ساکن کردند و التقاء دو ساکن "یاء و تنوین" موجب حذف یاء شد و راق باقی ماند. راق اسم فاعل از فعل رقی یرقی به کسر قاف به معنی خواندن رقیه است. بعضی گفته اند از رقی یرقی به فتح قاف به معنی بالا رفتن است.
- مساق: راندن، مسیر. مصدر میمی از فعل ساق یسوق به معنی راندن است. بعضی آنرا اسم مکان به معنی جای راندن می گیرند.
- یتمطی: گردن می فرازد، و با تکبر راه می رود. از مطا به معنی پشت. یعنی پشت کرده با تکبر راه می رود.
- سدی: مهمل رها شده، فرو گذاشته شده.

سورة الانسان

- دهر: زمان و روزگار. اسم برای زمانی دراز و غیر محدود است.
- امشاج: مختلط، درهم آمیخته. جمع مشج به معنی مخلوط کردن.
- سلاسل: زنجیرها. جمع سلسله به معنی زنجیر یا قیدی است که دست و پای مجرم را با آن می بندند.
- اغلال: طوقها. اغلال جمع غل به معنی حلقه پی از آهن یا چیز دیگری که به گردن و دست های مجرم قرار میدهند. سپس آنرا با زنجیر می بندند.
- مزاج: مخلوط، آمیخته، آمیزش. مزاج مفرد بوده و جمع آن امزجه است و به

- چیزی اطلاق می‌گردد که بوسیله آن آمیزش صورت می‌گیرد.
- کافور: بوی خوش، گیاهی خوشبو، نام یکی از نوشیدنی‌های بهشت، نام یکی از چشمه‌های بهشت. کافور ماده معروفی که دارای رنگ سفید و بوی خوش آیند است و هر چیز خنک و خوشبوی را کافور می‌گویند.
- نذر: آنست که چیزی را بر خود واجب کنی.
- مستطیر: فراگیر، منتشر، پراکنده، گسترده. اسم فاعل از فعل استطار به معنی منتشر شدن و فاش شدن است.
- قمطیر: خشمگین چهره، هولناک، شر، سخت و دشوار. قمطیر صفت مشبیه از ماده قمطر به معنی جمع کردن و جمع شدن و یا به معنی شدید است.
- نصره: شاداب و خرم شدن، خرمی و خوش رویی، طراوت و شادابی، نازکی.
- حریر: جامه ابریشم.
- ارائك: جمع اریکه به معنی تکیه گاه، تخت، کوچ و هر آنچه بدان تکیه می‌زنند.
- زمهریر: سردی شدید، سرما. زمهریر از ماده زمهر به معنی سردی شدید و غضب شدید می‌آید.
- قطوف: میوه‌های چیده شده، میوه‌های رسیده. قطوف جمع قطف به معنی آماده به چیدن.
- آنیه: ظروف، جمع اناء به معنی ظرف.
- قواریر: بلورین، ظروف شیشه‌ی، کوزه‌ها، شیشه‌ها. قواریر جمع قاروره ظرف بلورین.

مفردات _____ جلوه هایی از اسرار قرآن

- زنجبیل: گیاه معروف و معطر است که در مناطق گرم سیر می‌روید.
- سلسبیل: چشمه در بهشت که آب آن بی‌نهایت گوارا است. سلسبیل نوشیدنی بسیار لذیذ را گویند که به راحتی از گلو رد می‌شود.
- منشور: پراکنده شده، پخش شده.
- سندس: پارچه ابریشم نازک.
- استبرق: دیبای ضخیم، ابریشم ضخیم و براق.
- اساور: دستبندها، جری‌ها. اساور جمع اسورة و اسورة جمع سوار به ضم و کسر "س" به معنی دستبند است. برخی ریشه آنرا از کلمه فارسی دستوار می‌دانند.
- بکرة: پگاه، صبحگاهان، آغاز روز، بامدادان.
- اصیل: بیگانه، شامگاهان، آخر روز. فاصله میان ظهر الی غروب را نیز اصیل می‌گویند.
- أَسْر: بند، پیوند، اعضاء و مفاصل و اعصاب.

سورة المرسلات

- مرسلات: فرستاده شدگان. جمع مؤنث و اسم مفعول بوده و مفرد آن مرسله می‌باشد.
- عرفاً: معروف، آشنا و خوشایند. عرف مصدر است و به معانی مختلفی چون متابیع و پی در پی واقع شدن، اعتراف کردن، کارخوب، رواج، یال اسب و غیره

می آید.

- عاصفات: تند وزندگان، به سرعت روندگان، درهم پیچنده و نابود کننده، تند بادهای. عاصفات جمع مؤنث و مفرد آن عاصفه و اسم فاعل از مصدر عصف به معنی وزیدن شدید باد است.
- ناشرات: پراکنده کنندگان و منتشر کنندگان، گشایندگان، گسترده کنندگان، بردارندگان. ناشرات جمع مؤنث و مفرد آن ناشرة و اسم فاعل از مصدر نشر به معنی گسترده کردن است.
- فارقات: فرق کنندگان، جداکنندگان، پاره کنندگان. فارقات جمع مؤنث و مفرد آن فارقة، اسم فاعل از مصدر فرق به معنی فرق کردن میان دو چیز است.
- طمست: تاریک کرده شد، محو گردید، بی نور گردید، خاموش شد. طمست فعل ماضی مجهول مؤنث از ماده طمس بوده، گاهی لازم و گاهی متعدی می باشد. در صورت اولی به معنی محو شدن و در صورت دومی به معنی محو کردن می آید. طمس مفهوم از بین بردن اثر چیزی را بعد از محو شدن آن می رساند.
- نسفت: از جاکنده شد، پرانده شد، برکنده و پراکنده گردید، پوست از دانه جدا شد و به هوا رفت. نسفت فعل ماضی مجهول مؤنث از ماده نسف به معنی از جا کندن است. به معنی ریختن حیوانات در غریال و تکان دادن آن نیز می آید.
- مهین: حقیر، بی قدر، بی مقدار، خوار و سبک، ناچیز، پست. صفت مشبیه از مصدر مهانة به معنی حقارت و پستی است.
- کفات: گردآورنده، محل جمع، جمع کننده. کفات مصدر و اسم فاعل به معنی گرد آوری و یا اسم مکان به معنی جایگاه و محل گرد هم آبی است. پرواز سریع پرندگان را نیز می گویند.

مفردات _____ جلوه های از اسرار قرآن

- رواسی: کوهها، ثابتها، پابرجاها، استوارها. رواسی جمع راسی اسم فاعل از ماده رسی به معنای ثابت و پابرجا بودن است.
- شامخات: بلند و سربفلك کشیده، بلند مرتبه ها. شامخات جمع شامخة مؤنث شامخ و اسم فاعل از ماده شمخ به معنی بلند و مرتفع گشتن است.
- فرات: گوارا، لذیذ، بسیار خوشتره. فرات صفت مشبیه از مصدر فروته بر وزن سهولة است.
- شعب: شاخه ها، شعبه ها. جمع شعبه به معنی شاخه و بخش است.
- هینی: گوارا، مبارك. صفت مشبیه از مصدر هنا به معنی دست رسی پیدا کردن به چیزی بدون مشقت است.

فهرست

صفحه	عنوان
الف	عرض ناشر
الف	اسلوب ما در این تفسیر
۱	الملك
۲۷	القلم
۵۱	الحاقة
۷۱	المعارج
۸۹	نوح
۱۰۶	الجن
۱۳۷	المزمل
۱۵۲	المدثر
۱۷۲	القيامة
۱۸۷	الدهر
۲۰۴	المرسلات